

هفت‌وزن

شماره نود و دوم





Serial Number 92

June, 1970

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,
Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C.

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Iusi.
Tehran, Iran.



روی جلد: از تابلوی آبرنگ اثر ابوالحسن
غفاری صنیع‌الملک ۱۳۷۶ هجری قمری - موزه
هنرهای تزئینی.

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

خردادماه ۱۳۴۹

دوره جدید - شماره نود و دوم

در این شماره :

- ایران و درام نویسان بزرگ جهان ۲
- مسجد جامع گناباد ۶
- مقام سعدی در ادبیات فرانسه ۱۵
- سکه ، نشان قومیت و آزادگی ۲۱
- ریشه تاریخی امثال و حکم ۳۶
- بقعه شاه سیدعلی اکبر ۳۸
- نفوذ زبان و ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی ۴۰
- باورهای عامیانه مردم سنگسر ۴۷
- عکاسی ۵۶
- در جهان فرهنگ و هنر چه می گذرد ؟ ۶۰

مدیر : دکتر ا. خداپنجه لو

سر دبیر : عنایت الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

(۱۳)

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه نویسان معروف جهان

اکنون که به خلاصه داستان نمایشنامه کامبیز آگاهی یافتیم بی‌مناسبت نیست که با توجه به مدارک تاریخی موجود، درباره صحت و اصالهٔ حوادث نمایشنامه و احوال اشخاص واقعه، شرح مختصری بیان کنیم تا معلوم شود که نمایشنامه نویسان انگلیسی، چرا و تا کجا، خود را مجبور دیده است، که برای رعایت مقتضیات درام نویسی، از بیان حقایق تاریخی عدول کند. همانطور که سابقاً اشاره کردیم مأخذ «تماس پرستون» در تنظیم این نمایشنامه تاریخ هرودوت بوده ولی صرف نظر از موارد غیرمحمول متعددی که در تاریخ هرودوت مشاهده میشود نویسندگان نمایشنامه به لحاظ رعایت اصولی که برای تحریک و تهییج تماشاگران، هنگام مشاهده این نمایش مناسب تشخیص داده تغییراتی در ماهیت داستان و تصویر و توصیف اشخاص بازی و رنگ آمیزی ایشان وارد ساخته است، بقسمی که کبوجیه^۱ پسر کورش بزرگ، و فاتح مصر، فقط بصورت دیوانه‌ای سفاک و عشرت طلبی بی‌باك معرفی شده است.^۲

در آغاز نمایشنامه مطالبی بصورت پیش گفتار از قول «آگائون»^۳ نقل میشود باین مضمون که: آگائون که اندرزهای خردمندانه‌اش به خیر و مصلحت شاهزادگان بود، سه پند بایشان داد و عمل به آنرا توصیه کرد: اول اینکه آگاه باشند که وظیفهٔ ایشان حکومت بر مردم است. دوم اینکه بنابر عدل و داد فرمانروایی کنند و سوم اینکه بیاد داشته باشند که فرمانروایی ایشان ابدی نیست. سپس به گفته‌های «تولی»^۴ اشاره میشود و از قول وی نقل میکند که «شاهزاده قانون محض، یا قانون گویا، و یا مرشد آسمانی است». بعد، به گفته «سینگ» اشاره میکند که مردم اعمال نیک پادشاهان را تقلید میکنند ولی اگر پادشاه از اورنگ شاهی سوء استفاده کند رسوا و زشت نام خواهد شد.

پس از این مقدمه به بیان احوال کامبیز میپردازد. و البته واضح است که با ذکر چنین مقدمه‌ای کبوجیه چگونه آدمی معرفی میشود.

همانطور که در خلاصه داستان ملاحظه میشود در این نمایشنامه چندین موضوع مطرح شده که ارتباط آنها بیکدیگر کاملاً منطقی نیست، و همانطور که پروفیسور «اشلی تورن» — دایگ^۵ در مقدمه کتاب «تراژدیهای پیش از شکسپیر» میگوید، این نمایشنامه بسیار ناشیانه تنظیم شده است. مقداری از آنچه مطرح میشود تاریخی و مقداری از مطالب را هم نویسندگان بنابر

تمایلات عمومی بآن افزوده است. قسمت مهم داستان نمایشنامه مربوط است به لشکرکشی کبوجیه به مصر، و عشرت‌طلبی وی، و ازدواج او با محارمش، و موضوع بردیای غاصب و کشته‌شدن کبوجیه، ولی چنانکه سابقاً اشاره شده مردم اواسط سده شانزدهم انگلیس تمایل زیادی داشتند به دیدن حوادث خشن و خونین و تنفرانگیز و از این لحاظ نمایشنامه‌نویسان این دوره در انگلیس در ضمن اینکه سعی میکردند اصول و مقررات تراژدی را، تا آنجا که از مطالعه آثار «سنگ» میفهمیدند، در آثار خود بکاربرند، از نشان دادن اعمالی حاکی از دغل‌بازی، و زناکاری، و جاه‌طلبی‌های تند، و شهوت، و قتل، و انتقام، و خلاصه تمام اعمال خلاف قانون ابا نداشتند. برای رعایت و بکار بستن اصول معمول در تراژدی‌های «سنگ»، خود را ملزم میدانستند که از وقایع و حوادث زندگی آن طبقه از شاهزادگان و فرمانروایان و بزرگانی استفاده کنند که ستاره اقبالشان، بحکم تقدیر خاموش و کاخ سعادت و شکوه و جلالشان واژگون شده باشد و این سقوط و بدبختی حاصل گناهی بوده باشد که قهرمان داستان بخلاف ناموس طبیعت یا عقاید مذهبی مرتکب شده بوده است. آنچه که درباره سلطنت و لشکرکشی کبوجیه به مصر، و مرگ وی میتوان گفت بطور خلاصه اینست که وقتی کبوجیه قصد لشکرکشی به مصر را کرد مجوسی بنام «پاتی، زیتس»^۱ را بعنوان قائم مقام در پایتخت کشور پهناور خویش معین کرد.

کبوجیه برادری داشت بنام بردیا^۲ و کورش پیش از مرگ، پسر بزرگ خود کبوجیه را ولیعهد و جانشین خود تعیین کرده و حکومت چند ایالت بزرگ را به پسر کوچک خود بردیا داده بود. هنوز کبوجیه کاملاً بر اورنگ شاهی مستقر نبود که برادر کوچک خود رشک برد و دستور قتل پنهانی او را صادر کرد. این دستور به قسمی مخفیانه انجام پذیرفت، که بجز عده معدودی، کسی را از آن آگاهی حاصل نشد و خواص و عوام مردم، بردیا، پسر کورش بزرگ را همچنان زنده می‌پنداشتند. کبوجیه پس از فرونشاندن شورش‌هایی چند، مصمم شد نیت عمل نشده پدر را، که تصرف کشور مصر بود به انجام برساند. تسخیر مصر کاری بس دشوار بود. یکی بسبب دوربودنش از مرکز دولت هخامنشی و دیگر بجهت محدود بودنش به دریا و بیابانهای خشک و بی‌آب و علف. البته گذشتن از بیابانهای خشک چندان دشوار نبود ولی تصرف مصر بدون داشتن يك نیروی دریایی قوی - نیرویی که بتواند راه رسانیدن یاری و آذوقه را، از راه دریای مدیترانه به ممفیس پایتخت آن سرزمین، و سایر نقاط داخلی آن کشور سد کند، و نیروی زمینی را نیز

۱ - نام این پادشاه بنا بر کتیبه داریوش بزرگ در بیستون، کبوجیه ذکر شده و کامبیز تلفظ تصحیف شده آنست.

۲ - جاکسون Jackson خاورشناس معروف امریکایی در کتاب خود بنام «تاریخ ایران قدیم و جدید» ۱۹۰۶ Persia, past and present میگوید: «بعد از کورش پسر دیوانه‌اش سلطنت رسید».

۳ - Agathon نمایشنامه‌نویس یونان قدیم، از اهالی آتن که تقریباً در سال ۴۴۶ پ. م. به دنیا آمده و چندین نمایشنامه نوشته که بیشتر بصورت وصفی و نقلی است نه دراماتیک. از جمله ابتکارات وی در تراژدی یکی این بوده که بجای داستانهای اساطیری افسانه‌های خیالی و ساختگی بکار برده است. اریستوفن Aristophanes کمدی‌نویس معروف یونانی، در نمایشنامه خود بنام «تسموفوریازوسی» Thesmophoriazuse «آگاثون» و «اورپید» Euripides تراژدی‌نویس معروف معاصر خود را هجو کرده است.

۴ - Tully با احتمال قوی مقصود «تولیوس» Tullius (۱۰۴ - ۴ پ. م.) است که در رم برده به دنیا آمد و توسط «سیرون» Cicero حکیم و خطیب رومی آزاد شد و سمت دبیری او را یافت و بعد کتاب «گفتارها» Discours و نامه‌های خانوادگی او را منتشر ساخت. خود او نیز کتابهایی نوشته است.

۵ - Prof. Ashley Thorndike

۶ - Patizeithes بعضی از محققان معتقدند که این کلمه تلفظ «پاتی خشایثیه» است به زبان یونانی که بمعنی نایب‌السلطنه بوده و هرودوت آنرا نام شخص پنداشته است. رجوع کنید به ایران باستان پیرنیا، جلد اول، صفحه ۵۱۶.

۷ - داریوش اول در کتیبه بیستون اسم برادر کبوجیه را بردیا ذکر کرده است و «اشیل» تراژدی‌نویس معروف یونان در نمایشنامه ایرانیان سطر ۷۷۴ او را «ماردوس» Mardos گفته و هرودوت او را «اسمردیس» Smerdis نامیده است.

از هر جهت حمایت نماید و در ضمن در مقابل نیروی زورمند دریایی مصر پایدار بماند - امکان پذیر نبود .

کبوجیه با توجه به مشکلاتی که در این لشکرکشی درپیش بود ، سپاه عظیمی مرکب از نیروی دریایی و زمینی فراهم ساخت و برای عبور دادن آن از وسط بادی‌های عربستان و شام ، با رؤسا و شیوخ عرب قراردادهای لازم را بست ، و از طرف دیگر نیروی دریایی فینیقی‌ها را به زیر تسلط خویش کشید ، و در ضمن از همراه شدن ویاری دادن کشورهای دیگر به مصر جلوگیری بعمل آورد . کبوجیه بعد از فراهم ساختن این مقدمات با سپاه مجهز خود عازم مصر شد و پس از مسخر ساختن پلوزیوم^۸ بسوی ممفیس به پیش راند و از راه دریا و خشکی شهر مزبور را محاصره و پس از جنگ سخت و دشواری در سال ۵۲۵ پ . م . آنرا مسخر ساخت ، و فرمانروای مصر تسلیم وی شد ، و ایرانیان ، بنابه روایات موجود تاریخ ، چنانکه معمول ایشان بود با او با احترام و مهربانی رفتار کردند ، بطوریکه هرودوت مینویسد که اگر در صدد ایجاد آشوب و اغتشاش بر نیامده بود محتملاً فرمانروایی مصر بخود وی واگذار میشد . با تصرف مصر کشورهای مجاور یعنی سیرن و لیبی و برقه نیز ، یکی بعد از دیگری ، تسلیم شدند و در نتیجه ، اراضی وسیعی بدست کبوجیه افتاد و جزء کشور پهناور هخامنشی شد .

این نوع کشور گشاییها به اعتقاد مردم در روزگاران قدیم ، موجب افتخار و سرافرازی بود و چه بسا سردارانی که مقام و شهرشان در تاریخ منحصرأ به اعتبار همین نوع کشور گشاییهاست و حتی تاریخ به عده‌ای از این فاتحان لقب کبیر داده است ولی پیروزی کبوجیه در مصر موجب شهرت و افتخارش نشد . یکی از علل توجه نشدن به این پیروزی مسلماً این بوده است که بلافاصله پس از آن پیروزی ، کبوجیه از جهان رفت و توفیق نیافت که شخصاً زمینه مساعدی برای تجلیل از این پیروزی فراهم سازد . به همین دلیل «پرستون» نیز در نمایشنامه کامبیز موضوع لشکرکشی مصر و فتح آن سرزمین را بطور کامل مطرح نمیسازد و بیشتر به واقعه قتل بردیا به امر کبوجیه ، و خسرانهای که از این بابت برای او پیش می‌آید اکتفا میکند .

اما شرح قتل بردیا بدست کبوجیه با اشاره مختصری، در بند دهم کتیبه داریوش در بیستون چنین آمده است که : پیش از داریوش ، کبوجیه ، پسر کورش و از دودمان هخامنشی ، شاه بود ، و کبوجیه برادری داشت که با او از یک پدر و یک مادر بود و کبوجیه بردیا را کشت و مردم نمیدانستند که وی کشته شده است . سپس کبوجیه به مصر رفت و پس از رفتن وی به مصر مردم دل از او برکنند و اخبار دروغ در پارس و ماد و ممالک دیگر منتشر شد .

کبوجیه نزدیک به چهار سال از پارس دور بود و موقع آن رسیده بود که به پایتخت کشور بازگردد . در راه بازگشت به وی خبر رسید که از سلطنت خلع شده و بجای او برادرش بردیا به تخت نشسته و همه مردم از او اطاعت کرده و او را شاهنشاه خود میدانند . کبوجیه اول تصور کرد که مأمور قتل بردیا به وی خیانت کرده ولی پس از تحقیق بروی مسلم شد که برادرش بردیا بقتل رسیده و مدعی سلطنت مجوسی است بنام گئومات که مردم را فریب داده و به دروغ خود را پسر کورش معرفی کرده است . کبوجیه که احتمال کشته شدن خود را بدست دشمنانش قطعی میدانست پیش از اینکه بدست ایشان افتد ، بنابه مضمون کتیبه بیستون که مسلماً از اسناد دیگر موثق تر است خودکشی کرد . (سال ۵۲۲ پ . م .)

«جرج رالینگسون»^۹ از خودکشی کبوجیه تعجب میکند و میگوید: جا داشت که کبوجیه با این فتح و پیروزی که نصیبش شده بود ، و منطقه وسیع و مهمی را به دامنه متصرفات امپراتوری خود افزوده بود ، و در رأس سیاهی آماده و مجهز به کشور باز میگشت ، و همچنین به اتکالی نام پرافتخار پدر خویش ، سعی میکرد دروغ گئومات غامب را فاش سازد و مردم پارس را بحمايت و پشتیبانی خود وادارد . اما گناه بزرگ برادرکشی مطلبی نبود که کبوجیه بتواند به آسانی برای مردم توجیه کند . به اضافه ، رنج روح فرسای قتل برادر ، که نه تنها بدون نتیجه مانده بود بلکه این عواقب وخیم را هم بار آورده بود ، او را سخت افسرده دل ساخته و موجب شده بود که نیروی تحمل

از وی سلب شود و راهی جز خودکشی در جلو خود نبیند.

از طرف دیگر فاش ساختن دروغ گنومات غاصب بخودی خود کار آسانی نبود چون پارسیان کاملاً معتقد بودند که پادشاه ایشان پسر کورش است. کبوجیه از اینکه حکومت پارس از خاندان هخامنشی و از دست پارسیان خارج شده منقلب بود و بنابه روایت هرودوت در آخرین لحظه های زندگی، به پارسیانی که در صدد بدست آوردن مجدد حکومت قیام نکنند نفرین کرد و این مطلب را «گوبریاس»^{۱۰} در موقع طرح نقشه هفت نفر پارسی، که به رهبری کورش بزرگ، به پادشاهی غاصب پایان دادند، تذکر می دهد^{۱۱}.

در باب ازدواج با محارم که هم در شرح زندگی کبوجیه^{۱۲} و هم در پرده پنجم نمایشنامه کامبیز بصورتی خاص بآن اشاره شده تنها مطلبی که فعلاً میتوان در اینجا ذکر کرد اینست که چنین پیوندها در آئین مزدیسنا بکلی مذموم بوده است^{۱۳} و کبوجیه شاید بسبب قدرت و شوکت فوق العاده ای که داشته خود را ملزم نمیدیده که اعمال و رفتارش با آداب و سنن و مقررات اجتماعی زمان موافق باشد^{۱۴}. اگر نسبت آزادی در امر ازدواج با محارم به پیروان آیین مجوسان درست باشد، شاید بتوان حدس زد که اقدام کبوجیه نتیجه نفوذ پیروان این کیش در آیین مزدیسنا بوده است^{۱۵}. و شاید بنابه همین نفوذ هم بوده است که در موقع عزیمت به مصر مجوسی را بجای خود گذاشته است.

باتوجه به مطالبی که شرح در کمال اختصار گذشت ملاحظه میکنیم که «توماس پرستون» نویسنده نمایشنامه کامبیز قسمتهایی از زندگی این شاهنشاه را از تاریخ هرودوت اقتباس کرده و آنها را با مطالبی که در دوره قرون وسطی تحت عنوان نمایشنامه های اخلاقی نوشته و بازی میشد، مخلوط کرده و یک مجموعه متوسطی بوجود آورده است. در سه پرده اول این نمایشنامه پنج پرده ای، موضوع عزیمت کامبیز به مصر و باده نویسی و عشرت طلبی وی مطرح میشود. کامبیز با توصیه بزرگان مملکت سیسامنیز^{۱۶} را بجای خود تعیین میکند. در پرده دوم سیسامنیز در اثر اغوای موجودی بد کنش تغییر روش میدهد و کامبیز او را تنبیه میکند و موضوع نشانه گرفتن قلب پسر پراگراس پس، که در تاریخ هرودوت بتفصیل مطرح است، در پرده سوم آمده و موضوع بردیا در پرده چهارم و عشق ورزیدن و کامجویی کامبیز از محارم، و کشته شدن وی در پرده پنجم مطرح می شود.

۸ - Pelusium شهر و بندری بر مصب نخستین شاخه رود نیل.

۹ - George Rawlinson فصل هفتم از کتاب پنجم از مجموعه «پنج پادشاهی بزرگ»

The Five Great Monarchies

۱۰ - Gobrias در کتیبه داریوش اسم این سردار را گئوبروو، نوشته اند و یکی از هفت نفری است که

نقشه سقوط حکومت گنومات غاصب را به رهبری داریوش بزرگ طرح کردند.

۱۱ - به صفحه ۵۱۹ و ۵۲۱ ایران باستان، پیرنیا مراجعه شود.

۱۲ - بنابه گفته هرودوت کبوجیه با دو خواهر خود ازدواج کرد که از آن دو یکی را هم، در مصر کشته است. خواهر دومی اتوساست که ابتداء زن کبوجیه و بعد زن بردیای غاصب و پس از آن زن کورش کبیر شده، و همانست که در نمایشنامه ایرانیان نوشته اشیل آورده شده است.

۱۳ - به بخش مربوط به عشق و ازدواج، فصل دوم از مجموعه رسالات دستور داراب پشتون سانجانا Dastur Darab Peshotan Sanjana مراجعه شود.

۱۴ - شرح ازدواج های کبوجیه را با محارم مرحوم پیرنیا در صفحات ۴۹۸ بعد، از قول هرودوت بتفصیل بیان کرده است.

۱۵ - رجوع شود به بخش مربوط مذهب در کتاب سوم The Third Monarchy درباره تاریخ ماد تألیف «جرج رالینسون».

۱۶ - معلوم نشد مصنف نمایشنامه کامبیز این نام را از کجا گرفته است.

مسجد جامع گناباد

دکتر عباس زمانی
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران

در تلفظ گناباد گویند شهری کوچک است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای است که پسرگودرز ساخته است و حصارهای محکم دارد چنانکه از بالای آن تل ریگ تا غایت دیه‌ها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما هرگز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب بشمال می‌روند و قلعه‌ای بر دو طرف آنست یکی را قلعه خواشیر گویند و دیگری را قلعه درجان. حاصلش غله و میوه و بریشم نیکو و فراوان باشد.^۸ گناباد در دوره خوارزمشاهیان نیز آباد و دارای اهمیت بوده است زیرا یکی از سه مسجد دویوانی خراسان که ذیلاً معرفی میشود در آن ساخته شده و در واقع این شهر در ردیف شهر زوزن^۹ مقرر ملک زوزن و در قلب استان کوهستان قرار داشته است.^{۱۰}

مسجد جامع گناباد از نظر پلان در عداد بناهای دویوانی^{۱۱} و عبارت است از یک حیاط بطول ۶۶ متر و عرض ۴۴ متر، دو مدخل، دورشته رواق، دوشبستان و دویوان که مجموعاً در اطراف حیاط قرار دارند.

دو مدخل از کوچه‌ای که در شرق مسجد واقع است به آن راه میدهند و به عبارت دیگر در دو زاویه شمال شرقی و جنوب شرقی حیاط قرار دارند.

مدخل جنوب شرقی ساده است ولی در مدخل شمال شرقی تزیینات جالبی وجود دارند. این مدخل قبل از در بشکل ایوانی است که سقف آن جناغی می‌باشد و با آجرهای مربع بطور زیگزاگ پوشیده شده است. کف مدخل نیم متر از کوچه مرتفع‌تر است و در طرفین آن دو سکوی آجری به ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر قرار دارند و ارتفاع دودیوار جنبی از روی سکوها سه متر است.

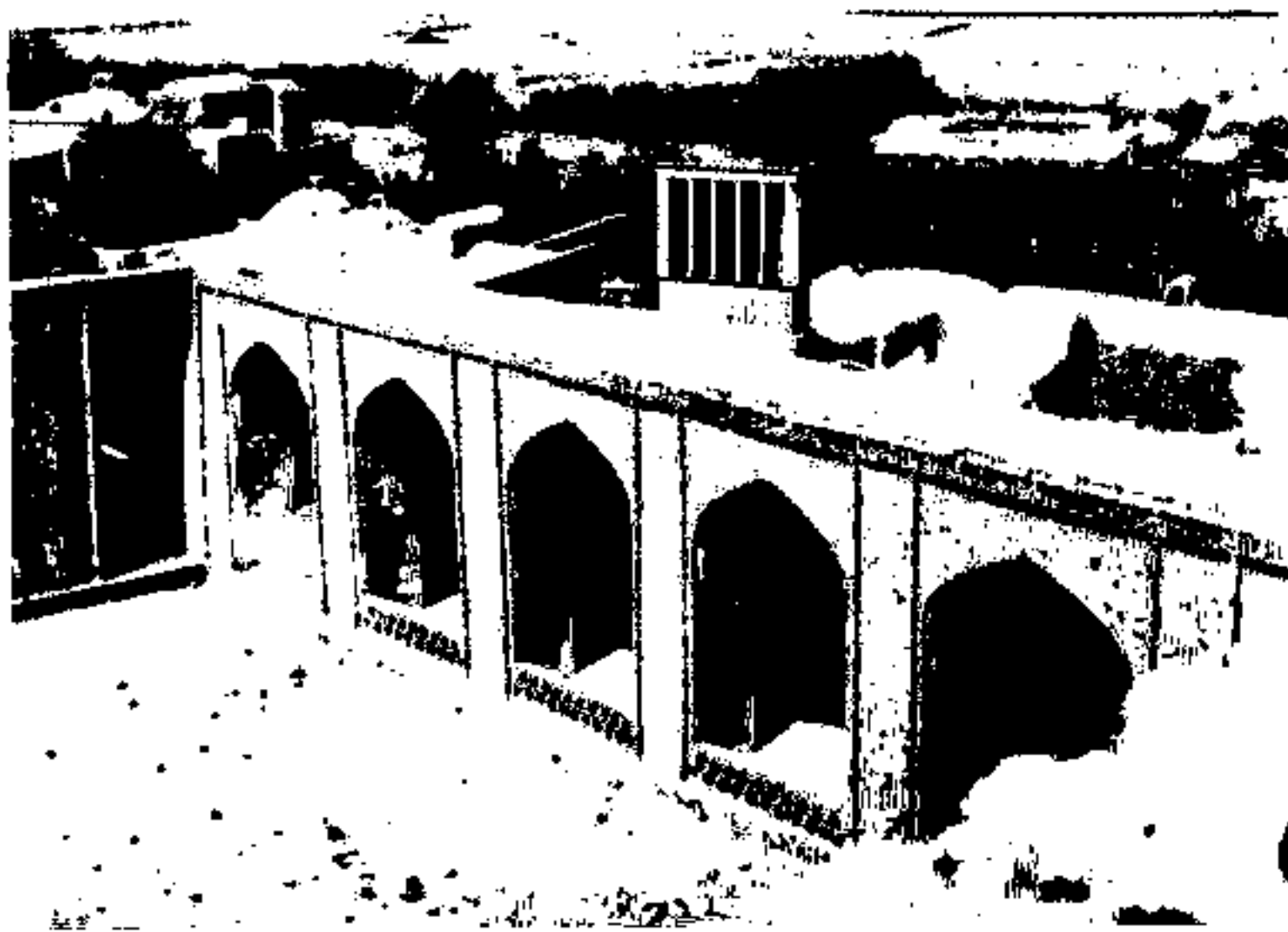
گناباد مرکز شهرستان گناباد در سیصد کیلومتری جنوب مشهد واقع است و تا تهران ۱۲۰۰ کیلومتر فاصله دارد. طول این شهر ۵۸ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض آن ۳۴ درجه و ۴۱ دقیقه و ارتفاعش ۱۱۰۰ متر است.^۱

گناباد در تقاطع جاده‌های شرقی و مرکزی ایران یعنی جاده مشهد - زاهدان و زرد - مشهد واقع و یکی از شهرهای قدیم خراسان است. فردوسی شاعر گرانقدر ایران در شعری که بمناسبت برگشتن ایرانیان و تورانیان از جنگ سروده است از گناباد نام برده است:

دو سالار هر دو ز کینه بدرد همی روی برگاشتند از نبرد
یکی سوی کوه گناباد^۲ برفت یکی سوی ریبد خرامید تفت
مقدسی در کتاب (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم) از این شهر بنام «جنابید»^۳ و «ینابید»^۴ یاد می‌کند. در کتاب جغرافی معتبر قرن چهارم هجری (حدود العالم من المشرق الى المغرب) نیز این شهر ینابید نامیده شده است.^۵

ابن حوقل در کتاب صورة الارض گناباد را به عنوان «ینابید» یاد کرده است: «و اما ینابذ فمدینه اکبر من خور و بناؤها من طین ولها قری و رساتیق و شربهم من ماء قنّی لهم». استخری نیز گناباد را مانند ابن حوقل «ینابذ» نامیده^۶: «من سکنان الی ینابذ یومان و من ینابذ الی قاین یومان . . .» لسترنج مستشرق انگلیسی (۱۹۳۳ - ۱۸۵۴ میلادی) مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی نیز راجع باین شهر صحبت کرده است: «گناباد شهر بزرگی است در شمال خاوری تون که ابن حوقل آنرا «ینابذ» و مقدسی «جناود» نامیده‌اند و باشکال دیگر هم خوانده شده».

ساختمانهای این شهر در قرن چهارم از گل بود، هفتاد دهکده داشت و آبش از کاریز حاصل میشد. یاقوت گوید آنرا گنابذ گویند، بجای جنابذ. حمدالله مستوفی گوید: «جنابذ



رواقهای مغرب خیاط مسجد جامع گناباد.

سوم دو نقش کاجی که در طرفین نقوش بالا قرار گرفته و بر گهائی شبیه بر گهای یاد شده دارد.

در نمای جرز سمت راست مدخل شمال شرقی و سمت چپ مدخل جنوب شرقی واقع در دو انتهای ضلع شرقی حیاط مسجد تزیینات جالب توجه دیگری وجود دارند^{۱۵} باین معنی که يك قاب مستطیل در نمای جنب زاویه از آجرهای ساده و گلدان ارتفاع ۲٫۷۵ متر تعبیه و در داخل آن سفالها یا آجرهای منقش به نقوش هندسی به ابعاد ۵ × ۲۳ × ۴۰ سانتی متر نصب کرده اند. نقوش این آجرها عبارت از يك كثیر الاضلاع منتظم و چهار كثیر الاضلاع غیر منتظم هشت ضلعی است و كثیر الاضلاع

در پایه سقف جناغی يك باند گچی سفت به عرض ۲۵ سانتی متر در بین دو نوار باریك گچی در سرتاسر دودیوار جنبی و بالای در قرا دارد. در نگاه اول تعدادی نقوش بیضی به چشم می خورد که بطور وارونه تکرار شده است ولی پس از دقت بیشتر پرندگان و گیاهانی که در این باند مجسم شده اند جلب توجه می کنند. پرندگان باریك اندام و دارای دم بلند اند و شبیه دار کوب می باشند و بطور متقارن^{۱۶} روبرو و یا پشت به پشت هم قرار گرفته اند. ساقه گیاهان در نوار بالا و سربزرگ آنها در نوار پائین قرار گرفته است و هفت برگ كوچك در هر طرف وجود دارند به نحوی که پای پرندگان در روی برگ چهارم و متقار آنها در روی برگ دوم قرار دارد. در مرکز بیضی يك نقش گلایی در بین چهار جفت برگ كوچك و يك برگ بزرگ قرار دارد و از سر آن دوشاخه بطور متقارن به طرفین جستن می کنند. از ته بیضی نیز دوشاخه که هریك پنج جفت برگ كوچك دارد جستن می کنند.

در حالتی که دو پرنده پشت به پشت قرار گرفته اند ستاره هفت پری وجود دارد که در مرکز آن يك گل هفت پر جا داده شده است. از بالای ستاره دوشاخه جستن می کنند که پس از دو برگ كوچك هریك دو قسمت میشود و یکی از آن دو قسمت بشکل پیچ (Volute) در می آید.

در هریك از دیوارهای جنبی هفت جفت و در بالای در دوازده جفت پرنده نقش شده اند. در بالای کتیبه سردر چند نقش وجود دارند:

اول دو پرنده پشت به پشت که در داخل يك چهار گوش و طرفین يك پالم قرار دارند و سر خود را به عقب برگردانده اند^{۱۷}. دوم يك دایره که در بالای پالم مذکور قرار دارد و حاوی اسلیمی^{۱۸} های متقارن است.

ترجمه محمود عرفان، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۸۴ و ۹ و ۱۰ - ایضاً ص ۳۸۳ - نقشه شماره ۸.

۱۱ - گدار فرانسوی بناهای ایران را در دوران اسلامی از نظر پلان به ۷ دسته تقسیم می کند. به آخر مقاله مراجعه شود.

۱۲ - نقش دوحیوان پشت به پشت یا روبرو بیش از پنجاه هزار سال در ایران سابقه دارد. رجوع شود به:

"Edith Porada, Iran ancien, Paris, 1963, p. 23".

۱۳ - رجوع شود به صفحه ۱۸.

۱۴ - لغت اسلیمی همان کلمه اسلامی است. طرحهای اسلیمی از زمانهای قدیم در ایران سابقه داشته است و هنرمندان اسلامی آنها را بر سایر طرحها ترجیح داده و به فراوانی بکار برده اند و به همین جهت است که به طرحهای اسلیمی یا اسلامی مشهور شده اند. بطور کلی اسلیمی طرحی است استیلزه از يك درخت یا گیاه با تمام پیچ و خمهای آن که از خطوط شیال یا بندهای متناسب تشکیل میشود و غالباً در سرتاسر اثر هنری گردش می کند.

۱۵ - به عکسهای شماره ۳ و ۴ نگاه شود.

۱ - راهنمای ایران، نشریه دایره جغرافیائی ستاد ارتش، چاپ تابان، آذر ۱۳۳۰.

۲ - شاهنامه فردوسی تصحیح اغوستوس ولرس، لیندن، مطبعه بریل، ۱۸۸۰ میلادی، ص ۱۲۲۳.

۳ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم للمقدمی المعروف بالبشاری، چاپ لیندن مطبعه بریل ۱۹۰۶ میلادی، ص ۳۰۱.

۴ - ایضاً ص ۳۵۱ (راجع به وجه تسمیه گناباد جداگانه صحبت خواهد شد).

۵ - حدود العالم من المشرق الى المغرب تألیف در ۳۷۲ ه. تصحیح سیدجلال الدین طهرانی، مطبعه مجلس ۱۳۵۲ هجری، ص ۵۶.

۶ - صورت الارض تألیف ابی القاسم ابن حوقل النصیبی، طبع لیندن، مطبعه بریل ۱۹۳۹ میلادی، ص ۴۴۶.

۷ - مسالك الممالك لابی اسحاق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری المعروف بالكرخی، طبع لیندن مطبعه بریل ۱۹۲۷ میلادی، ص ۲۷۴، ۲۸۳ و ۲۸۴.

۸ - جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج،



ایوان جنوبی مسجد جامع گناباد.

شرقی جدا می‌کند و بین مدخل شمال شرقی و رواقها دودرگاه وجود دارند.

در مغرب بنا يك ردیف رواق بشکل هفت ایوان عمود بر حیاط دیده میشود (عکس شماره ۱). قوس این رواقها نیز جناغی است و زه آنها مرکب از نیم آجرهایی است که از روی ازاره کنار حیاط شروع و بطور افقی رویهم چیده شده‌اند و از دو طرف دهانه رواق بالا می‌آیند و در کلید قوس بهم متصل میشوند. جلو پنج رواق از این رواقها تارمی مشبکی (عکس شماره ۱) قرار دارد و ورود و خروج از دو رواق طرفین صورت می‌گیرد.

در بعضی از جزرهای وصل به دیوار ته رواقها سوراخهایی وجود دارند که شاید در قدیم با تیرهای چوبی دوجرز بهم متصل میشده و یا هنگام ساختن بنا برای چوب‌بست مورد استفاده بوده است.

سقف رواقها گنبد های کوچکی هستند که با استفاده از

منتظم هشت ضلعی در حقیقت روی چهار کثیر الاضلاع غیر منتظم مجسم شده و در مرکز آن میخی از گل پخته وجود داشته که آجر را در سطح دیوار محکم میکرده است. گل محذب این میخهای گیل پخته با لعاب آبی فیروزه خوشرنگ لعاب داده شده است. این میخها که فعلاً شش عدد در زاویه جنوب شرقی و يك عدد در زاویه شمال شرقی باقی است چه از نظر استعمال و چه از نظر تاریخ گل پخته لعابدار درخور اهمیت می‌باشند^{۱۱}.

دورشته رواق این مسجد در مشرق و مغرب حیاط قرار دارند. رواقهای شرقی در دو ردیف و بین دو مدخل مسجد قرار دارند و بصورت هشت ایوان بر حیاط مسجد عمود می‌باشند. ستونهایی که قوسهای جناغی و سقفهای گنبدی این رواقها را نگه میدارند به فاصله سه متر قرار گرفته‌اند و ابعاد پایه آنها در ردیف جلو ۱۴۰×۱۴۰ سانتی متر و در ردیف عقب ۱۲۰×۱۴۰ سانتی متر می‌باشد. يك تارمی آجرعی مشبك با ارتفاع ۶۰ سانتی متر رواقها را از حیاط و يك دیوار نازك آنها را از مدخل جنوب

گوشوار ۱۷ لچکی تعبیه شده‌اند. از زیر قسمتی از سقف‌ها که گچ آن ریخته است معلوم میشود که آجرها بطور افقی و دایره‌وار رویهم چیده شده‌اند. این رواقها از شمال بیک اطاق مربع و از جنوب بیک طاق نما متصل میشوند.

مسجد دارای دوشبستان ستوندار است که اولی در شرق ایوان جنوبی و دومی در شرق ایوان شمالی واقع است. شبستان اول بضلع ۱۰ متر و مرکب از سه ناو است که سقف آنها روی چهارستون داخل و جرزهای وصل بدیوارهای جنبی قرار دارد. ستونها چهارگوشند و در روی پایه‌هایی به ضلع ۱۱۲ سانتی متر قرار گرفته‌اند.

مطلب مهمی که در این شبستان وجود دارد کتیبه حاوی تاریخ بنا می‌باشد. این کتیبه در زیر قوس مدخل شبستان قرار دارد و با آجرهای برجسته و خط کوفی صورت گرفته است. به احتمال قوی از همین کتیبه گذار فرانسوی تاریخ بنا را استخراج نموده است^{۱۸} ولی چون فعلاً در زیر قوس مذکور قوس دیگری (شاید برای حفظ کتیبه و یا استحکام) ساخته شده است عکس برداری و خواندن آن به آسانی میسر نیست.

در بالای در مدخل و بین دو جناح قوس یک ترین مشبك گچی هندسی با نقوش کثیرالاضلاعهای هشت پر و مربع‌ها صورت گرفته است. در سمت چپ طاق‌نمای مدخل تزیینات مشبك مستطیل شکل دیگری نیز بچشم میخورند.

شبستان واقع در شرق ایوان شمالی دارای پلان مستطیل بطول ۱۷ و عرض ۱۱٫۵ متر است و سقف آن در روی پایه‌های چهارگوش بضلع ۴۵ سانتی متر تعبیه شده‌اند. اثر جالب توجه این شبستان محراب کم عمق و تزیینات گچی آن است که از لحاظ کار و نقش شباهت به باند مدخل شمال شرقی مسجد دارد و تصور میشود هر دو در یک تاریخ صورت گرفته‌اند.

ایوان جنوبی - این ایوان (عکس شماره ۲) در جهت قبله ساخته شده است. عرض کف آن در داخل حدود ۹ متر و طول آن حدود ۱۸ متر و مساحت آن حدود ۱۶۰ متر مربع است و می‌توان آنرا از ایوانهای بزرگ محسوب داشت.

ضخامت هر یک از دیوارهای طرفین ایوان بیش از سه متر است و قوس جناغی شکل یا بطور بهتر شبیه ته کشتی نمای ایوان در بین آن دو دیوار قرار گرفته و مجموعاً تزییناتی بشرح ذیل دارد:

۱ - دو نیم ستون گرد آجری با بند کشی گچی که در پائین به پایه پی مکعب شکل و در بالا به سرستون چهارگوش نازکی به ضخامت ۱۰ سانتی متر منتهی میشوند. نیم ستون طرف راست نسبت به نیم ستون طرف چپ جدید بنظر میرسد زیرا طرز قرار گرفتن و ابعاد آجرهای آن با طرف چپ متفاوت است.

در بالای سرستونهای نازک سه آجر با دودفعه پیش آمدن پایه قوس ایوان را تشکیل میدهند و قوس مرکب است از: الف - دو قطار پیچ که از طرفین در روی دو مخروط وارونه شروع میشوند و در کلید قوس بهم می‌پیوندند.

ب - یک نوار گل و بته‌یی یا اسلیمی که در طرفین از روی سرستون شروع و به کلید قوس ختم میشود.

این اسلیمی عبارت از برگهای سه قسمتی است که در خم آنها پالمت‌های پنج قسمتی قرار دارند. این برگها و پالمت‌ها در طرفین تا کلید قوس نه بار تکرار میشوند. عرض این باند اسلیمی حدود بیست سانتی متر است و پالمت کلید قوس هفت قسمتی می‌باشد.

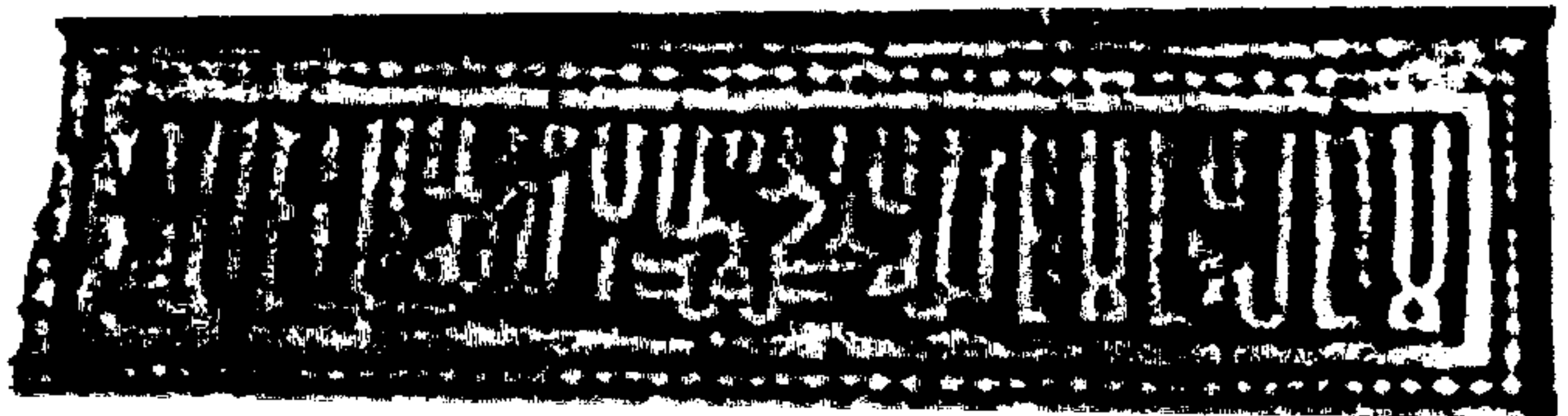
ج - دو جفت نیم استوانه که در طرفین از روی یک پایه مکعب شروع میشوند. این نیم استوانه‌ها در طرف راست تا

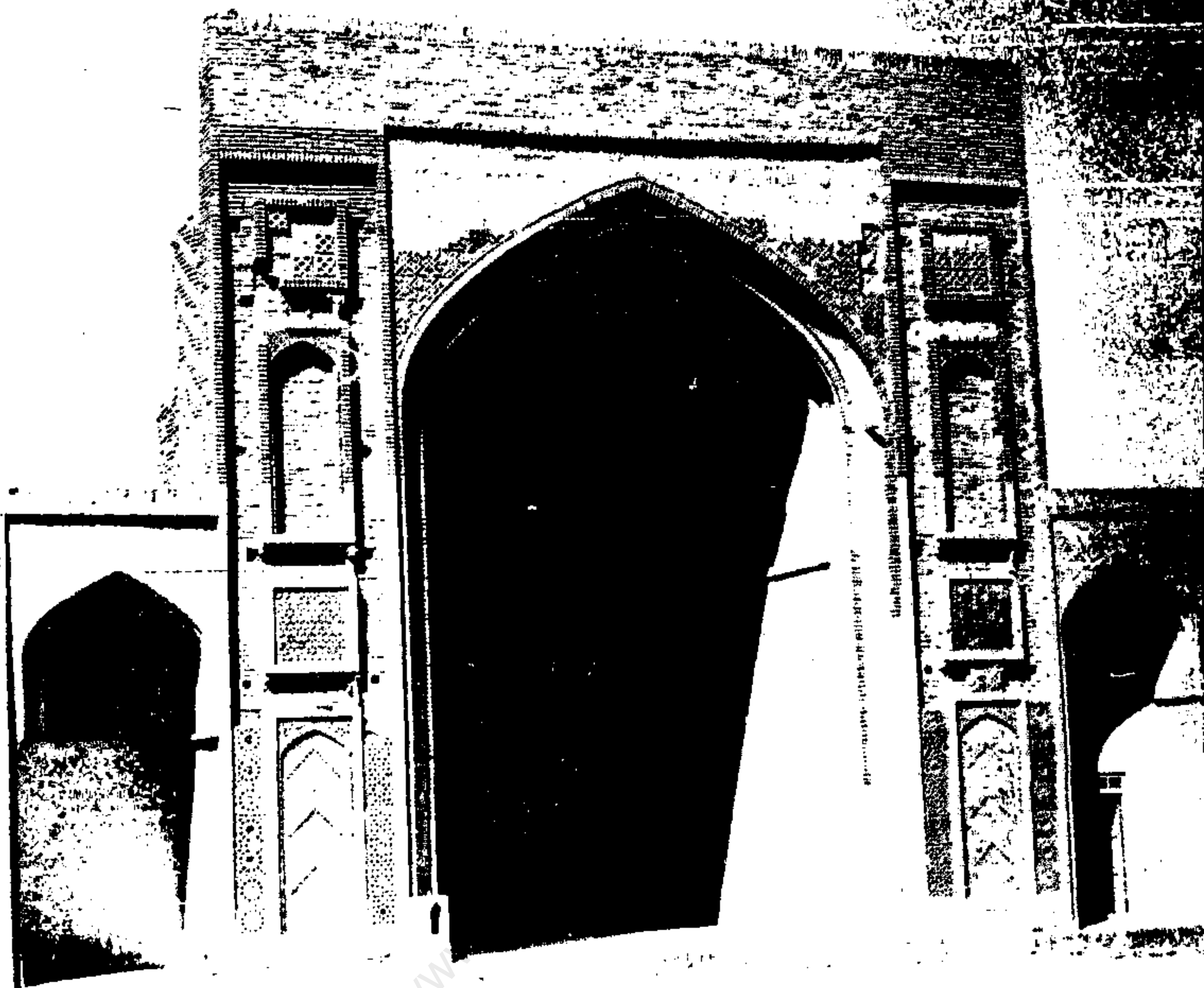
۱۶ - به صفحه ۱۲ و ۱۸ مراجعه شود.

۱۷ - گوشوار یا طاق روی گوشه برای تسهیل تعبیه یک گنبد مدور در روی پلان مربع تالارهای زمان اشکانی و ساسانی بکاررفته است. گوشوار تقریباً از مقابل بشکل مثلث بنظر میرسد و در این صورت اگر رأس آن در بالا باشد گوشوار معمولی و اگر در پائین باشد گوشوار لچکی نامیده میشود. به عبارت دیگر اگر در روی زاویه دودیوار ساخته شود رأس آن در بالا و اگر در زاویه بین دو قوس ساخته شود رأس آن در پائین خواهد بود.

18 - M. Godard, Athar-é Iran, T. IV, 1949, p. 145.

کتیبه کوفی داخل ایوان جنوبی مسجد جامع گناباد





ایوان شمالی مسجد جامع گناباد.

۳ - در طرفین باند مذکور باند دیگری مزین بیک تریین حصیری بسیار دقیق به عرض $1/15$ متر از گچ سفت ساخته شده است که فعلاً در سمت راست $4/75$ متر و در سمت چپ 7 متر از ارتفاع باقی است و با احتمال قوی این باند در بالای قوس نیز ادامه داشته و در اثر زلزله فرو ریخته است. در نگاه اول نقوش حصیری بصورت لوزیهای رویهم قرار گرفته بنظر میرسند ولی ضلع هر لوزی خود عبارت است از یک کثیر الاضلاع غیر منتظم شش ضلعی که در داخل آن دو نوار تاییده شده قرار دارند. در داخل هر لوزی یک شکل صلیب یا + قرار دارد و چنانچه دو ضلع از لوزی پائین با دو ضلع از لوزی بالا در نظر گرفته شود صلیبهای دیگری که از مقابل چون (X) بچشم میخورند مجسم میشوند. بنظر میرسد که قالبهای مخصوص برای قطعات این تریین تهیه و در سطح دیوار آجری نصب شده اند.

۷۵ سانتی متر و در طرف چپ تا حدود یک متر دارای تریینی از آجرهای منقش به نقوش کثیر الاضلاعهای شش ضلعی که در وسط آنها سوراخی وجود دارد می باشند. پس از این ارتفاع نیم استوانه داخلی با آجرهای گرد و نیم استوانه خارجی با ردیف آجرهای رویهم قرار گرفته ادامه پیدا می کند.

۲ - یک باند مزین بخطوط کوفی که در طرفین تریینات مذکور و بالای قوس قرار داشته است. از ارتفاع این باند شش متر در طرف راست و 6.5 متر در طرف چپ باقی است ولی قسمتهای بالا در نتیجه زلزله های شدید گذشته خراب شده است. عرض این باند حدود 60 سانتی متر و طول دسته های حروف آجری برجسته آن قریب پنجاه سانتی متر است و ابعاد کادری که باند در طرفین و بالای قوس تشکیل میداده است حدود $10/60 \times 11/20$ متر بوده است.

۴ - دوباند مزین بخطوط کوفی و نقوش حصیری را ستونی از آجر که در طرفین بطور افقی رویهم و در بالای قوس بطور عمودی کنارهم چیده شده‌اند در میان گرفته است .
سطح دیوارهای داخل ایوان تا ارتفاع ۵/۵ متر با گچ اندود شده و در بالای هر يك از دو دیوار يك كتیبه کوتاه بخط کوفی دیده میشود (عکس شماره ۳) . از پایه سقف بی‌آجرها نمایانند و ارتفاع قوس ایوان از پایه تا کلید آن بیش از چهار متر می‌باشد . سقف ایوان مرکب از چهار گهواره جناغی عرضی است به این معنی که بدو پنچ قوس عرضی تعبیه گردیده و سپس در بین قوسهای عرضی سقفهای گهواره‌یی عرضی ساخته شده‌اند و این سقفها به تبعیت از قوس‌نمای ایوان شکل جناغی بخود گرفته است . قسمتی از سقف که در بالای محراب قرار دارد بصورت نیم گنبد است . به احتمال قوی سقف ایوان در اثر زلزله شدید گذشته فرو ریخته و دوباره ساخته شده است ولی در تجدید بنا از پایه‌های اصلی تبعیت شده و شکل اصلی حفظ گردیده است .

محراب که در انتهای ایوان قرار دارد خود را بصورت نصف يك منشور هشت ضلعی منتظم نشان میدهد و دارای دوردیف مقرنس و يك قوس جناغی می‌باشد . طول ضلع منشور ۵۴ سانتی‌متر و ارتفاع آن ۱/۶۵ متر است . این محراب در داخل با خطوط متقاطع ستاره شکل و برگهای ظریف مزین شده و در سه حاشیه محاط است :

۱ - حاشیه باریك گلداز به عرض ۵ سانتی‌متر .
۲ - حاشیه دیگری به عرض ۳۵ سانتی‌متر حاوی نقوش گیاهی و برگهای سه قسمتی .

۳ - حاشیه سوم به عرض ۳۵ سانتی‌متر شامل مربعات تزیینی .

ابعاد کادرهائی که از این حاشیه‌ها بوجود می‌آیند عبارتند از :
کادر کوچک ۱/۴۰ × ۲/۹۰ متر گلداز .

کادر وسط ۱/۸۰ × ۳/۳۰ متر گلداز .
کادر سوم ۲/۶۰ × ۴/۶۰ متر مربع با کلمه علی .

بنظر میرسد که این نقوش بصورت قالبهائی از گچ سفت و یا سفال سفید قبلاً تهیه و در سطح دیوار نصب شده‌اند .

ایوان شمالی - این ایوان (عکس شماره ۴) دارای ۶/۵ متر عرض و ۱۱ متر طول و ۱۲ متر ارتفاع است . سطح دیوارهای داخل آن با گچ اندود شده است . سقف آن مرکب از سه گهواره عرضی است که در بین چهار قوس عرضی تعبیه شده‌اند و يك نیم گنبد که در انتهای سقف با استفاده از گوشوار صورت گرفته است (عکس شماره ۴) . به احتمال قوی سقف این ایوان نیز مانند ایوان بزرگ در اثر زلزله فرو ریخته و مجدداً ساخته شده است . تزیینات نمای این ایوان بقرار ذیل است :

۱ - يك نوار آجری که آجرهای آن بطور افقی رویهم

قرار گرفته‌اند و عرض آن ۱۱ سانتی‌متر است و تا رأس قوس ادامه می‌یابد .

۲ - يك حاشیه گچی به عرض ۴۰ سانتی‌متر .

۳ - يك نوار آجری دیگر به عرض ۱۴ سانتی‌متر که در طرفین ایوان تا کلید قوس ادامه می‌یابد .

۴ - يك جفت کادر تزیینی که در نمای دو دیوار طرفین ایوان قرار دارند . هر يك از این دو کادر از عرض به سه قسمت می‌شود :

الف - دوباند تزیینی مشبك که از نصب قطعات گل پیخته در سطح دیوار صورت گرفته‌اند . قطعات بالا فرو ریخته و فعلاً هفت جفت در دیوار شرقی و هفت جفت در دیوار غربی وجود دارد . از سوراخی که در مرکز هر قطعه وجود دارد معلوم میشود که این قطعات نیز وسیله میخهای گلی به دیوار وصل بوده‌اند (عکس شماره ۵) . هر قطعه دارای نقوش هندسی شعاعی نسبت بمرکز است .

ب - در ارتفاع و بین دوباند مشبك مذکور يك جفت طاقما و يك جفت مربع تزیینی به تناوب قرار گرفته‌اند . تزیین هر يك از طاقماهای پائین عبارت از سه لوزی است (عکس شماره ۶) که با آجر صورت گرفته‌اند ولی فعلاً در داخل دو طاق‌نمای دیگر تزیینی دیده نمیشود . در داخل يك جفت مربعی که در بالای طاق‌نماهای پائین قرار دارند تزیینات ستاره شکل دقیقی نصب شده و در هر يك از دو مربع بالا ۹۹ قطعه مشبك قرار داشته که فعلاً در مربع شرقی شش قطعه و در مربع غربی چهار قطعه باقی مانده و در هر قطعه يك گل چهارپر بشکل (X) نقش شده است .

اهمیت تاریخی مسجد - این مسجد علی‌رغم زمین لرزه‌های شدید و تحمل تعمیرات مکرر شکل و هم‌چنین تاریخ بنای اصلی خود (۶۰۹ هجری قمری برابر با ۱۲۱۲ میلادی) را حفظ کرده و از مساجد دو ایوانی دیگر خراسان (مسجد زوزن^{۲۰} و مسجد فریومد^{۲۱}) سالم‌تر مانده است و با توجه به تاریخ همین مسجد است که می‌توان تاریخ تقریبی ساخت دو مسجد مذکور را معین کرد . زلزله اخیر گناباد به بنای این مسجد صدمه زده است ولی باز هم قیافه اصلی و تزیینات ابتدائی آن چون کتیبه‌های کوفی ، آجرها و قطعات مشبك طرفین دو ایوان و دو مدخل و نقوش مدخل شمال شرقی و محرابهای ایوان بزرگ و شبستان شرق ایوان شمالی باقی است و هنوز این مسجد یکی از بناهای مشخص و مورخ اواخر دوره خوارزمشاهیان بشمار است .

19 - M. Godard, Athar-é Iran, T. IV, 1949, p. 145.

۲۰ - خرابه‌های زوزن در ۶۰ کیلومتری جنوب غربی خواف از توابع خراسان واقع است .

۲۱ - فریومد در قرن هشتم کرسی ولایت جوین بوده است .



تزئین آجری و سفالی نمای دیوار غربی ایوان شمالی مسجد جامع گناباد

۴ - طاق نماهای رویهم قرار گرفته دو دیوار طرفین ایوان (صرف نظر از خود ایوان که يك بنای بسیار معمول عهد ساسانی است).

مطلب مورد تعجبی که درترین این مسجد پنجم میخورد استعمال میخهای گلی با گل لعابدار است. این کار در ایران يك سابقه ۳۳۰۰ ساله دارد. در بعضی از مدخلهای کاخ چغازنبیل منسوب به اوتناشگال پادشاه ایلام (۱۲۲۷ - ۱۲۳۴ ق. م) میخهایی از گل پخته وجود داشته که گل آنها با لعاب آبی مزین و نام بانی زیگورات، اوتناشگال، در آن مشخص شده بوده است. این میخها در نصب و استحکام آجرها بکار رفته است.^{۴۴}

مسجد جامع گناباد رابطه خود را رویهم رفته با بناهای دوره سلجوقی از لحاظ پلان و فرم و مصالح حفظ نموده است ولی تزئینات هندسی نمای دیوارهای طرفین ایوانها و مدخل مفصل تر و دقیق تر است. ایجاد حروف کوفی با آجریکی از کارهای عهد سلجوقی است و ما نمونه خوب و نسبتاً سالم آن را در مسجد زواره از توابع اردستان^{۴۵} می بینیم. قبل از سلجوقیان نیز این کار معمول بوده و نمونه بارز آن برج لاجیم مورخ ۴۱۳ هجری در شمال ایران است. در خارج پایه گنبد مخروطی این برج دو کتیبه وجود دارد یکی با خط پهلوی و دیگری با خط کوفی. هر دو کتیبه با آجرهای تراشیده در زمینه سفید گچی

مسجد جامع گناباد مانند دو مسجد زوزن و فریومد از نظر پلان شباهت کاملی به قسمت اختصاصی کاخ فیروزآباد^{۴۲} مربوط به اوایل دوره ساسانی دارد ولی مطلب جالب توجه تر مربوط به پوشش ایوانهای مسجد است که پوشش تالار مستطیل ایوان کرخه مربوط به زمان سلطنت شاهپور دوم را بخاطر می آورد. ما دیدیم که سقف ایوان بزرگ مسجد عبارت از چهار گهواره عرضی است که بکمک پنج قوس عرضی تعبیه شده است (عکس شماره ۲). تالار مستطیل ایوان کرخه مرکب از سالن مربع گنبددار و دو جناح است. سقف هر يك از دو جناح عبارت از پنج گهواره عرضی است که بکمک قوسهای عرضی تعبیه شده اند.^{۴۳} تفاوتی که وجود دارد در فرم سقف است باین معنی که قوسها و گهواره های عرضی ایوان کرخه هلالی و از ایوان مسجد گناباد جناغی است.

در ایوان کوچک مسجد نیز چهار عنصر معمول در زمان ساسانی بکار رفته است :

- ۱ - سقف مرکب از ۳ قوس و سه گهواره عرضی.
- ۲ - نیم گنبدی که با کمک گوشوار، معروفترین المان معمول عهد ساسانی، صورت گرفته است.
- ۳ - درگاهی که در انتهای و پهلوی ایوان ساخته شده و در هر دو ایوان حیاط اختصاصی کاخ فیروزآباد وجود دارد.

واسلیمی و پالمت‌ها مزین شده است. در بالای قسمت مرکزی ظرف دومرغابی روبرو و در طرفین يك درخت نقش شده‌اند و سر آنها مانند سر دوبرنده‌یی که در بالای در مدخل شمال شرقی مسجد گناباد وجود دارد به عقب برگشته است. در پائین دوبر کوهی بالدار بهمین ترتیب در طرفین يك درخت قرار دارند و یادآور ستنهای قبل از اسلام و حتی سه هزار سال قبل از میلاد در ایران می‌باشند. سر این دوحیوان^{۲۸} نیز به عقب برگشته است. مسجد جامع گناباد با بناهای مابعد خود نیز پیوند دارد زیرا عناصر کلی معماری ایران همیشه ادامه داشته و حیاط و ایوان و سالنهای ستوندار در دوره‌های بعد نیز مورد استعمال بوده‌اند.

از تزیینات بنا آنچه در دوره‌های بعد بخصوص دوره صفوی مورد استفاده بیشتر قرار گرفته قطار پیچ است که قبلاً در تزیینات طاق‌نماهای خارج مقبره شاه اسماعیل سامانی در بخارا مربوط به اواخر قرن سوم هجری بکار رفته است.^{۲۹} می‌توان در این مورد محراب سالن گنبددار مسجد جامع اشترجان اصفهان مورخ ۷۱۵ هجری^{۳۰} و محراب مسجد جامع ابرقو مورخ ۷۳۸ هجری^{۳۱} را نام برد. در دوره تیموری نیز باین ترین توجه شده و هم‌اکنون نمونه‌های روشنی در خارج مرزهای فعلی ایران وجود دارد و می‌توان در این مورد مدرسه الغییک بخارا مورخ ۱۴۱۷ میلادی^{۳۲} و مدرسه الغییک در سمرقند مورخ ۱۴۲۰ میلادی^{۳۳} را نام برد.

تزیینات حصیری گچی و سفالی و همچنین لوزیهای آجری مسجد جامع گناباد نیز در دوره‌های بعد بتفصیل و کثرت استعمال شده‌اند و ما می‌توانیم تزیینات مدخل مقبره بایزید بسطامی



لوزیهای تزیینی نمای دیوار غربی ایوان شمالی مسجد جامع گناباد.

صورت گرفته‌اند.^{۳۴}

نقوش اسلیمی و صلیبی و حیوانات متقارن نیز بخصوص در اواخر دوره سلجوقی مورد استعمال بوده‌اند. نمونه بارز ما در این مورد نقش برجسته گچی است که از ری بدست آمده و فعلاً در موزه پنسیلوانیا است. این نقش که مورخ ۵۹۰ هجری است يك صحنه تاجگذاری را نشان میدهد ولی در آن نقوش اسلیمی، کتیبه و گیاهان دیده^{۳۵} می‌شوند. نمونه مربوط به حیوانات متقارن عبارت از يك سینی نقره است که توسط ملکه وقت به پادشاه سلجوقی آلبارسلان هدیه شده است (عکس شماره ۷) و فعلاً در موزه هنرهای زیبای بوستون وجود دارد. تاریخ این سینی ۴۵۹ هجری است و سطح آن با خطوط کوفی

22 - Persian architecture, A.U. Pope, 1965. p. 55. No. 41.

23 - M.A. Chosy, Histoire de l'architecture, Paris, 1908 - T.I.

24 - Edith porada, Iran ancien, Paris, 1963. p. 52.

25 - M. Godard, Athar-é Iran, T. 1 - Paris. 1936, p. 302.

26 - Idem, p. 113 - 114.

27 - M.g. Wiet - Syria, 1932. p. 72.

28 - M. Pope Masterpieces of Persian Art - 1945. p. 101.

۲۹ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی، مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میانه و کازاخستان - تاشکند، تصویر شماره ۱.

۳۰ و ۳۱ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، اثر دونالد ن. ویلبر، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۶، تصویرهای شماره ۹۵ و ۱۹۲.

۳۲ و ۳۳ - ایضاً ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی، تصویرهای شماره ۵۸ و ۶۰.



سینی نمره عهد سلجوقی.

همین لوزیها یا کثیرالاضلاعها، صلیبها و اضلاع تاییده شده را در سردر جنوبی مسجد مغاک عطاری بخارا مربوط به قرن دوازدهم میلادی مشاهده^{۳۸} می‌کنیم. در مقبره شاه فاضل فرغیزستان منسوب به قرن دوازدهم میلادی مشکی است^{۳۹} که کثیرالاضلاعهای متقاطع تریینی آن بسیار نزدیک به نقوش سفالهای جنب مدخل جنوب شرقی مسجد گناباد است. این احتمال ضعیف نیز ازین می‌رود و می‌توان معتقد شد که این نوع تریین در مشرق ایران رواج داشته و در مسجد جامع گناباد بکاررفته است.

۳۴ و ۳۵ و ۳۶ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، اثر دونالد ن. ویلبر، ترجمه دکتر عبدالله فریار، تهران ۱۳۴۶، تصویرهای شماره ۳۲، ۳۴، ۸۱ و ۸۴، ۱۴.

۳۷ - ایضاً معماری اسلامی ایران، ص ۱۶۹.

۳۸ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی، مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میانه و کازاخستان - تاشکند، تصویر شماره ۸.

۳۹ - ایضاً تصویر شماره ۱۲.

۴۰ - متمم زیرنویس شماره ۱۱ (۷ دسته بناهای ایران در دوران اسلامی از لحاظ پلان):

الف - بناهایی که بشکل چهارطاقی ساخته شده‌اند و پلان آنها عبارت از مربعی است که سقفش را گنبد مدوری تشکیل داده است. بهترین نمونه این نوع بناها تالارهای جنوبی و شمالی مسجد جمعه اصفهان مربوط به دوره سلجوقی است که از چهارطاقهای زمان ساسانی الهام گرفته‌اند.

(Persian architecture A.U. Pope, 1965. No. 105).

ب - بناهای دارای يك ایوان که نمونه بارز آن مسجد نیریز است که بعدها بصورت مسجد دایوانی درآمد است. احتمالاً این بنا از حیاطهای اختصاصی کاخهای سروستان و فیروزآباد دوره ساسانی الهام گرفته است.

(L'art de l'Iran, 1962, p. 345, par M. godard)

ج - بناهایی که از ترکیب چهارطاقی و ایوان بوجود آمده‌اند مانند مسجد اردبیل که شباهت فوق‌العاده به قلعه دختر فیروزآباد ساسانی دارد (Idem l'art de l'Iran, p. 337)

د - مساجدی که بشکل تالار مستطیل ساخته شده و در وسط آن گنبدی وجود دارد مانند مسجد محمدیه یزد که احتمالاً از تالار ایوان کرخه ساسانی الهام گرفته است.

(Idem l'art de l'Iran, p. 359)

ه - بناهای دارای دو ایوان مانند مساجد گناباد و روزن و فریومد که از حیاط اختصاصی کاخ فیروزآباد ساسانی الهام گرفته‌اند.

(Idem l'art de l'Iran, p. 345)

و - بناهایی که دارای يك حیاط چهارگوشند و در هر ضلع حیاط يك ایوان قرار دارد و غالباً ایوان جنوبی بیک تالار مربع گنبددار منتهی میشود مانند مسجد جمعه اصفهان، گلپایگان، گوه‌ر شاد مشهد که پلان آنها به پلان کاخ اشکانی آشور و تالار کاخ بیشاپور ساسانی شباهت دارد. (Idem, l'art de l'Iran, pp. 339 et 228).

ز - بناهای صلیب شکل مانند مصلاهی طرق مشهد و مصلاهی یزد که به چهارطاق بازه هور خراسان مربوط به دوره ساسانی شباهت دارند.

(Idem, l'art de l'Iran, pp. 339 - 340 - 391).

مورخ ۷۰۰ - ۷۱۳ هجری و داخل مقبره سلطان محمد^{۴۰} اولجایتو مورخ ۷۰۵ هجری و ستونهای نیمه مدور میلرادکان مورخ قرن هفتم^{۴۱} هجری را مثال بیاوریم. در این جا می‌باید یادآور شد که دونالدن ویلبر در ضمن بیان مسجد فریومد اینگونه نقوش حصیری یا تسمه‌ای سفالی بدون لعاب را مربوط به دوره مغول دانسته و تصور نموده است که این تزیینات پس از خراب شدن بنای دوره سلجوقی در ضمن تجدید و یا تعمیر بنا صورت گرفته‌اند و دلیل خود را بر شباهت این تزیینات با طرحهای تسمه‌ای بسطام و طرحهای تسمه‌ای گچی مقبره اولجایتو متکی نموده است. شاید ویلبر در موقع مطالعه خود به مسجد جامع گناباد و تاریخ روشن آن توجه نداشته است. وی اشاره بنظر گذار فرانسوی و آجرچینی سبب شکل سلجوقی کرده و بالاخره تاریخی در حدود ۱۳۲۰ میلادی (۷۲۰ هجری) معین^{۴۲} نموده است. با توجه باین بیان احتمال ضعیفی می‌رود که تزیینات حصیری مسجد جامع گناباد مانند مسجد فریومد فروریخته و یا اصولاً به علت حمله مغول انجام نگرفته و در دوره مغول تکمیل شده باشد ولی با توجه به اینکه:

۱ - ویلبر سند کتبی و یا تاریخ قطعی ارائه نکرده است.

۲ - نقوش حصیری مسجد جامع گناباد که سالم مانده

در جوار کتیبه کوفی قرار دارد و چون روش خط کوفی زمان سلجوقی روشن است معلوم میشود که کتیبه و تریین حصیری هر دو مربوط بتاریخ اصلی بنا است.

۳ - قبل از ایجاد مسجد جامع گناباد این نقوش حصیری

در خراسان و مناطق مجاور آن معمول بوده و ما بطور واضح

مقام سعدی در ادبیات فرانسه*

(۳)

جلال ستاری

هائری ماسه دربارهٔ احوال و افکار سعدی رسالهٔ محققانه‌ای^۱ پرداخته است که بسیاری از مطالب آن در متن این بحث جای میگیرد. بعقیدهٔ او دستورات اخلاقی سعدی که مشحون به ملاحظت و نرمی است مبتنی بر دو اصل است: نخست اعتدال و میانه‌روی و دودیکر مدارا و مماشات و تسامح در زمینهٔ مذهب و معتقدات و این‌جمله از طبع خندان و لحن پرعطوفت او رنگ و مایه گرفته است.

گلستان و بوستان دو کتاب اخلاق عملی‌اند، «بوستان در واقع حماسهٔ اخلاقی‌ایست که در قالب داستان و تمثیل آمده است... افکار عرفانی سعدی که معتدل و تصنعی است در قسمتهائی از بوستان و خاصه در پاره‌ای از گفته‌های غنائی شاعر مشهود است... اندیشه‌های عرفانی در بوستان مایه‌ای تندتر از گلستان دارد، اما این مایه در پس خرمن انبوهی از استعارات و کنایات و صناعات لفظی پنهان است و این خود گهگاه پیچیدگی و تعقید می‌آورد. گلستان بوستانی است که جوهر عرفانی خود را از دست داده است (یاستثنای فصل دوم آن که مایهٔ عرفانی رقیق و بیرنگی دارد...). این اخلاق ملازم با عقل سلیم و فهم مستقیم و آکنده از اعتدال و ملایمت و نرمی و میانه‌روی که در دوران خونریزی و جنگ و بیداد سعدی مایهٔ شگفتی است... اخلاق سعدی نخست اخلاقی عملی است... سعدی پیش از آنکه آدمی را فی‌حد ذاته مطالعه میکند رفتار کردار و سلوك اجتماعیش مینگرد و چون عیوب و نقائصی یافت بجای آنکه به تلخی و تندى زبان به انتقاد بگشاید - سعدی بندرت بهجو پرداخته است - کوشاست تا راه و رسم نکوتری بنماید... آزادی شخصی پایهٔ اخلاق اجتماعی سعدی است: آدمی برای خوشبخت زیستن باید پیوسته بکوشد تا هم از بند خود و هم از قید دیگران برهد. تنها شرط خوشبختی همین است و دو عامل خوشبختی یعنی خوش‌بینی و بی‌نیازی چنان بهم پیوسته‌اند که وجود یکی باعث بقاء و دوام دیگریست. اما چگونه میتوان وارسته و آزاده زیست؟ باید بداده رضا داد... و از همیشه از بخت و سرنوشت خویش خوشنود بود... در واقع همین اعتدال و میانه‌روی است که سعدی را از ستایش صوفیانهٔ فقر و تهیدستی، امری که مورد تصدیق عرفای آنروزگار بود، باز میدارد. سعدی برخلاف فریدالدین عطار که فقر را فخر میداند، زبان به ستایش میانه‌روی و اعتدال می‌گشاید: اگر تهیدستید در تحمل تهیدستی ثابت قدم باشید اما فقر را بالنفسه دوست ندارید که کاریست پاک بیهوده، این کار را به عرفا و درویشان که فقر محور اصلی عقاید ایشانست بسپارید. اگر سخت تنگدستید بی‌تنگ و عار دست نیاز بدرگاه دیگران دراز کنید که در بوزگی بهتر از دزدی است... سعدی برخلاف برخی از عرفای سرسخت و ناسازگار که در مذمت و ملامت توانگران خستگی ناپذیرند دولت‌مند را روشن‌دل را مصلح

* بخشهای اول و دوم این مقاله در شماره‌های ۸۳ و ۸۴ مجلهٔ هنر و مردم بچاپ رسید و اینک دنبالهٔ آن.

1 - Henri Massé, Essai sur le poète Saadi, Paris, 1919.

اجتماعی میداند خلاصه آنکه برای حفظ آزادی راهی نیست مگر میانه‌روی و رعایت اعتدال حسابگری و ملاحظه‌کاری پاسداران آزادی شخصی‌اند : در بند شهوات و امیال نبونن ، در اقدام به هر کار عاقبت و غایت آنرا در نظر داشتن بهترین وسیله جستن از دام مصیبت و بلاست بنابراین اگر برآستی خواهان سعادت و راحتید آسایش مطلق نفس را بچنگ آورید . یافتن قرار دل و آرام جان و راحت خاطر غایت قصوای اخلاقی اجتماعی سعدی است . این همان آسایش و سکونی است که ایبقوریان موعظه میکردند و سعدی از بسیاری جهات همانند آنهاست شكاك و اندیشه‌گر بمعنای راستین کلمه باشید یعنی ازمعاینه و واریسی یکدم باز نمایند سعدی اتروا و زیستن در کنج عزلت را توصیه میکند اما نه بعلل عرفانی و بشیوه صوفیان واقعی که جامعه را منبع جرائم و فساد و جهانرا عدم محض می‌دانستند بلکه به این سبب که گوشه‌گیری و کناره جستن بفرجام تنها وسیله آسوده زیستن است با اینهمه سعدی مبلغ و ستاینده «فردگرایی» زبان‌آور و پرخطر نیست بلکه آدمی را در میان ابناء جنس و اجتماع مورد ملاحظه قرار میدهد اجتماع از دیدگاه سعدی در حال تغییر و تطور دائمی است و سعدی در این نظر بر عصر خود پیشی دارد عرفای واقعی خواستار محور و فنای بشر در جوهر عالم گیر الهی‌اند اما سعدی که رویاروی آنان نقش تعدیل‌کننده‌ای دارد اصل حیثیت و مناعت انسان را مدافع و پاسدار است . بعلاوه در عصری آکنده از پیداد و استبداد ، سعدی قواعدی در زمینه حکومت و فرمانروایی می‌آورد که بطور کلی میتوان همیشه آنها را بکار بست : بجای آنکه چون زبان‌آوران رنگ‌آمیز شاهان عصر را به بهره‌برداری کامل از قدرت بیحد و حصرشان دعوت کند ، بالعکس خداوندان زور و زور را به اعتدال و ملایمت و مدارا و مباحثات میخواند اصول این حکومت امروزه نیز با ارزش و قابل اجراست و موجب سرشکستگی و خواری بشر نیست . تنها لکه‌ای که بر اخلاق اجتماعی سعدی افتاده اندیشه مجاز دانستن قصاص و مشروع شمردن انتقام و خونخواهی است . ولی از یاد نباید برد که سعدی در قرن سیزدهم (میلادی) می‌زیسته و ندانسته تحت تأثیر اصول کهنسال عقاید سامی بوده است (زیرا قرآن کریم قانون قصاص را از تورات عهد عتیق بعاریت گرفته است)

چنانکه گفتیم «این اخلاق حکمتیست عملی و آداب معاشرت را به آدمی می‌آموزد . سعدی بی تلخی و بدبینی تنها بمطالعه و ذکر خصوصیات اخلاقی بسنده میکند و از تمجید یا تنبیح آنها چشم میپوشد و از این لحاظ «لافتن» را بیاد می‌آورد که در بعضی قصص بدون جانبداری از کسی تنها به نمایاندن ستمی که قوی بر ضعیف و توانگر بر تنگدست و شیاد دغل بر شریف درستکار میراند اکتفا میکند باری بر حسب تعالیم اخلاق اجتماعی سعدی باید کوشید تا شرفتمندانه زیست و در عین حال استقلال و امنیت وجود را محفوظ داشت سعدی حیثیت و شرف آدمی را بر پایه عقل بنیان مینهد همین سعدی را از دنبال کردن درویشان و صوفیان در وادی هذیان‌آور و پریشان ریاضت و زهد مفرط باز میدارد این شعار را میتوان از آن سعدی دانست : عقل سالم و کامل از هرافراط و تفریطی روی گردان است^۴ . البته این اعتدال و ملایمت که صفت ممیزه اخلاق سعدی است با بخشایش و احسان مسیحی که از تعالیم اخلاقی انجیل میتراود تفاوت دارد گرچه گراف (Graf) آن دورا برابر دانسته است^۵ اخلاق سعدی که بکلی فاقد روحیه گذشت و فداکاری است انتقام و خونخواهی را می‌پذیرد (به تبعیت از قرآن کریم) . مسیحیت دروغ را حتی اگر برای دفع شری گفته شود منع میکند، اما سعدی دروغ مصلحت‌آمیز را به از راست فتنه‌انگیز میداند با این وجود کلی‌ترین اصل اخلاق سعدی اندازه نگه‌داشتن ، میانه‌روی و اعتدال و روحیه مدارا و مباحثات است .

«شیوه ایاسی کلام سعدی چنین است : نخست اصلی اخلاقی بیان میکند و سپس آنرا به پیرایه تصاویر و تشبیهات می‌آراید و در این خصوص به «لافتن» که هرپند و اندرزی را در قالب داستانی میریخت و به یاری تشبیه و تمثیل زنده و جاندار میساخت و اخلاق خشك و خالی را مایه ملال میدانست نزدیکست^۶ . سعدی مانند رمانتیک‌های فرانسه در افاده مقصود صنعت تضاد

و مقابله را بکار میبرد و بدین وسیله منظور را در نهایت ایجاز با توفیق تمام بیان میکند: مثلاً « هرگز از دور زمان ننالیده بودم . . . مگر وقتی که پایم برهنه بود و استطاعت پای پوشی نداشتم . . . یکی را دیدم که پای نداشت سیاست نعمت حق بجا آوردم و بر پی کفشی صبر کردم »^۵ . « خلاصه آنکه اخلاق سعدی اخلاقیست متعارف و متوسط و عوام پسند که برای عامه مردم تدوین و تألیف شده و چون معمولی است عمومیت و شمول نیز دارد و به اکثر مردمان یعنی مردم متوسط الحال ناظر است این اخلاق چون متوسط و متعارف است با حال عوام مناسبت دارد و بکار ایشان میآید . . . عبارت دیگر اخلاق مردم درستکار و متدین و شرافتمند است . . . ضمناً سعدی فاقد شور و حال عرفای واقعیست . تمایلات صوفیانه اش گرمی و تابشی ندارند . سعدی همان مضامینی را که دیگران با آتش شور و عشق شعله ور می کنند یا در پرده الهام و اسرار می پوشانند ، با لطف و ملاحظت تمام می پروراند .

طبع خندان ، عقل سلیم ، لحن طنزآمیز و پر عطف و سعدی همه جا نمایانست ، با اینهمه سعدی بسان Ronsard ، Racan بر عمر تلف شده تأسف میخورد و از ناپایداری عشق و جوانی و رنج زندگی و بیهودگی تلاش آدمی مینالد . « عمر کوتاه و پراز سختی و تلخی است ولی سعدی شادمانه زیسته است . دلیل این شادگامی چیست ؟ سعدی در این جهانی که صوفیان تحقیر میکنند و گویی به فسانه و باد میماند چه حسن و نعمتی یافته است ؟ سعدی نخست عظمت و شکوه و جمال طبیعت را که هر دم زنده و تجدید میشود مایه نشاط و دلیل شادمانه زیستن دانسته است . . . اما احساسات بغایت ظریف و لطیف سعدی در قبال طبیعت با محسوسات شعرای حماسه سرای هند طبیعت را چون یک وحدت مطلق می بینند یا تأثر گویندگان رمانتیک فرانسه که خواستار محو فنا در طبیعتند متفاوت است . سعدی از طبیعت فی حد ذاته سخن نمیگوید بلکه آنرا بمثابة منبعی که الهام بخش تشبیهات و تمثیلات ادبی است بکار میبرد و

۲ - پیش از این گفتیم که در عصر سعدی « افکار عرفانی در هوای ایران موج میزد و شأن خاصی در ادبیات داشت » ، وانگهی « عرفان از لحاظ عمومیت و اداره اخلاقی و تربیتی مردم جای مذهب را گرفته بود . بتصدیق ماسه « در توصیف سعدی از این دنیای خاکی معتقدات عرفانی عصر او متجلی است » و آزاداندیشی و شهادت اخلاقی و صراحت لهجه سعدی معلول وابستگی عابدانه اش به تصوف و عرفان است . بگفته ژول مول (J. Mohl) عرفان برای سعدی پناهگاه آزاد اندیشی بود و بس . سعدی شاید عرفان و تصوف واقعی را که « نتایج غائی آن یکسان و بی تفاوت بودن اشکال مختلف معتقدات مذهبی و همانندی خوبی و بدی از لحاظ نظری است » ، برای عامه ناس آسان طلب و سطحی زیان بخشی دانسته و معنویت عرفانرا شایسته مقام برگزیدگان قوم میدیده است . بهر حال خداشناسی و ایمان از لحاظ سعدی موجب تهذیب اخلاق و ترکیه نفس و وسیله ایجاد تغییرات مطلوب در انسان است و سعدی بیشتر به همین نتیجه عملی و باعث اخلاقی و تربیتی ایمان نظر دارد .

۳ - « در انصاف ، گذشت و جوانمردی تمثیل های ارزنده ای دارد که گاهی دستورهای حضرت مسیح را بیاد انسان میآورد .

چرا دامن آلوده را حد زنم چو در خود شناسم که تردامنم

(قلمرو سعدی ص ۲۹۶) .

۴ - از این لحاظ سعدی و بوالو در دو قطب مخالف قرار دارند . تعالیم اخلاقی سعدی چنانکه بند و اندرز لافتن خستگی آور نیست و از خشکی و صلابت ملال انگیز بدور است . خود گوید : « غالب گفتار سعدی طرب انگیز است و طبیعت آمیز . . . داوری تلخ نصیحت بشهد ظرافت برآمیخته . . . » .

۵ - در بوستان جعجه سزمرده ای در کنار دجله صوفی ای را به پارسائی و تقوی میخواند و در جای دیگر صدای اندوهناک و شکوه آمیزی از خاک گوری که بر آن کلنگ میزنند بر میخیزد و از گورکن میخواهد که کلنگ را آهسته فرود آورد . این مضمون پیش از سعدی در شعر و ادب حوزه اسکندریه (یعنی در Hérédia) وجود داشت (م - ماسه) . سعدی در طبیعت محو و از خود بیخود نمیشود ، گوش بفرقه عقیق و اسرار آمیز آن ندارد ، بلکه بسان Horace تنها از لطف و ملاحظت بهره مند و متأثر است . تأثر او در این زمینه یادآور تأثراتی است که در برخی از نامههای مادام de Sévigné می بینیم . این محسوسات بصورت شرح و توصیف طبیعت درآمده اند نه بشکل احساسات سوزانی که همانند دعا و نیاز بدرگاه خدای بزرگ باشد .

خصوصاً همیشه با احساس دیگری مثلاً ستایش خدا، ناتوانی انسان، گذشت زمان یا عشق ملازم میکند. عشق ازدیدگام سعدی تنها لطف و شیرینی جهان است... سعدی که در بیان درد و رنج خویش تواناست بالطبع قادر به درک آلام دیگران نیز هست، اما مانند شاعر فرانسوی دوستدار «عظمت رنج بشری» نیست. دلسوزی و ترحم او رنگ و بوی فلسفی ندارد، بلکه مهر و شفقتی است در قبال موجودات دردمند: کودکان بی‌پناه سالخورده‌گان بی‌کس و تنها، حیوانات آزرده و رنج‌دیده نیکوکاری و احسان درشان سعدی به عشقی عالمگیر، عشق به تمام موجودات روی زمین حتی خردترین آنها بدل میشود، و این فضیلتی است که در سراسر ادبیات جهان از هومر و هندیوان گرفته تا ویکتور هوگو که میگوید: «تار عنکبوت را دوست میدارم و دوستدار خارم»^۶ میتوان یافت.

«اگر سعدی در شعر و شاعری بیایه شاعری حماسی چون فردوسی، گوینده‌ای غنائی چون حافظ و سراینده‌ای عرفانی چون جلال‌الدین محمد نمی‌رسد، بالعکس از لحاظ دقت و ظرافتی که در مطالعه اجتماع معاصر خویش بکار برده برتر از هر سد آنهاست...»^۷ بگفته خولموگورف (Kholmogorow): «سعدی زندگی عامه مردم را وصف و بیان کرده است، ازینرو نوشته هایش را همیشه میخوانند» و بعقیده Semelet سعدی «وضع طبیعی و اخلاقی مملکتی را که در آن میزیست بما میشناساند...»

«تصاویر ادبی^۸ سعدی بردو گونه‌اند: استعاره^۹ و تشبیه^{۱۰}. در فشردگی و ایجاز استعاره زیبایی اسرارآمیزی نهفته است. برخی از آنها همانند استعاراتی است که در آثار رماتیکهای فرانسه بچشم میخورد مثلاً «رود خواب آنها را بر روی امواج خود میبرد» زبان پارسی بعلت نحو غیر دقیقش اینگونه تعبیرات بی‌نهایت پدید می‌تواند آورد. همانطور که این استعارات با استعاراتی که ما در زبان اروپائی می‌یابیم و با آن انس و الفت داریم متفاوت است، میان تشبیهات شرقی و غربی نیز وجه فارق خاصی وجود دارد: در مشرق زمین غالباً موجودات بیجان را به موجودات زنده تشبیه و قیاس میکنند، اما در غرب بجای آنکه به سیاق شعر و ادب پارسی بگویند: «گلی پرطراوت بسان گونه یار»، بالعکس چنین می‌آورند: «گونه‌ای لطیف چون گل»...»

«بی‌گمان گویندگان شرقی که اسیر اوزان و بحور شعری و قواعد عروضی دست‌وپاگیر اند و ازینرو در بسط و توسعه کامل مضامین غنائی ناتوانند نمیتوانند روح خوانندگان اروپائی را... کاملاً سیراب سازند. شعرای پارسی طبع و تخیلی بسیار ظریف و لطیف دارند اما احساس و تأثر و تعبیراتشان از طبیعت مبالغه‌آمیز و تصنعی است...»

«گرچه سعدی اهل استدلال و تعقل و برهان است اما باز در ردیف حکمای اخلاق جای میگیرد. البته پیش از او علاوه بر رسالات سیاسی کتب اخلاقی بسیار در ایران به رشته تألیف درآمده و ادبیات اخلاقی، علم سیر و سلوک و سیاست مدن بسط و توضیح تمام یافته بود. حکمای اخلاق ایران که از پندآموزان عرب بیشتر اند آثار خود را به فارسی نگاشته و در تألیفات علمی از زبان تازی سود جستند. برخی حکمت و اخلاق خود را بر مبنای سنت نهادند و فقط بگردآوری کلمات پیغمبر و علمای دین و شریعت پرداختند و گروهی دیگر که فیلسوف‌تر بودند از اخلاق نیتوماخس الهام گرفتند. در ایران خواجه نصیرالدین طوسی این نوع ادب را که پس از او توفیق شایان یافت آفرید... اما این تألیفات اخلاقی جزمی و قشری‌اند، و به استثنای منظومه ملال‌انگیز سنائی حدیقه الحقیقه، سعدی نخستین کسی است که مباحث اخلاقی را بشیوه‌ای شاعرانه بیان کرده و برشته نظم کشید. سعدی از گنجینه قریحه و ذوق خویش بمشرق زمین حکمتی مهرانگیز و طربناک و نه اخلاقی مطمئن و جزمی عطا فرمود... ذوق سلیم، طبع بذله‌گو و شیوه ساده و جاندارش مکتبی پدید آورد، و بسیار کسان در راهی که وی هموار کرده بود گام برداشتند. با اینهمه سعدی کمتر از عطار و جلال‌الدین رومی که حماسه‌های عرفانی‌شان موجب پیدایش یکرشته آثار منظومی گشت که احیاناً کار را به پریشان‌گوئی و هذیان

میرسانند پیرو دارد .

گارسن دوئاسی بحق می گوید : « سعدی تنها نویسنده ایرانی است که در اروپا شهرت و محبوبیت و اعتبار بدست آورده است » . گلستان در قرن هفده بزبانهای فرانسه ، آلمانی لاتینی و هلندی ترجمه شد . در قرن هیجدهم ترجمه ها و اقتباسهای این کتاب روبهزونی نهاد . از آغاز قرن نوزدهم سعدی مورد ستایش ادبا و محققان بود . گوته در پرداختن دیوان شرقی و غربی خویش (۱۸۱۹) از سعدی مدد و بهره گرفت ، Rückert سعدی را بشعر آلمانی برگرداند و پیش از آنان Saint-Lambert فرانسوی در قرن هیجدهم به منظومه خود : « فصلها » شرحی بدین مضمون افزود : « حکایات و اشعار ساده و کوتاه ترجمه از داستانهای شرقی سعدی » . درواقع نویسنده با استفاده از یک ترجمه سعدی به « تقلید مبتکرانه » از او پرداخته بود . « دیدرو » مقاله ای به گلستان اختصاص داد . ولتر که تسامح و افکار مدارآمیز سعدی باب طبعش بود آثار او را خواند . مادام Roland به سعدی استشهاد کرد . رمانتیکها نیز از همان آغاز کار او را پذیره شدند چه نام سعدی در شرقیات هوگو آمده بود . ضمناً چاپها و ترجمه های سعدی در کشورهای بزرگ اروپا مکرر شد .

« شهرت و محبوبیت سعدی را (درفرنگستان) تنها با وجود قرابت و مشابهت قریحی میان او و فرنگیان توجیه می توان کرد . اساساً سبک رسا و توانا و شیرین و بی تکلف سعدی او را به غربیان نزدیک میکند . در آثار بزرگترین گویندگان پارسی علی رغم نبوغ آنان به اندیشه ای بیگانه و نامألوف بر میخوریم . اما سعدی در لباس ترجمه مقید و محدود به چنین شرط و حدی نیست . اتحاد پایدار و موزون اندیشه و خیال ، فلسفه ای ملهم از عقل سلیم ، اخلاقی بتمام و کمال عملی که بشیوه ای یکدست و هموار بیان شده ، سعدی را بگفته « رنان » « واقعاً یکی از گویندگان ما » کرده است . اما سعدی نه تنها یکی از گویندگان ماست بلکه گوینده ای جهانی است . سعدی جامع جمیع صفات متوسط و متعارف و مزایای مردم پسندی است که بندرت در یک کس گرد می آیند و بهمین دلیل در صف جمعی که پردازندگان فرهنگ ادبی بشریت اند جای دارد .

ماسه پس از ذکر تعریف دومنار که پیشتر آوردیم مینویسد : « نام اراسم (Erasme) را نیز به این جمع باید افزود ، زیرا زندگی سعدی ولحن طنزآمیز ملایم و پرعطوفتی که گاهگاه بیاد او می اندازد . و اما شباهت و قرابت سعدی با اوراس (Horace) نه بعلت وجود یک دوخصلت مشترک میان آنهاست بلکه بسبب همانندی و یگانگی فکری و روحی آندوست . هر دو در دادن دستورات عملی ، نصایحی که فقط مختص به زیدگان و برگزیدگان نیست بلکه برای همگان است همانندند . هر دو از جزمی و قشری بودن مطلقاً می پرهیزند و برای اقناع مردم منطق خشک بیجانرا وسیله نمی کنند بلکه از داستان و تمثیل و لطیفه مدد می گیرند . کمال مطلوب هر دو خوشبخت بودن در این جهانست . لازمه آن چیست ؟ بعقیده سعدی دم را غنیمت شمردن و در غم گذشته و آینده نبودن :

سعدی دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در میان این و آن فرصت شمر امروز را
اوراس نیز به همین گمانست : Carpe Diem

۶ - با این ابیات سعدی مقایسه شود :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاک باد
میزار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

این مضمون نیز در ادبیات حوزه اسکندریه هست . در Hérédia میخوانیم : « درنگ میکنی ، کبوتری نغمه ای چون ناله سیر داده است . زندگی شیرین است ، ای دوست بگذار زندگی کند » :

Images - ۷

Métaphores - ۸

Comparaisons - ۹

«حکیم از دیدگاه سعدی شهریار حیات معنوی است و بنظر اراس «شاه شاهان» . . . اما فرزانی کدامت؟ از هیچ چیز رنجه و پیریشان نشدن، وقایع و حوادث روزگار را بدیده قبول نگریستن، لب به شکوه و زاری نگشودن و راه ندادن آزر و هراس بخویشتن. شاید برخی این تسلیم و رضا را همسنگ ریاضت بدانند. این سخن راست است اما بشرطی که ریاضت گرم از جبین بگشاید و يك دم از گرایش و نیل بسوی مقام قهرمانی بازماند. سعدی بی اعتنائی به مال را که آدمی دردم مرگ به همراه حیات از دست خواهد داد بلطف و نرمی توصیه میکند. اراس در این موعظه با او همداستان است و بفرجام از نظرگاه هردو اعتدال و میانه روی غایت فرزانی است. . . . در واقع اخلاقی که سعدی و اراس می آموزند اخلاقیست مبتنی بر غنیمت شمردن دم، ابن الوقتی و فرصت جوئی و زائیده عصر و زمانی که هردو درك کرده اند یعنی دوران تشنجات سیاسی و نظامی که احساساتی از قبیل ناپایداری و کم دولتی روزگار سپنجی بودن انسان و قطع علاقه و دست شستن از جهان و دل بستن به آن به آدمی تلقین می کرده است.^{۱۰} «بی گمان وجود وجوه مشابه و مشترك میان سعدی و اراس تا اندازه ای شهرت و محبوبیت او را در مغرب زمین موجب شده است و این منطقی است چه اراس از دیگر گویندگان باستانی بیشتر خواننده دارد. اما سعدی فاقد مزیتی است که به ادبیات غرب شور و حیات میبخشد و آنرا برتر از ادبیات اسلامی میسازد و آن تصویر پیکار انسان با خویشتن و حوادث روزگار است. بعنوان مثال اصیل ترین زادگان نبوغ ایرانی را با درامهای یونانی که قهرمانانش نومیدانه با تقدیر و سرنوشت می جنگند قیاس کنید. در حماسه ایرانی بویژه صحنه هائی پر شکوه خواهید یافت، اما اعتقاد به قضا و قدر (حالت تسلیم و رضای قهرمانان) که سرچشمه نیروی انسانی را می خشکاند، از سوز و گداز صحنه ها بوجه مؤثری میکاهد.

«سعدی که ناپایداری این جهان، گذشت جبران ناپذیر ایام بیهودگی پیکار با سرنوشت را بطرز عمیقی احساس میکرد راحت خویش را در گرویدن به نوعی ایقورسم بلند پایه یافت. مسلک ایقور و نه وارسنگی مطلق زیرا گذشته از زهد و پارسائی واقعی که در سعدی سراغ داریم سراسر نوشته هایش مؤید عشق سوزان او بشعر و افتخار است».

بقیه دارد.

۱۰ - برخی از نویسندگان غربی در مورد بخشی از اخلاق سعدی که رنگ ابن الوقتی دارد مبالغه کرده و آنرا بسیار بزرگ جلوه داده اند. براون گوید: همانطور که عطار و رومی نمایندگان عرفان پر شور و تعمیدی اند، سعدی نیز معرف آن قسمت از خوی حیلگر ایرانیست که هم دنیوی است و هم اخروی. سعدی واجد شرایط و صفات يك مبلغ مذهبی نیست. اخلاق او عملی و باندازمای است که گلستان را میتوان یکی از «ماکیاولی» ترین کتب ادبیات فارسی شمرد».

H. Bammate, Visages de l'Islam, Lausanne, 1958, p. 244.

اما بعقیده بامات نظرات Eté در این باب بحقیقت نزدیکتر است. «گلستان رو به مرسته يك کتاب اخلاقی گرافندری است و اگر پاره ای از دستورات اخلاقی و افکار آن بیشتر جنبه ماکیلویکی دارد تا جنبه ایدالی پیدان جهت است که مؤلف آن با سیر آفاق و انضی بسیاری که در جهان کرده است اساساً میخواهد دستور عملی برای دشواری های پیشماری که انسان در زندگانی با آن مواجه است بآدمی بیاموزد. گلستان درباره همه محرکات نفسانی بشری بحث میکند و وسعت و دامنه معقولات آن بقدری است که از پست ترین اغراض و هوای های انسانی تصور میکند تا عالیترین صفات و کیفیات روحی او. . . . بواسطه سیر و آفاق و برخورد با مردمان بسیار از هر قوم و نژاد و از هر دین و ایمان سعدی صاحب مشربی وسیع و سعه صدری بی نظیر شده است و همین وسعت مشرب و روحیه جهانی اوست که او را از مردمان معاصر خویش و حتی از بزرگان و متفکرین دوره جنگهای صلیبی نیز ممتازتر و والاتر میسازد. این نوسانی که در آراء سعدی مشاهده میشود میکشد ناشی از کثرت مشاهدات و انبوهی مطالب متفرقه باشد. آدم خیلی مجرب و پخته نمیتواند در کلیه امور رأی قطعی داشته باشد زیرا در ذهن اینگونه اشخاص بسیار دیده و سرد و گرم روزگار چشیده، هر قضیه ای دوزو دارد» قلمرو سعدی، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۷۳.

سکه: نشان قومیت و آزادی

گفتگو و نوشته از: ابوالفتح قهرمانی

سرگذشت جالب سکه - سکه‌های اولیه
سیر تحول و تکامل سکه از دیرباز تا صدر اسلام

حاصل چند جلسه دیدار و گفتگو

با آقای دکتر شمس‌الدین جزایری استاد دانشگاه چند جلسه‌ای گفتگو داشتیم که نتیجه آن مطالبی است که در پی می‌آید. آقای دکتر شمس‌الدین جزایری که جدا از علاقه خاص، تخصص و تجربه ویژه‌ای در سرگذشت سکه دارند، خود سالها به گردآوری سکه‌های گوناگون پرداخته و طی دهسال رنج و کوشش و کاوش یکی از مجموعه‌های جالب سکه را در ایران بوجود آورده‌اند.

از نشانه‌های خدمتگزاری و علاقه مطلق این استاد دانشمند به توسعه علم و فرهنگ گفتن یکی ضروری است که استاد با کمال میل و اشتیاق این گنجینه نفیس را که حدود ۵۵۰۰ سکه از زمان هخامنشی تا عصر حاضر می‌باشد - برای استفاده همگان در اختیار بانک سپه قرار داده‌اند. فکر می‌کنم این خود می‌تواند از غنای فکری و فروتنی ویژه استاد جزایری و صرفاً وقف علم شدن - که در این روزگار بدان نیاز فراوان داریم - حکایت کند. حکایتی ارزنده و درخور، از آنها که بهر گونه پاسداران صدیق میراث گرانبهای این سرزمین کهنسال هستند.

از گذشته شروع می‌کنیم:

بهنر است برای مطالعه بوجود آمدن سکه، سیر تحول و پیشرفت آن، از قرن هفتم قبل از میلاد شروع کنیم به بحث و گفتگو، که در آن روزگار سکه میان مردم «سارن» در آسیای صغیر و «لیدی» و دیگر شهرهای آن مناطق رایج بود. و موجودیت آن با نوع موجودیت سکه‌های امروزی تفاوت کلی داشت. زیرا که هدف از تهیه سکه در آنروز چیز دیگر بود و امروزه چیزی دیگر.

از قبل از این دوران نیز سکه‌های ابتدایی و ساده‌ای بدست آمده است که شکل غالب آنها به صورت حلقه‌ای بوده با جنس نقره یا مفرغ و هر یک نیز دارای وزن بخصوصی بوده که هدف آن سهولت در مبادلات کالا بوده است. اما یونانی‌ها سکه‌های زیبایی از جنس طلا و نقره داشتند.

هدف از ایجاد سکه:

نخستین هدف در بوجود آوردن سکه از روزگاران قدیم، نشانه قومیت، حاکمیت،

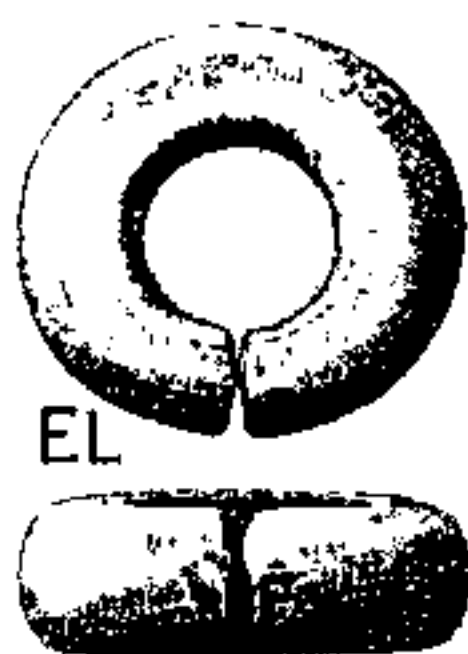


FIG. 10.

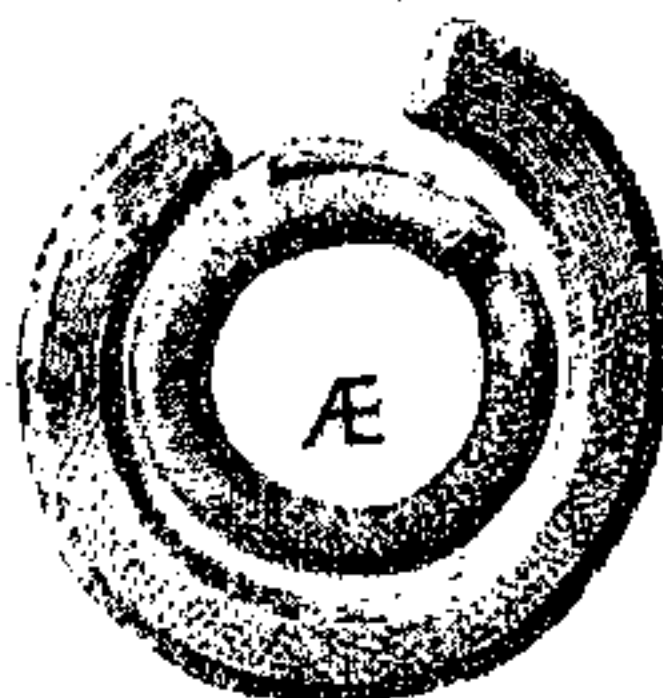


FIG. 11.



FIG. 12.



A.



A.



A.

A.



A.



A.



A.

بالا : سکه‌های نخستین بدین شکل و بیشتر از جنس نقره بوده است

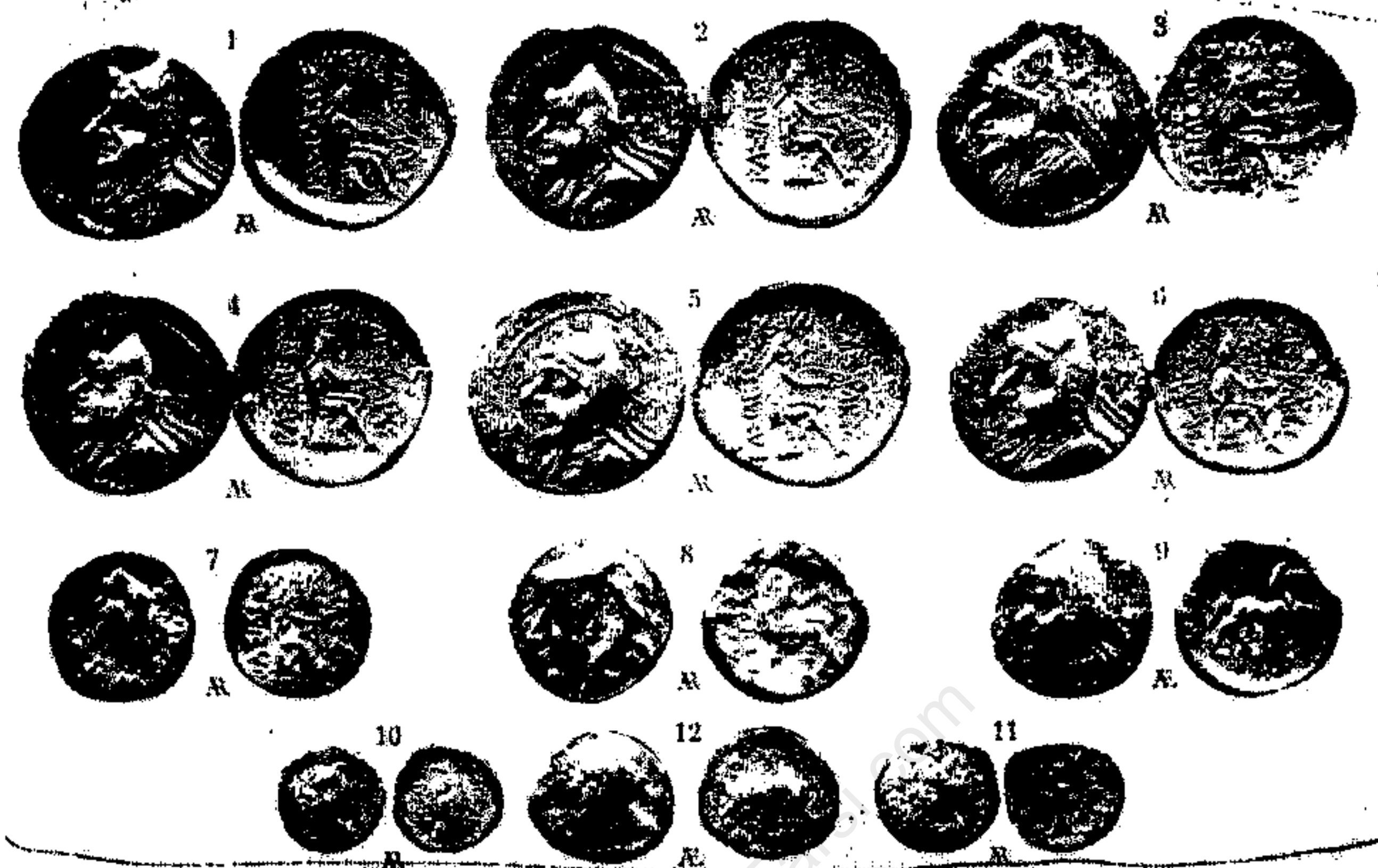
وسط : سکه‌ها بترتیب از چپ بر راست متعلق به داریوش اول ، سکه‌های وسطی خشایارشا و دو سکه آخر متعلق به اردشیر اول میباشد

پائین : سکه‌های داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی . بعضی از سکه‌ها ممکن است پس از سقوط داریوش سوم ضرب شده باشد

استقلال و آزادی بوده است ، یعنی بمحض آنکه جماعتی نسبتاً متشکل استقلالی بدست می‌آوردند ، برای اظهار وجود و نشان دادن آزادی و استقلال خویش به تهیه سکه مبادرت می‌کردند . با این وجود ، در آن زمان نیز سکه از جمله وسایل آسان کردن مبادلات و تجارت بحساب می‌آمد و شاید بتوانیم بگوییم بعدها این جنبه ، برجسته دیگر کار برتری یافت .

ضرب سکه امتیاز دیگری هم برای يك قوم به حساب می‌آمد و آن نشانه پیشرفت تمدن و توجه به معارف و فرهنگ بود .

در حقیقت مردم کشورهاییک که به ضرب سکه مبادرت می‌کردند ، به یقین پیشرفته‌تر و متمدن‌تر بودند .



سکه‌های سلاطین اولیه اشکانی مربوط به تیرداد و فرهاد اول

آغاز رواج سکه در ایران :

گفتیم که : سکه علاوه بر استفاده در مبادلات و دادوستدها ، نشانه‌ای از قومیت ، استقلال و مهمتر از همه پیشرفت در تمدن و فرهنگ يك قوم و ملت بوده است . از این رو خیلی ساده می‌توان به تمدن دیرپای ایران اعتقاد داشت ؛ چرا که ما سکه‌های جالب و پیرارزشی از زمان داریوش در دست داریم که در حد خود تکامل یافته و برخوردار از ذوق و هنر و استعداد خاص ایرانی می‌باشد. سکه بتدریج بین اقوام كوچك و بزرگ رایج شد و معمول چنین بود که سکه‌های مخصوصی هم در زمان تاجگذاری بوجود می‌آوردند و بر حسب ثروت ، هنر و انتظام مملکت ، سکه‌ها از جنس طلا یا نقره و به اشکال گوناگون بود .

آورنده فکر سکه در ایران « سیروس » است، در آن زمان که ایرانیان لیدی و سارد را فتح کردند و کروزوس را به ایران آوردند. فتح لیدی و سارد و تشکیل امپراطوری با عظمت هخامنشی ، به نشانه ویژه‌ای نیاز داشت ، که سکه می‌توانست گویاترین و رایج‌ترین نشانه‌ها باشد . سکه‌های هخامنشی بنام : « دريك » شاید نه در زمان سیروس - که در این قسمت اختلاف هست - به داریوش منتسب است . در این زمان چون دولت هخامنشی یکی از دو دولت بزرگ ، با قدرت و مستقل در مقابل یونان بود ، سکه‌های بسیار جالب و زیبایی بوجود آمد که دلیل این برتری قدرت و آزادی بود . این سکه‌ها که از طلای خالص ساخته شده بود ، در اندك زمانی شهرت و قدرت امپراتوری هخامنشی را به قلب کشورهای دوردست رساند و کار ترقی و رواج این سکه‌ها به جایی رسید که در دربار یونان نیز معتبر بود و از آن برای دادوستد استفاده میشد . بخصوص



سکه‌های مهرداد اول اشکانی



سکه‌های ساسانی مربوط به اردشیر اول که به شکل سکه‌های اشکانی ضرب شده است

این سکه‌ها در سراسر آسیای صغیر گردش داشت.^۱
 بريك سوي اين سكه‌ها تصوير داريوش پادشاه مقتدر هخامنشی، در حالیکه تیر و کمان بدست دارد و مشغول تیراندازی است دیده می‌شود و بر سوي دیگر آن حفره‌ای قرار دارد.
 جنس طلای سکه‌های هخامنشی در سراسر دنیای متمدن آن روزگار رواج و اعتبار داشت، و از جنس نقره آن بیشتر در خود ایران استفاده می‌شد.
 در دوره هخامنشیان ضربخانه‌ها غالباً در آسیای صغیر بود و به همین علت سکه‌های هخامنشیان از این حوزه بدست می‌آید.^۲

در این دوره نیز فراوانی سکه‌ها، زیبایی و منظم بودن آنها، بستگی کامل به وضع حکومت داشت. هر زمان که مملکت غنی‌تر و منظم‌تر بود، سکه‌ها با اشکال زیباتر و هنرمندی بیشتری ساخته می‌شد.

و در اینجا باز بایستی یادآور شویم که: سکه می‌تواند خود نوعی تاریخ ترقی و تحول مردمان يك سرزمین باشد. زیرا از روی مطالعه انواع سکه‌های دورانها و اقوام گوناگون میشود به جنبه‌های قدرت و ضعف حکومت و نیز قدرت فکری و هنری و پیشرفت تمدن و فرهنگ مردمان آن عصر پی برد.

دوره هخامنشیان یکی از اعصار درخشان تاریخ ایران بوده است، چرا که وجود سکه‌های بی‌نظیر و با ارزش، که آمیخته‌ای از ذوق و هنر ایرانی است این مطلب را ثابت می‌کند، بدانگونه که می‌توان گفت: ملت ایران از اقوام پیش‌افتاده، متمدن و حاکم بر سرزمین‌های پهناور در آن عصر و زمان بوده است.

نکته مهمی که باید بدان اشاره شود: دموکراسی و بلند نظری و آزادمنشی پادشاهان هخامنشی است که با همه قدرت سلطه و برتری که داشتند به مردم سرزمین‌های تحت‌الحمايه اجازه داده بودند - که چون گذشته - از سکه‌های خودشان استفاده بکنند و حتی اجازه ضرب سکه را هم داشتند. تنوع و گوناگونی سکه‌ها، خود می‌تواند دلیل دیگری بر پهناوری و قدرت امپراتوری هخامنشی باشد، اما در مجموع این سکه‌ها نیز بهر گونه - هنر و ذوق و نیز اصالت سکه‌های ایرانی اثر دارد.

سقوط هخامنشیان و تغییر وضعی کوتاه مدت

پس از سقوط امپراتوری هخامنشی، علاوه بر سکه‌های يك دريكي و دو دريكي طلای اردشیر سوم که برای مدتی ضرب میشد، تا مدت محدودی در ضربخانه‌های شوش و اکباتان، سکه‌های اسکندر و سلوکیدها نیز ضرب میشد.

حقیقت آنکه سکه‌های این دوره بوضوح از شکل و طرح واقعی سکه‌های ایران بدور مانده. بیشتر سکه‌های این زمان به گونه سکه‌های یونانی است با تصاویری از جانشینان اسکندر. پشت سکه‌ها هم بطور کلی غیر از پشت سکه‌های دوره هخامنشی میباشد، که البته این دوره چندان هم طولی نکشیده است.

بعد از دوران هخامنشی، و قبل از اینکه سکه‌های اشکانی در ایران ضرب شود و رواج یابد سه نوع سکه جدا از هم وجود داشت:

- ۱ - سکه‌های سلوکیدها.
- ۲ - سکه‌های قوم الی‌ماید.

۱ - برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتابهای: «ایران هخامنشی» از ارنست بابلون و «سکه‌های شرقی» از ژان دومورگان.

۲ - آقای دکتر جزایری خود نخستین سکه هخامنشیان را در اسلامبول خریداری کرده و در ایران نیز سکه‌های طلای يك دريكي و دو دريكي و سکه‌های نقره دیده و برای تهیه مجموعه خویش خریداری کرده‌اند.



سکه‌های اردشیر اول ساسانی که به شکل سکه‌های معمولی ساسانی ضرب شده است



سکه‌های شاپور اول ساسانی

۳ - سکه‌های قوم خراسان .

که دو قوم نامبرده اخیر در جنوب ایران و در آن منطقه محدود خودشان تا بروی کار آمدن اشکانیان سکه ضرب می کردند .

زمانی که مهرداد اول ، دیمتریوس دوم را اسیر کرد ، دیگر حکومت قطعی و مرکزی حکومت اشکانیان و پارتها شد و سلوکیدها فقط در کناره‌های مدیترانه سکه می زدند . تمام طول مدت رواج سکه سلوکیدها را نباید به حساب تاریخ سکه ایران گذاشت ؛ جز دوره‌های ابتدایی حکومت اسکندر و جانشینان او که متجاوز از نیم قرن بوده است .

قدرت یابی اشکانیان و رواج سکه‌های ایرانی :

اشکانیان به محض آنکه از مشرق ایران برخاستند و صاحب قدرت شدند ، برای اثبات قومیت و استقلال خود ، به ضرب سکه‌های اشکانی پرداختند . حدود دو سال قبل نخستین سکه‌های

اشکانی که منتسب به تیرداد اول و فرهاد اول میباشد در ایران بدست آمد .
 سعی در حفظ قدرتمندی فراوان و برتری مادی و معنوی ایران همچنین حفظ اصالت
 سکه‌های زمان هخامنشی ، انگیزه‌ای شد تا ایرانیان با توجه به فترتی که در عصر سلوکیدها - از
 نظر ضرب سکه در ایران بوجود آمد - به ضرب سکه‌های زیبا و جالبی بپردازند .
 سکه‌های بدست آمده از ایندوره نوعی زیبایی و ظرافت تماشایی و قابل تحسین دارد .
 شکل و اندازه این سکه‌ها متفاوت است . پشت بعضی از این سکه‌های بدست آمده از گران حروف
 آرامی دیده می‌شود . نقش روی این سکه‌ها بازهم تصاویری از سلاطین آترمان است و پشت
 تمامی آنها « آرشک » سرسلله اشکانیان ، در حالیکه روی سندی نشسته ، نقش بسته است .
 دورادور پشت این سکه‌ها کلماتی با خط یونانی دیده می‌شود ؛ و علت این مطلب را می‌توان
 به جهت حسن ارتباطی دانست که ایرانیان با یونانیان داشتند . اما متأسفانه وجود همین مسأله
 خطوط یونانی در پشت سکه‌های اشکانی موجب شده است که بعضی از موزه‌های بزرگ جهان ،
 از جمله موزه بریتانیا در کاتالوگی که برای سکه‌ها منتشر ساخته - به اشتباه - سکه‌های دوره
 هخامنشی و اشکانی را جزو سکه‌های یونانی طبقه‌بندی کند .
 ولی آنچه مسلم است چند خط در پشت يك سکه نمی‌تواند معرف ملیت و تغییر نوع سکه

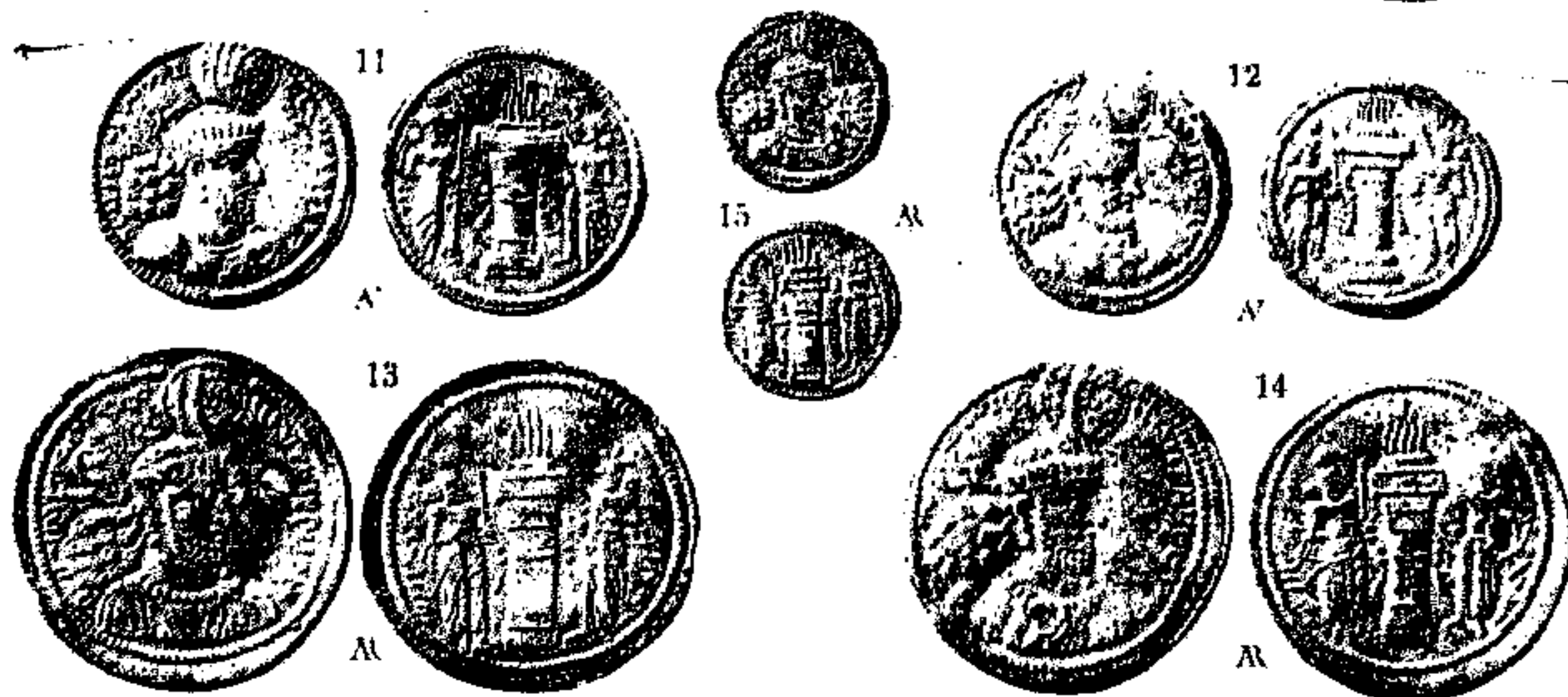
۳ - استاد جزایری که در گردآوری سکه شوق و دقت نظر خاصی دارند سه سال پیش ضمن سفر
 به انگلستان این نکته را به مؤولان موزه و تهیه‌کنندگان آن کاتالوگ یادآوری کردند که نظر استاد مورد توجه
 و قبول قرار گرفت .



سکه بسیار کمیاب بهرام دوم و ملکه ایران در زمان بهرام دوم

سکه‌های بسیار کمیاب هرمز اول ساسانی

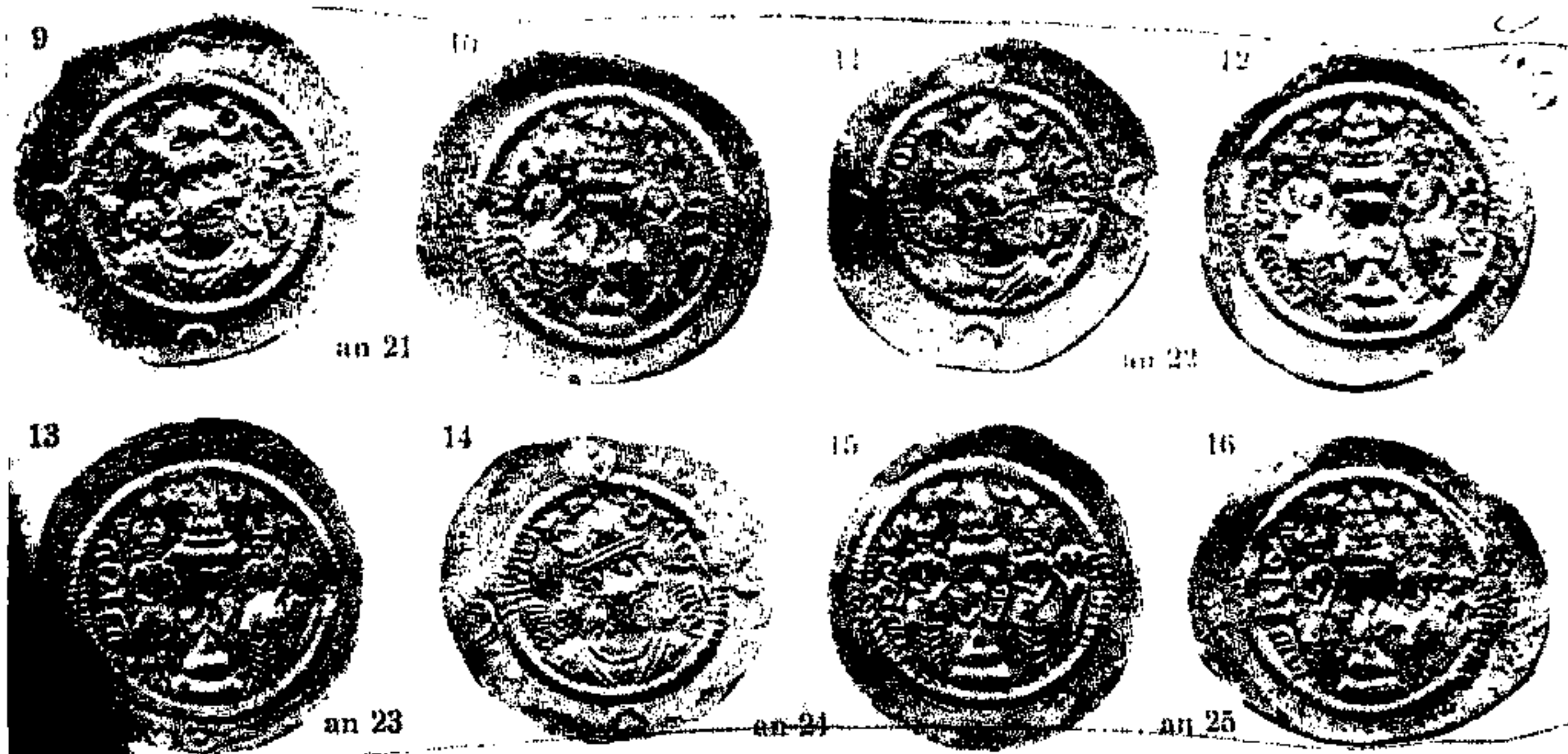




سکه‌های بسیار کمیاب بهرام سوم ساسانی

سکه‌های بسیار کمیاب اردشیر دوم





سکه‌های خسرو اول انوشیروان ساسانی

يك ملت باشد. این مسأله را فقط می‌توان بحساب حسن ارتباط ایران با کشورهای دیگر گذاشت که در اصل موضوع چندان تأثیری ندارد. بنابر این به یقین می‌توان گفت که سکه‌های هخامنشی و اشکانی سکه‌های ایرانی است و بهیچوجه قابل طبقه‌بندی در ردیف سکه‌های دیگر نمی‌باشد. سکه‌های دوره اول اشکانی خیلی غنی‌تر از دوران بعدی این عصر بوده است. تصویر سلاطین هر دوره بر تمام این سکه‌ها بطور برجسته و با نوعی ظرافت خاص هنری - که اعجاب‌انگیز است - نقش بسته و غالباً این سلاطین در حالیکه نشسته‌اند افرادی در حال تقدیم هدایایی به آنان دیده می‌شوند.

سکه‌های این زمان بیشتر از جنس نقره بوده و سکه طلا اصولاً وجود نداشته و بطور کلی می‌توان گفت که سکه‌های این عصر هم از نظر اندازه و هم از نظر هنری تکامل یافته‌تر از سکه‌های دوران قبل است. اما علت اینکه چرا در این زمان سکه طلا وجود نداشته هنوز مشخص نشده است. در قسمتی از دوران اشکانیان، در فارس شاهزادگان فارس - که منتسب به هخامنشیان بودند - زندگی می‌کردند، که از خود سکه‌هایی بجای گذاشته‌اند. در روی این سکه‌ها پیکاننده، صورت پادشاه نقش بسته و پشت آنها، بیشتر نقش يك آتشکده دیده می‌شود. این سکه‌ها که از جنس نقره میباشد خیلی کمیاب است و بطرز زیبایی ضرب شده است. سکه‌ها عموماً در این دوره بدو قسم بوده:

- يك در اخی (نقره‌ای کوچک) ۴

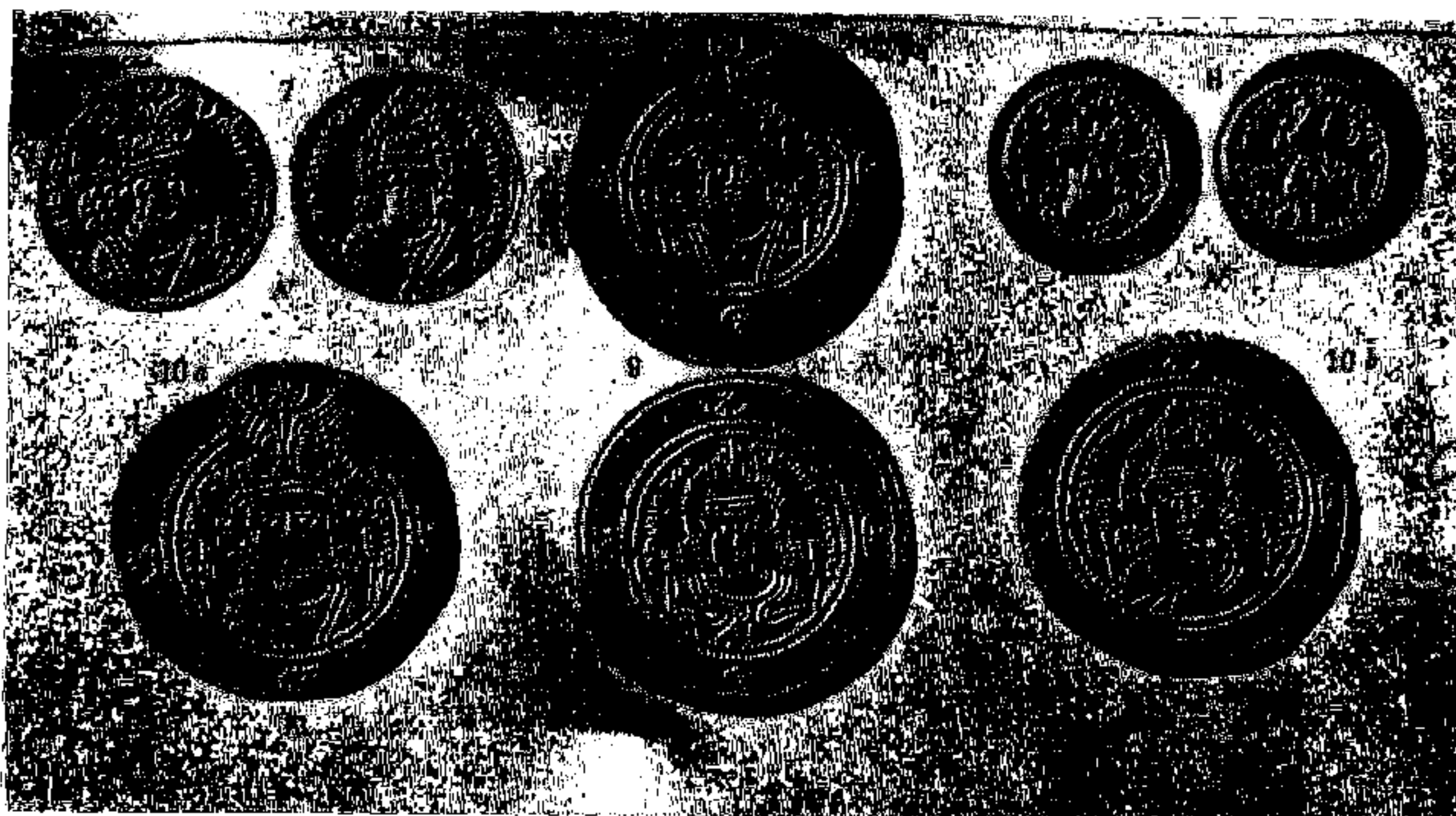
- چهار در اخی.

این سکه‌ها نزدیک به پانصد سال و در تمام دوران حکومت اشکانیان رایج بوده و مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

کشف قبور دوره اشکانی بوسیله سکه‌های بدست آمده:

بنابر تصور عده‌ای از باستان‌شناسان و محققان و نیز آنهایی که در آثار تمدن و فرهنگ این

۴ - واحد سکه در زمان اشکانیان.



سکه‌های خسرو دوم و آناهیتا

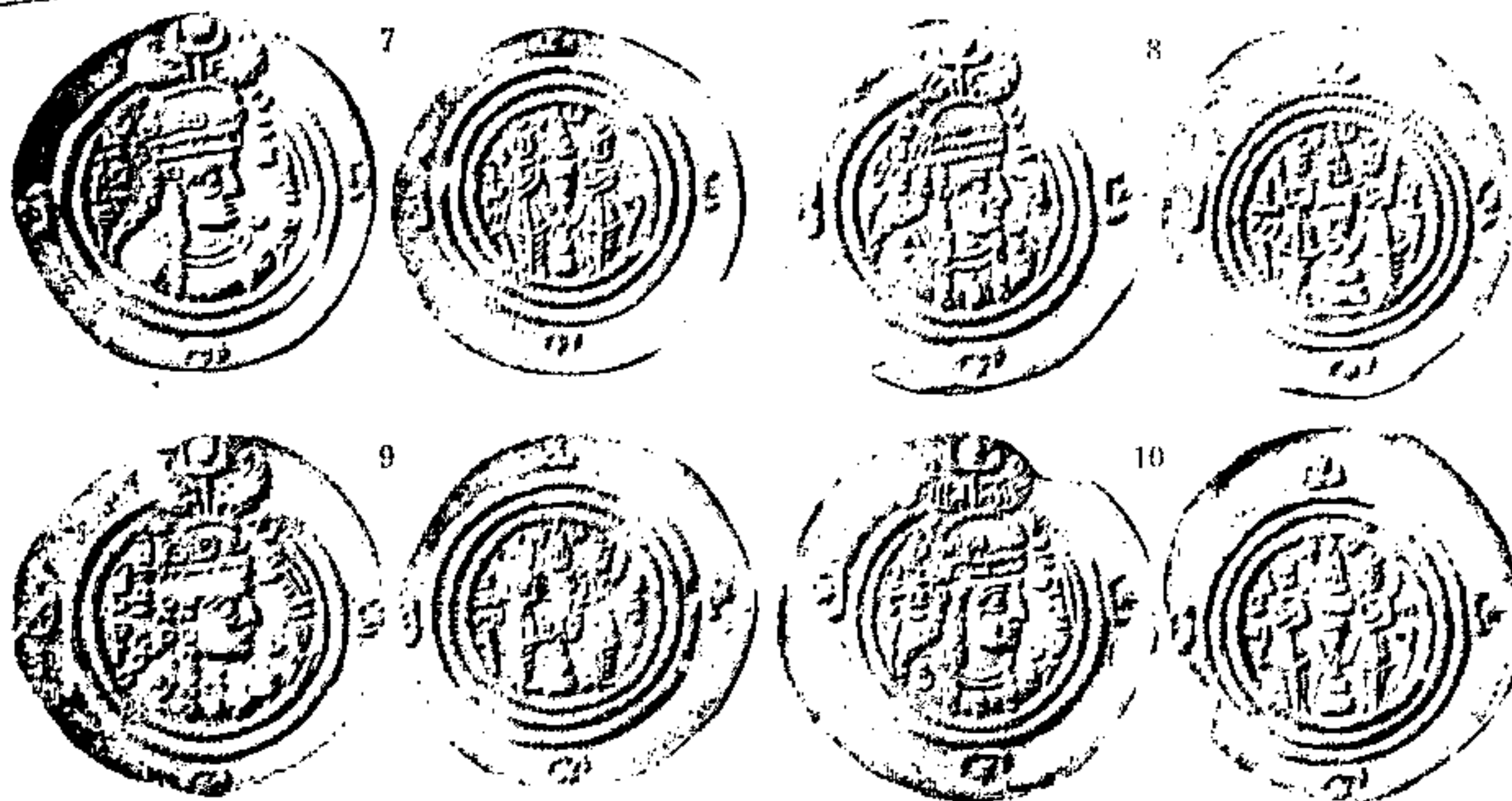
سرزمین مطالعه می‌کردند، بیشتر آثار فراوان بدست آمده در آذربایجان و تپه‌های مغان به ماقبل تاریخ تعلق داشت.

در سالهای اخیر با مطالعات و حفاریات دقیقی که در مناطق یاد شده از طرف اداره باستان‌شناسی بعمل آمد با کشف سکه‌های اشکانی در قبور و ظروف بجامانده - که قبلاً همه آنها را به ماقبل تاریخ نسبت میدادند - این تصور از بین رفت و قسمت عظیمی از نشانه‌های تمدن، فرهنگ و آثار هنری اشکانیان بدست آمد و کشف شده‌های قبلی نیز خود بخود بدوره اشکانی وابستگی یافت. در حقیقت تا قبل از کشف سکه‌های این دوره در قبور، بسیاری از آثار جالب بدست آمده در آذربایجان و دشت مغان به دوران ماقبل تاریخ تعلق گرفته بود که خوشبختانه با پژوهش دقیق و دستیابی به سکه‌های فراوان اشکانی در قبور از طرف اداره باستان‌شناسی پرده از این راز مهم تاریخی و فرهنگی برداشته شد.

سکه‌های اشکانی در همین آذربایجان و دشت مغان و از میان قبور و کوزه‌ها و ظروف گلین و مفرغی بطور فراوان بدست آمده و نشانه وابستگی تمام آثار موجود بدوره اشکانی میباشد.

دوره ساسانیان، دوره تغییرات کلی سکه‌ها:

در دوره ساسانیان بطور کلی سکه‌ها شکل و صورت سابق خود را از دست دادند و نوعی تغییرات کلی در همه سکه‌های رایج این زمان پدید آمد. بدین معنی که سکه از جنس طلا و نقره - هردو - ولی نازکتر و بزرگتر شد، که يك طرف آن صورت پادشاه نقش بسته بود و طرف دیگر آن آتشدان با دو محافظ دو طرف که گاهی اینان تاج سلطنتی نیز بر سر دارند، دیده می‌شود. در رو و پشت این سکه‌ها به خط پهلوی محل ضرب و سال و تاریخ ضرب سکه نوشته



سکه‌های کمیاب پوراندهخت ساسانی

شده است .

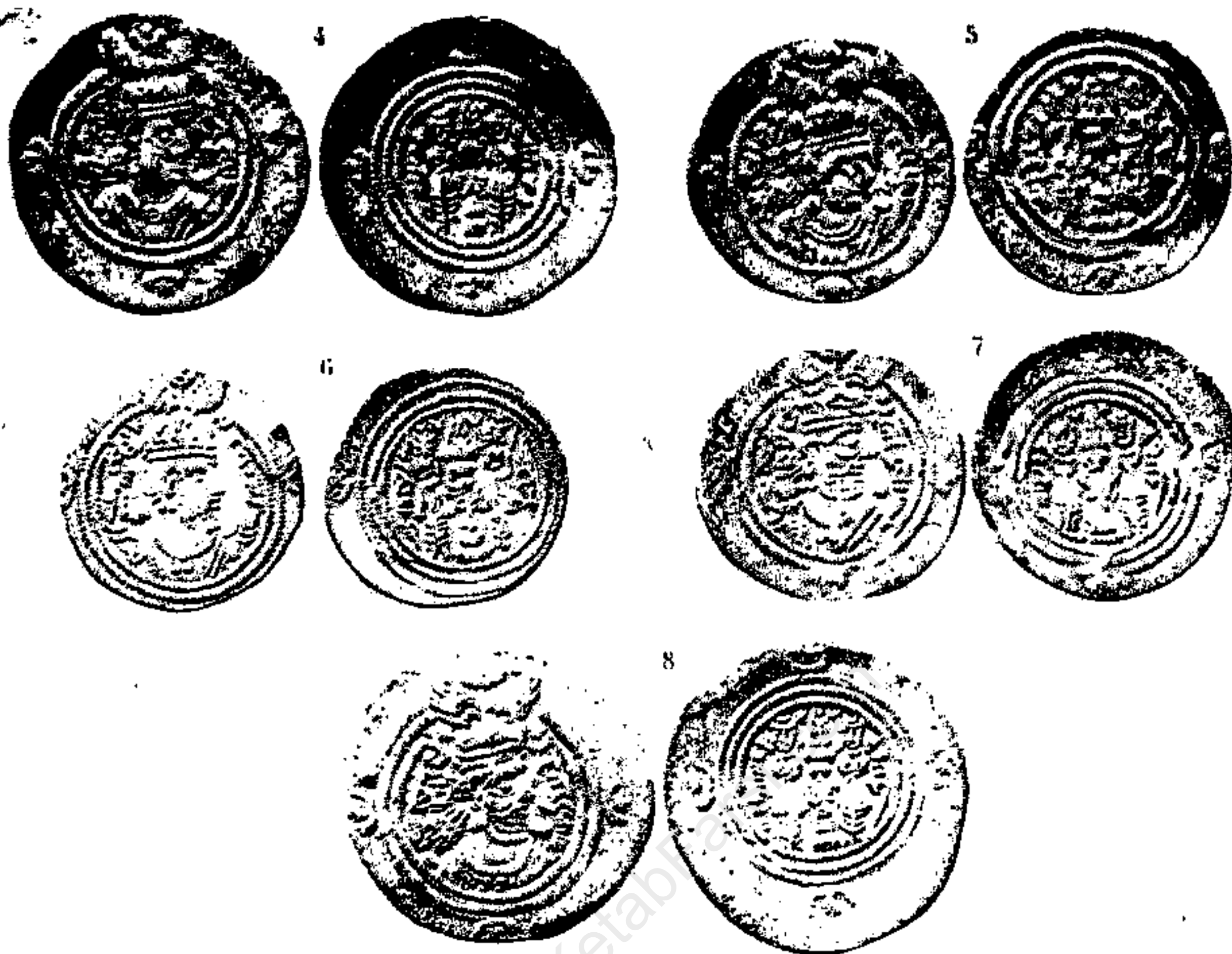
ظرافت ودقت در کار ضرب این سکه‌ها از جمله امتیازات خاص آنهاست . بدین معنی که از روی این سکه‌ها می‌توان به صورت و شکل تاج سلاطین ساسانی اطلاع کامل یافت . این تصاویر و مشخصات درست همانهایی است که ما می‌توانیم آنها را در حجاریهای بدست آمده از آثار ساسانی در جنوب و دیگر قسمت‌های ایران بباییم و خود می‌تواند از هنر ارزنده ایرانی و ذوق و استعداد فراوان تهیه کنندگان سکه‌ها ، نشانی باشد .

دردوره ساسانیان ضرب سکه طلا و نقره هردو رایج بود که نمونه‌هایی از آن در ایران و در موزه‌های کشورهای خارج وجود دارد .

بعلاوه از ایندوره نیز مانند دوره اشکانی سکه‌های مفرغی کوچک و بزرگ نیز دیده می‌شود . نکته دیگر آنکه علاوه بر ضرب سکه‌های خاص دوره ساسانی ، در زمان سرسلسله پادشاهان ساسانی ، بعضی سکه‌های کوچک و بزرگ نقره‌ای و مفرغی با شکل سکه‌های اشکانی ضرب شده است . اما سکه‌های بعدی تا آخر دوره ساسانیان صورت اصلی خود را داشته و از صورت سکه‌های اشکانی بکلی خارج شده است .

سکه‌های طلا و نقره سلاطین اولیه ساسانی بسیار زیبا بوده که معرف هنر و صنعت پیشرفته آن دوران است . دردوره‌های سلاطین آخری ساسانی سکه‌ها شاید به زیبایی سکه‌های سلاطین اولیه نباشد ، ولی از زمان بعضی از این سلاطین ، از جمله انوشیروان و خسرو پرویز سکه‌های نقره‌ای فراوان بجای مانده است که خود دلیل و معرف ثروت فراوان حکومت آن زمان میباشد .

سکه‌های ساسانی بعد از شکست یزدگرد سوم نیز تا مدتی در کشور ایران ضرب میشد و حتی با وجود حکومت اسلامی تا مدتی سکه‌هایی با صورت خسرو پرویز و تعداد کمی با صورت بهرام پنجم و یزدگرد سوم دیده شده است . با این تفاوت که در سالهای نخستین بعد از اسلام گاهی



سکه‌های یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی

جملاتی مانند: «بسم الله» و غیره دورسکه ضرب میشده است. بطوریکه درنوقرن اول و دوم اسلامی در بعضی از نقاط ایران سکه‌های ساسانی با نام حاکم عربی و با خط پهلوی و با خط کوفی ضرب می‌شده، و خود معرف این است که متجاوز از صد سال بعد از اسلام و تسلط اعراب بر ایران هم در قسمت‌هایی از نقاط ایران همان سکه‌های ساسانی ولی با اضافه شدن کلماتی به آن رواج داشته و مورد قبول عامه مردم بوده است.

از امتیازات دیگر سکه‌های این دوره باید به از بین رفتن خطوط یونانی از پشت سکه‌های ایرانی اشاره کنیم. سکه‌های ساسانی در تمام مناطق ایران و حتی در کشورهای با قدرتی چون روم رواج داشت. دلیل این در آن است که تعدادی از سکه‌های دوره ساسانی در کشور یونان بدست آمده است و همچنین در حفاریات ایران نیز نمونه‌هایی از سکه‌های یونانی دیده شده است. در این زمان بطور کلی تنها سکه ایرانی در سراسر امپراتوری ایران رواج داشت و مورد استفاده همه طبقات قرار می‌گرفت.

سکه‌های دوران ساسانی بطور فراوان در غالب نقاط ایران بدست آمده است. بخصوص

از کرمانشاه که نزدیک به مراکز حکومت ساسانیان بوده سکه‌های نقره بطور فراوان بدست آمده است. همچنین سکه‌های بدست آمده طلا از خراسان قابل توجه است. با نگرش ساده‌ای به این سکه‌های بدست آمده بسادگی، قدرت، عظمت و شوکت عصر ساسانی مشخص می‌شود.

مطالعه در روی این سکه‌ها نشان می‌دهد که سلاطینی که طول مدت سلطنت آنها کمتر بوده سکه‌هایشان کمیاب‌تر و در حال حاضر پرقیمت‌تر می‌باشد و از آن قبیل است: سکه هرمز اول - اردشیر دوم - بهرام ششم - پوراندخت و غیره، و به عکس آنهایی که سلطنتی طولانی داشته‌اند، سکه‌های فراوان‌تری از خود بجای گذاشته‌اند.

اصولاً سکه‌های طلای ساسانی ارزش فراوان دارد. سبک خاص ساخت و تغییرات کلی آن با سکه‌های قبلی عامل اصلی علاقه جمع‌آوری مجموعه‌داران سکه در ایران و خارج می‌باشد.

سکه طلا را در زمان ساسانی (دینار) می‌گفتند و سکه‌های نقره (دراخم) نام داشت که بعدها این درآخم به (درهم) بیان شد.

سکه‌هایی که از ایندوره بجای مانده است بدو گونه می‌باشد: یکی آن دسته سکه‌هایی است که بعزت قرار داشتن در ظروف گلین، سفالی و چوبی سالم و با شکل اصلی خود باقی مانده است و دسته دوم سکه‌هایی است که مرور زمان آنها را فرسوده و غیرروشن کرده است. سال گذشته تعداد زیادی از سکه‌های سلاطین دوره‌های آخر عصر ساسانی در استان فارس بدست آمد، که مشخصات خاص سکه‌های دوره ساسانی را بخوبی دارا می‌باشد.

برای ضرب سکه در عصر ساسانی در نقاط مختلف امپراتوری وسیع ایران ضرابخانه‌های متعدد بود و بین سکه‌ها و بزرگی شهرها و قدرت حکومت نوعی رابطه مستقیم وجود دارد. بدین معنی که سکه‌های بازمانده از حکومت‌های مقتدر و شهرهای بزرگ دارای زیبایی و جلوه فراوان می‌باشد.

خصوصیات کلی سکه در عصر ساسانی شامل: تغییر شکل سکه، بوجود آمدن مجدد سکه طلا، تغییر خط سکه، و درعین حال باقی ماندن سکه‌های مفرغی بزرگ و کوچک چون عصر اشکانی می‌باشد.

یادآوری ضروری

* مطلبی را که باید در اینجا یادآور شد این است که در سال ۱۹۶۵ جلد ۳۸ یادداشت‌های هیئت باستان‌شناسی فرانسه در ایران و هیئت مأمور فرانسوی حفاریهای شوش بوسیله Georges le Rider منتشر گردید که تحت عنوان «شوش در زمان حکومت سلوکیدها و اشکانیان» می‌باشد. و در این کتاب موضوع سکه‌های پیدا شده در حفاریهای شوش از طرف هیئت نامبرده فوق به تفصیل بیان گردیده و تعداد آنها نیز منتشر شده است. بطوریکه در صفحه ۴۳۵ کتاب نگاشته شده است: تعداد ۱۹۶۰ سکه نقره کوچک و بزرگ در این حفاریها پیدا شده که بعضی از انواع آنها از کمیاب‌ترین و پراورش‌ترین سکه‌های سلوکید و مخصوصاً اشکانی بوده است.

در صفحه‌های آخر این کتاب تصاویر کلیه این سکه‌ها چاپ شده است. بطوریکه می‌دانیم نتیجه این حفاریها بایستی بین ایران و فرانسه تقسیم شود. متأسفانه تاکنون هیچگونه نمونه‌ای از سکه‌های یافته شده که در کتاب نامبرده فوق به معرض معرفی قرار داده شده است در موزه ایران باستان و در قسمت سکه‌ها دیده نمی‌شود و با اطلاعاتی که بدست آمده ظاهراً سهم ایران از این سکه‌ها داده نشده است و کلیه آنها به فرانسه منتقل شده است و معلوم نیست بعد از انتشار این کتاب که خود بمنزله یک سند رسمی می‌باشد مسؤولان امر برای بدست آوردن سهم ایران از سکه‌های یافت شده در شوش چه اقدامی کرده‌اند.

ریشه‌ها و تاریخ شهر شال و حکم

(۱۰)

مهدی پرتوی

«بغدادش خرابست»

این عبارت که از امثله سائره در میان تمام طبقات مردم می باشد. هنگامیکه کسی گرسنه یا نیازمند باشد و از باب شوخی و مطایبه گفته میشود و عبارت بالا در آثار منظوم ایران نیز دیده میشود چنانکه گفته اند :

«پیش آر شط باده که بغداد خرابست»

اکنون ببینیم خرابی بغداد چه ارتباطی با معدنه خالی و گرسنگی و نیازمندی دارد .

بغداد پایتخت کشور عراق ، در کنار شط دجله واقع شده و بالغ بر يك ميليون نفر جمعیت دارد . این شهر در ازمنه قبل از اسلام اهمیت و اعتباری نداشت فقط در محل فعلی این شهر عظیم دیهی واقع شده بود که امروز بنام صالحیه معروفست و هم اکنون در ناحیه غربی بغداد قرار دارد . ناحیه فعلی بغداد را در عصر ساسانیان «بادوریا» می گفته اند که یکی از قصور سلطنتی شاهپور اول در این قریه بنا شده بود و در زمان عباسیان آنرا «قصر عیسی» می نامیده اند . در شمال قریه بادوریا و قصر شاهپور دهات دیگری با نامی «سونایا» و «ماورا» و «رنالا» و «گرخ» و «براته» وجود داشت که مجموعه این دهات بعدها جزء شهر اصلی بغداد شده است .

راجع بوجه تسمیه بغداد میگویند که درازمنه قدیمه در این محل دیهی بنام «بغ» وجود داشت لذا آنرا بغداد نامیده اند .

بروایت دیگر خسرو انوشیروان در مجاورت قریه

«ساباط» که در قسمت شرقی کرخ واقع شده بود باغی احداث کرد و چون مزدك و پیروانش را در آن باغ بقتل رسانید به «باغ داد» معروف گردید . بروایت دیگر نام بغداد از «بغ داد» فارسی و یا ممکن است از «بکداد» آرامی مشتق شده باشد . روایات دیگری نیز در علت تسمیه بغداد وجود دارد که از حوصله این مقال خارج است . اجمال مطلب آنکه بغداد تا قبل از ظهور اسلام و حمله عرب بایران نام و نشانی نداشت و از قراء تابعه شهر عظیم و تاریخی مدائن پایتخت ساسانیان بوده است . ابو جعفر منصور دوانیقی خلیفه دوم عباسی در سال ۱۴۵ هجری فرمان داد شهر زیبای مدائن را خراب کردند و از مصالح آن بنای شهر بغداد را در ناحیه شمال غربی بغداد کنونی طرح نمودند و آنرا «مدینه السلام» یا «دارالسلام» که بمعنی بهشت باشد نامیدند . «بطوریکه مشهور است صد هزار کارگر از نواحی مختلف از جمله بابل برای ساختن این شهر گرد آورد و مدت چهار سال شهر بزرگی با نقشه مدور در طرف غربی دجله برپا ساخت و در وسط آن شهر کاخ خلافت را بنام «باب الذهب» و مسجدی با اسم «مسجد جامع» برافراشت و سنگهای آنرا از خرابه های تیسفون که نزدیک آنجا بود فراهم آورد.»^۱ . بغداد در عصر قدرت خلفای بنی عباس بعلت بسط ممالک اسلامی توسعه یافت و از بزرگترین بلاد آسیا گردید

۱ - مجله ارمغان دوره سی و چهارم . شماره چهارم و پنجم صفحه ۱۸۱

«بمشروطه‌اش رسید»

در آن موقع که افکار و احساسات آزادیخواهی ملت ایران بر اثر آمیزش و حشرونشر با ملل غرب بیدار شده بود و آزادیخواهان از هر طرف قیام کردند معدودی نفع‌پرست و سودجو که بدنبال بازار آشفته می‌گشتند خود را در جرگه آزادیخواهان جای دادند و در مشروطه‌خواهی با اصطلاح معروف «کاتولیک‌تر از پاپ» شدند! غلیان احساسات و سینه‌درانیهای اینعده در راه مبارزه با مستبدین بقدری حاد و شدید بود که در خاطرهای هرگز توهم کمترین خیانت یا انحرافی از ناحیه آنان متصور نمیشد. رفته رفته کار مبارزه و انقلاب بالا گرفت و سنگرهای مخالفان و مستبدان یکی پس از دیگری بدست آزاد مردان صدر مشروطیت افتاد، نهال آزادی که با خون شهیدان وطن آبیاری شده بود بارور گشت و سرانجام انقلابیون پیروز گردیدند. اکنون وقت آن فرا رسیده بود که ریشه خودکامی و خودکامگی از بیخ و بن درآید و عدالت و مساوات و برادری و برابری در سراسر ایران اشاعه پیدا کند. در چنین موقع که شائبه هیچگونه دغدغه و نگرانی نمیرفت و مخالفان را یأس و نگرانی فوق‌العاده‌ای دست داده بود آنعده افراد ظاهرالصلاح پس از استفاده از فرصت و تحصیل مال و منال کافی که غایت مقصود و کمال مطلوب آنها بود بگوشه عزلت و انزوا خزیدند و آنچنان خاموش شدند که کوئی اصلاً واقعه‌ای روی نداده است. سکوت و انزوای نابهنگام اینعده اگرچه در تحقق آمال ملی ایرانیان تأثیری نداشت زیرا مشروطیت بشمر رسیده و کاخ استبداد سرنگون شده بود ولی همین عمل و اقدام غیر مترقب آنها در بطنی جریان انقلاب مشروطیت بی‌اثر نبود و مشروطه‌خواهان واقعی را تا مدتی دچار بهت و سرگیجه کرده بود.

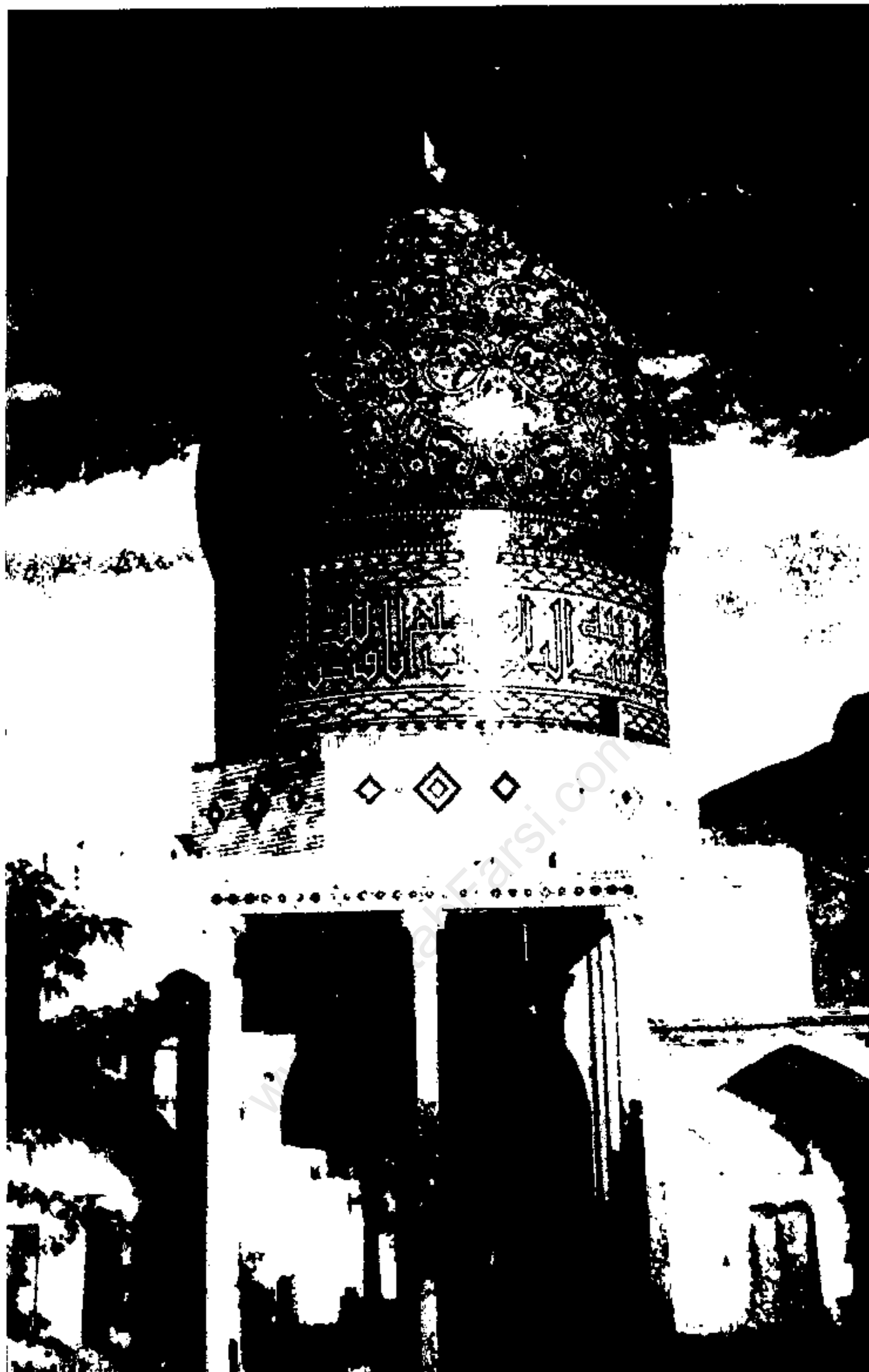
باری، چون هدف اینعده در تشریک‌مساعی با آزادیخواهان صدر مشروطیت در واقع «مشروطه» دیگر و تحصیل منافع مادی و آنی مشخصی بود لذا هر جا بحث و صحبتی از آنها میشد از باب تعریض و کنایه می‌گفتند «فلانی بمشروطه‌اش رسید!!» و این جمله از آن یبعد بصورت مثل درآمد.

و جمعیت آن از يك ميليون نفر تجاوز کرد. قصور عدیده، کاخهای سر بفلک کشیده و هزاران مسجد و مدرسه و دارالعلم بزرگ مانند نظامیه و مستنصریه که در گوشه و کنار شهر و سواحل زیبای دجله خودنمایی میکردند چنان شکوه و عظمتی ببغداد بخشیده بودند که از سراسر اطراف و اکناف عالم همه‌ساله هزاران نفر بمنظور تفریح و تحصیل دانش و معرفت و سیاست بسوی این شهر سرازیر میشدند. بغداد عباسیان گاهواره تمدن بود، سرزمین فضل و هنر بود، مرکز عیش و سرور و شادکامی بود. خلاصه هر کس و هر طبقه بغراخور ذوق و استعداد خویش از آن بهره می‌گرفت و تمتع میبرد. شهر زیبای بغداد تنها جنبه علمی و هنری نداشت بلکه از آنجا که مرکز سیاست ممالک پهناور اسلامی بود همه‌چیز داشت و از هرجهه مستغنی بود. سران و سیاستمداران مشرق زمین همواره بمنظور استشاره و کسب دستور در بغداد مجتمع میشدند و بزرگترین شخصیتها و ثروتمندان در بغداد سکونت داشته‌اند. باینجهات و ملاحظات شهر بغداد محل تمرکز ثروت‌های بیکران و نعمتهای فراوان بود.

ضمن اقامت چندساله در عراق از بعض محققان و دانشمندان عراقی راجع بریشه و مأخذ این مثل سائر و ارتباط گرسنگی با خرابی بغداد جويا شدم تقریباً همگی در اینمورد متفق‌القول بودند که در بغداد قدیم بعلت و فور نعمت هیچکس سرگرسنه بر بالین نمینهاد و همه در رفاه و آسایش بودند. تا آنکه در سال ۶۵۶ هجری بساط دولت و خلافت پانصد و بیست و پنجساله عباسی بفرمان هولاکو برچیده شد و بالغ بر هشتصد هزار نفر سکنه بغداد از دم شمشیر مغولها گذشتند، ابنیه و عمارات شهر بکلی ویران گردید و قحط غلا بروز کرد و خلاصه آن بغداد آباد و زیبا بصورت ویرانه دهشتناکی درآمد. از آن پس چون فقر و فاقه و گرسنگی مردم ناشی از قتل و غارت و خرابی بغداد بود لذا هر جا گرسنه و نیازمندی دیده میشد خرابی بغداد را سبب آن میدانستند و در لفافه طنز و تعریض می‌گفتند «بغدادش خرابست».

ریشه و مأخذ این مثل مشهور جز این نمیتواند باشد و از باب اطلاع و محققان در اینمورد تقریباً متفق‌القول هستند.





بقعه شاه سیدعلی اکبر در شهرستان شهرضا

سازمان ملی حفاظت آثار باستانی برای شناسائی آثار باستانی کشور کوشش‌های تازه‌ای را آغاز نموده از جمله با همکاری وزارت آموزش و پرورش بین دبیران و دانش‌آموزان سراسر کشور برای معرفی آثار باستانی اقتراحاتی ترتیب داده‌است. هنرمردم پاره‌ای از مقالات و عکس‌هایی را که شرکت کنندگان در این اقتراح ارسال می‌دارند چاپ میکند.

است . دوسطر شعر بر این لوح بشرح ذیل موجود است :
 این بنا را بفضل حی صمد یافت توفیق ساخت یار احمد
 سال تاریخ او اگر خواهی نود و هشت دان تو با نهصد
 در داخل حرم مطربخط زیبای نستعلیق اشعاری گچ بری
 شده که بشرح ذیل میباشد :

بعهد دولت جمجاه شاه کیوان فر
 معین ملت اسلام و یار دین ناصر

بقعه شاه سید علی اکبر

مسیح الله جمالی
 از انتشارات انجمن ملی حفاظت آثار باستانی

بحکمرانی نواب ظل ظل الله
 که کرده حلقه فرمانبری بگوش قمر
 سعادت ازلی یافت در جهان بحیات
 سلامت ابدی در سرای دگر
 برای خدمت فرزند موسی کاظم
 که خاک در گهش افلاک راست کحل بصر
 امامزاده آزاده جلیل القدر
 پناه خلق جهان شاه سید علی اکبر
 بنای این حرم و بقعه با گچ و ساروج
 نهاد و گشت بارض نجف و را منظر
 تمام کرد پس از وی مقرب الخاقان
 که یادگار خلف بودش ارجمند پسر
 بنام نامی عبدالحسین خان سرهنگ
 نموده کاشی و تعمیر کرد سرتاسر
 بسی و همت استاد با فطانت و هوش
 محمد ابن محمد صنیع دانشور
 نوشته از پی تاریخ این بنا طایر
 زهی رواق و حرم قبله گاه جن و بشر

در ۱۸ کیلومتری شمال شرقی شهرستان شهرضا در سر راه
 اصفهان به شهرضا گنبدی بسیار عالی و زیبا با کاشی معرق در
 زیر نور درخشان آفتاب میدرخشد. این گنبد بر روی قبر امامزاده
 شاه سید علی اکبر برادر حضرت رضا (ع) قرار دارد که زیارتگاه
 اهل شهرضا و دیگر نقاط اطراف این شهرستان میباشد. ساختمان
 گنبد و ضریح از دوره صفویه است گنبد آن با کاشی نره پوشیده
 شده و از نظر معماری گنبد بسیار زیبا و عالی است. اگر از داخل
 حرم امامزاده داخل گنبد را ملاحظه کنیم تزییناتی ندارد
 و گچ کاری ساده است و در روی گچها حاشیههای باریک آبی
 دارد، ضریح در گوشه ای از بقعه و جنب دیوار قرار دارد.
 تزیینات ضریح مثبت کاری ساده باشکوه برنجی است. در گوشه ای
 از ضریح بر روی چوب عبارت ذیل نقر شده «تمام شد بتاريخ
 شهر ربیع الآخر ۱۲۵۱».

کتیبه نمای خارجی این گنبد بخط ثلث سفید بر زمینه
 لاجوردی است که آیاتی از قرآن را در بر دارد و در قسمت آخر
 آن کتیبه نام کاتب را بشرح زیر میتوان دید :

«کتیبه محمد باقر الشریف الشیرازی»

بر قسمت شمالی ضریح چوبی آن صلوات بر چهارده
 معصوم (ع) بخط نسخ نقر شده و در ایوان شمالی دولوح سنگی
 موجود است و کتیبه شروع بنا را در زمان شاه عباس اول حاکی

نفوذ زبان ادبیات فارسی در قلمرو عثمانی

دکتر محمد امین ریاحی

به شعر حافظ شیراز، میرقصند و مینازند
سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی

زبان شیرین فارسی و فرهنگ گرانمایه ایران قرنهای دراز در بخش بزرگی از جهان متمدن قدیم سروری و سرافرازی داشت، و از کرانه‌های اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر، و از فرغانه تا بغداد، و از دهلی تا قسطنطنیه، و بالاخره از سنگاپور تا اسپانیا، زبان اهل ادب و ذوق و حال بود.

در قرن هشتم هجری در همان سالها که معماران چیره‌دست ایرانی در ساختن بنای معروف الحمرا در اسپانیا میکوشیدند، خنیاگران چینی برای ابن بطوطه جهانگرد مراکشی غزل سعدی را میخواندند:

تا دل به هرت داده‌ام در بحر فکر افتاده‌ام
چون در نماز استاده‌ام گویی به محراب اندری
در همان سالها کتیبه سنگهای هزارا در جاوه و سنگاپور بفارسی مینوشتند. از آن جمله بر سنگ قبری از سال ۸۲۳ که سی سال پیش در مالایا کشف شده این غزل سعدی را نگاشته‌اند:

بسیار سالها بسر خاک ما رود
کاین آب چشمه آید و باد صبا رود
در آن میان زبان و ادب فارسی در آسیای صغیر و سایر سرزمینهای قلمرو عثمانی جلال و شکوهی دیگر داشت، که وضع هیچ کشوری جز شبه‌قاره هند قابل قیاس با آن نیست. در آسیای صغیر چندین قرن زبان فارسی زبان رسمی منحصر بفرد مملکت بود. طبقه مبرز بدان سخن میگفتند و شعر میسرودند و کتاب می‌نوشتند. نامه‌نویسی بفارسی بود، وعظ و تدریس بفارسی بود، و در آن مدت علاوه بر کتابهایی که در محل تألیف شده هزاران نسخه از دیگر متون فارسی را در آن دیار استنساخ کرده‌اند که اینک تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها چه در کتابخانه‌های ترکیه و چه در مراکز علمی ایران

و اروپا و آمریکا موجود است. و همه اسناد گویائی از نفوذ زبان فارسی در آن سرزمین است.

این نکته را هم باید دانست که نفوذ فارسی منحصر بقلمرو آسیائی عثمانی نبود، بلکه در سایر متصرفات آن دولت از جمله در ممالک جنوب شرقی اروپا رواج داشت: دریوگوسلاوی، در آلبانی، در بلغارستان و در قبرس هنوز این نفوذ چشمگیر است. در رومانی و یونان نیز کمابیش آثاری بنظر میرسد.

بیان تفصیلی این موضوع محتاج کتاب بلکه کتابهایی است تا سیر زبان و ادب و فرهنگ ایرانی در خارج از چهار دیوار کنونی ایران شناخته شود، و حق ایران‌دوستانی که دور از ایران بزبان و ادب ملی ما خدمتی کرده‌اند ادا گردد. و البته در این فرصت کم میسر نیست. ناچار بحث را محدود به آسیای صغیر میکنم، و اینجا نیز منحصراً به نفوذ زبان و ادبیات فارسی دری اکتفا میورزم و بدیگر لهجه‌های ایرانی هیچ اشاره‌ای نمیکنم. وضع فرهنگی آسیای صغیر را در دوره اسلامی، از نظر نفوذ زبان و ادب فارسی به سه دوره مشخص میتوان تقسیم کرد:

۱- از آغاز حمله سلجوقیان تا حمله مغول.
۲- از حمله مغول تا فتح استانبول و تشکیل امپراطوری عثمانی.

۳- دوره عثمانیها.
ناگفته پیداست که فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر ریشه‌های کهنی از ۲۵۰۰ سال پیش داشت. این سرزمین زیبا و زرخیز ۳۰۰ سال جزو استانهای شاهنشاهی هخامنشی بود که هنوز آثاری گرانقدری از آن روزگار بر دل کوهها و درختان آموزه‌ها

۱- از يك سخنرانی.

محفوظ است ، و در تاریخ آن سرزمین بنام مشخص «دوره پارسها» شناخته میشود .

اگر هم آثار فرهنگی آن دوره سیصد ساله ، بطول زمان در زبان و زندگی مردم راه زوال پیموده باشد ، اما بعزت همسایگی و وجود روابط بازرگانی و احتمالاً مهاجرتها و جهانگردیها مسلماً بعدها زبان و فرهنگ ایرانی لااقل در شهرهای همجوار نفوذ کرده بود . بعنوان نمونه میگوییم که سی سال پیش از نفوذ سلجوقیان آسیای صغیر وقتی که ناصر خسرو به شهر اخلاط میرسد در سفرنامه خود مینویسد: «در شهر اخلاط بد سه زبان سخن میگویند : تازی و پارسی و ارمنی» .

اما نفوذ واقعی فرهنگ ایرانی از سال ۶۳۳ هجری آغاز میشود که البارسلان در جنگ ملازگرد رومانوس دیوجانس قیصر روم شرقی را شکست داد و دروازه های آسیای صغیر را بروی اسلام و فرهنگ ایرانی گشود .

محیط دستگاه سلجوقیان روم يك محیط کاملاً ایرانی بود . بطوریکه از ۱۶ تن پادشاهان آن خاندان هشت تن نام ایرانی کیانی داشتند : ۳ کیخسرو ، ۳ کیقباد ، و ۲ کیکاوس . در میان شاهزادگان آن دودمان هم بنامهای شاهنشاه ، کیخسرو شاه ، جهانشاه ، کی فریدون و فرامرز برمیخوریم .

نگاهی بکتابهای تاریخ آن دوره مثل «الاوامر العالییه» ابن بی بی و «مسامرة الاخبار» آقسرائی میرساند که وزرا و رجال آنان نیز بیشتر ایرانی بودند : از طوسی و تبریزی و اصفهانی و کاشانی آثار و بناهای بازمانده از آن روزگار هم نام معماران ایرانی را در آن دیار جاویدان ساخته است . در کاخ قبادآباد پایتخت علاءالدین کیقباد در صد کیلو متری قونیه ، که اخیراً بکوشش محمد آندر باستانشناس معروف ترك از زیر خاک بدرآمد دیوارهای تالارها را با تصاویری از داستانهای شاهنامه آراسته اند . و اینها قدیم ترین تصاویری است که در آنها داستانهای شاهنامه موضوع نقاشی قرار گرفته است و علاوه بر اهمیت که از جنبه هنری و تاریخ هنر دارد از نظر بیان نفوذ حماسه ملی ایران در آن سرزمین حائز ارزش بسیاری است و سبب رواج آنها هم نامهای کیانی را روشن میکند . درباره شعر فارسی در عصر سلجوقیان روم اینقدر باید گفت که دربار آنان درست مثل درگاه محمود غزنوی پرورشگاه شعر فارسی بود . علاءالدین کیقباد مردی که نجم الدین رازی با اهداء مرصع العباد بدو نامش را در ادبیات فارسی جاویدان ساخته است ، خود شاعر بود و يك رباعی از او در تاریخ ابن بی بی آمده است . و ذکر کتابهای بسیار فارسی که بتشویق او یا بنام او تألیف گردیده خود فرصت کافی میخواهد .

رکن الدین سلیمان دوم که از ۵۹۷ تا ۶۰۰ سلطنت میکرد نیز شاعر بود و برادرش قطب الدین ملک شاه دوم امیر قیصریه نوشت :

ای قطب فلک وار ز تو سر نکشم
تا چون نقطت بدایره در نکشم
بر کوس کشیده باد کیمنت تنم
گر پرچمت از کاسه سر بر نکشم
او قدر شاعران را نیز نيك میشناخت . ظهیر فاریابی قصیده ای در مدح او دارد باین مطلع :

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند
جان اگر جان در نیندازد گرانجانی کند
ابن بی بی گوید : «جایزه این قصیده دو هزار دینار سلطانی ، ده سر اسب ، پنج سر استر ، و ده شتر بیسراک ، و پنج نفر غلام ، و پنج نفر کنیزك خوبروی رومی ، و پنجاه قد جامه از زربفت واطلس و قطبی و عبائی و سقر لاط بدو فرستاد» و نیز نامهای مبنی بر تحسین و دعوت او به درگاه .

احمد بن محمود قانع طوسی کلیله و دمنه را بنام کیکاوس دوم بنظم آورد . قانع بطوریکه در مقدمه کتاب خود گوید از مردم طوس بود ، و سال ۶۱۷ در حادثه مغول ترك وطن کرد و بروم رفت و بیش از چهل سال مداح علاءالدین کیقباد و عزالدین کیکاوس بود و نسخه منحصر بفرد کتابش در موزه بریتانیا موجود است .

ترکیب بند بسیار لطیفی در تاریخ ابن بی بی آمده ، که از دختر حسام الدین سالار حکمران موصل در مدح عزالدین کیکاوس است . و سلطان بهریتی از آن صد دینار سرخ و برای ۷۲ بیت آن ۷۲۰۰ دینار فرستاد . اینك چند بیت از اشعار جانبخش آن سخنگوی پریرورا بقصد آرایش سخن خویش میخوانم :

تا طره آن طره طرار برآمد
بس آه کزین سینه غمخوار برآمد
در عشق هر آنکس که بدین کوی فروشد
جانش به غم و حسرت و تیمار برآمد
خوبان جهان را همه بازار شکستند
آن روز که او مست بیزار برآمد
ای چرخ مکن قصد به خون ریختن خلق
زیرا که به يك غمزه او ، کار برآمد
ای ماه کنون دمدمه حسن تو بنشت
چون کوکبه شاه جهاندار برآمد
شاهی به لطافت چو دم عیسی جانبخش
جمشید دوم شاه جوانبخت جهانبخش
باری دگر از دست شدی باز کجایی؟
دم چند دهی ای بت دمساز کجایی؟
با درد و نیازم که ز تو دور فتام
تا دارمت ای دیده ، به صد ناز کجایی؟
من پرده غم ساختم ، کز تو جداام
کار که گرفته است ز تو ساز ، کجایی؟

گفتی ز ره طنز که: «جان تو بماند!»
 جانم به لب است ای بت طنز کجایی ؟
 یکباره برانداختیم ، کشتیم از غم .
 ای دوست کش خانه برانداز کجایی ؟
 اندر سر او نیست که دلداری تو باشد
 باز آ ز سرش ای دل جان باز کجایی ؟
 شادی و طرب کن که جهان باز جوان شد
 از عدل شهشاه سرافراز ، کجایی ؟
 شاهنشاه غازی شرف دوده آدم
 آن کش بسزا ملک جهان گشت مسلم

چنین برمی آید که در آن دوره شعر فارسی در سراسر آسیای صغیر رواج تام داشته است . مثلاً مردی بنام ابوحنفیه عبدالکریم بن ابی بکر منتخباتی بنام «مجمع الرباعیات» ترتیب داده و به محی الدین مسعود حاکم آنکارا هدیه کرده است . در این مجموعه علاوه بر اشعار شاعران نامدار ایران رباعیاتی از سه شاعر آنکارایی بنامهای : بدیع پسر منتجب انگوریه ای ، محیوی انگوریه ای ، حکیم محمود انگوریه ای آورده است . ملاحظه میفرمایید که در یک شهر کوچک در آنکارای آن روز که شاید بیش از بیست سی هزار جمعیت نداشته حداقل سه شاعر توانای فارسی گوی در یک زمان میزیسته اند .

مجموعه دیگری بنام «انیس الخلوه و جلیس السلوه» مشتمل بر نظم و نثر از مردی بنام مسافر بن ناصر ملطیوی در دست است که از نظر اشمال بر اشعار عده ای از شعرای گمنام بسیار مهم است .

اصولاً در قرن هفتم و هشتم در آسیای صغیر اکثر کتابها به فارسی نوشته شده و در مقدمه آنها تصریح گردیده که زبان فارسی بیش از عربی مفهوم عامه مردم آن دیار است . باینکه میترسم ذکر نام کتابهای مهجور و نقل عباراتی از آنها برای شنوندگان عزیز رادیو ملال آوری باشد ناچارم باختصار شواهدی بیاورم . و این شش نمونه را از تحقیقات دوست عزیز ناپهنگام رفته ، ایرانشناس فقید پروفیسور احمد آتش نقل میکنم ، یادش گرامی باد :

۱- در مقدمه رساله ای بنام «مدح فقر و ذم دنیا» (مضبوط در کتابخانه فاتح) که بنام جلال الدین قراطای از امرای سلجوقیان ترجمه شده چنین میخوانیم :

«اشارت فرمود تا این مخدّره را از حجله کحلی لغت تازی برون آرم و در لباس کافوری پارسی ، بر دیده افهام خاص و عام جلوه دهیم» .

۲- ابراهیم بن حسین قارصی مترجم رساله «هدایة الغبی فی اخلاق النبی» گوید :

«عبدالله بن محمد اخلاق وی را بتازی جمع

کرده بود که فائده آن مقصور بود بجماعتی ، و محصور آن طایفه ... دوستی ... درخواست که آن معبر باشد عبارات زبان پارسی ، تا فائده آن عام باشد ، جمهور امت را و جمله ملت را ، پس بنابراین ابراهیم بن الحسین القرصی ... واجب دید که اشارت آن بزرگ را اجابت کند» .
 ۳- جمال الدین محمد آقسرائی که در فاصله سالهای ۷۷۰-۷۸۰ در گذشته و بعدها پشت از احفاد فخر رازی بود در مقدمه رساله ای بنام «اسئله واجوبه» گوید :

«اسئله واجوبه ای چند از علم تفسیر به زبان پارسی که اهل این دیار را از لغت تازی و عبارت حجازی انفع ، و استفهام دقیق را بر افهام خلایق اوقع است تحریر کنم» .

۴- قطب الدین شیرازی حکیم معروف ایرانی ، که خلاصه ای از «نهایة الادراک» عربی خود را بنام «اختیارات مظفری» به فارسی باز نوشته و آن را به یولق ارسلان حکمران قسطنطنیه هدیه کرده در مقدمه آن گوید :
 «از حضرت ... یولق ارسلان ... اشارتی رفت که فصلی چند در شرح اوضاع و افلاک و اجرام پردازد ... و تعبیر آن به الفاظ فارسی طرازد تا عواید فوائد او خاص و عام را شامل بود» .

۵- یوسف بن محمد نوری کتاب «لسان الطیور و الازهار» را بنام عیسی بیگ که در سالهای [۷۹۳-۷۹۴] در آیدین در مغرب آسیای صغیر حکومت میکرد ترجمه نموده از قول ممدوح گوید :

«میفرمود اگر چه کتابی است باین شریفی ، فاما فوائد معانی او مخصوص است به طایفه اعراب که عاری نباشند از غلم اعراب ، و طوایف دیگر محرومند از جواید فواید این کتاب ، پس ببنده حقیر اشارت فرموده تا لباس آن کتاب شریف را به خلعت فارسی مبدل سازد» .

۶- شرحی از قصیده ابن فارض در دست است که املای عالم و مدرسی است که در ۷۲۳ در انطاکیه شهر جنوب غربی آسیای صغیر تدریس میکرد است و از آن معلوم میشود که در آن دوره زبان تدریس نیز فارسی بوده است .

در آن دوره در نامه نویسی نیز بیشتر زبان فارسی بکار میرفت و مجموعه های متعددی از مکاتیب و منشآت فارسی آن دوره در دست است که معروفترین آنها «تقاریر المناصب» و «روضه الکتاب» ابوبکر بن زکی قونیوی است .

یکی از علل مهم رواج زبان فارسی این بود که در حمله مغول عده ای از دانشمندان و شاعران بزرگ ایرانی از قبیل : خاندان مولوی ، نجم الدین رازی ، اوحد الدین کرمانی ،

ابن بی بی ، فخرالدین عراقی ، سعید فرغانی و سیف فرغانی از بد حادثه به آسیای صغیر مهاجرت کردند .

و چون اکثر این آوارگانی که پای گریز داشتند از صوفیان و عارفان بودند آثار فارسی که پیش از آن جنبه علمی و ادبی داشت از آن سپس رنگ عرفان گرفت ، و آثار گرانبهایی در زمینه تصوف خاصه در طریقت مولویه و در آئین فتوت که گسترش فراوانی در آسیای صغیر داشت بوجود آمد .

معرفی همه دانشمندان فارسی نویس و فارسی گوی و ذکر آثار فارسی که در آن دیار تصنیف گردیده محتاج تألیف کتابهای مفصلی است و در این دقایق معدود فقط میتوانیم از چند تن نامی ببریم :

۱ - نظامی مخزن الاسرار را بنام فخرالدین بهرامشاه بن داود امیر ارزنجان و چهارمین تن از آرتقیان بسال ۵۵۲ سروده است . این بهرامشاه مردی دانش پرور بود و یک جلد ترجمه تاریخ طبری بسال ۵۸۶ برای کتابخانه او استنساخ گردیده که اینک در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و بصورت چاپ عکسی از طرف بنیاد فرهنگ ایران انتشار یافته است .

۲ - شهاب الدین سهروردی شهید رساله پرتوانه خود را بروایتی بنام قلیچ ارسلان دوم و بروایتی بنام برکیارق امیر نیکسار هدیه کرده است .

۳ - محمد بن غازی ملطیوی از مردم ملطیه کتاب روضة العقول را در سال ۵۹۷ بنام رکن الدین سلیمان دوم و برید السعاده را مشتمل بر چهل حدیث و چهل کلمه از خلفای راشدین و بیست سخن از حکیمان و بیست ضرب المثل در سال ۶۰۶ بنام کیکاوس ابن کیخسرو تألیف کرده است .

۴ - کتاب مشهور راحة الصدور راوندی در ۵۹۹ در آسیای صغیر تألیف شده است .

۵ - از دانشمندان معروف و پرکار شرف الدین ابوالفضل حبیش تفلیسی نه کتاب فارسی در دست است : کامل التعبیر ، بیان النجوم ، قانون الادب ، کفایة الطب یا بیان الطب ، اصول الملاحم یا ملحقات دانیال ، بیان الصناعات ، ترجمان - التوافی ، وجوه الاثران ، جوامع البیان فی ترجمان قران .

۶ - نجم الدین رازی کتاب بسیار مشهور مرصدا لالعباد را بسال ۶۲۰ بنام علاء الدین کیقباد هدیه نموده و چندین رساله دیگر بفارسی نوشته است : مزامیر داودی و مرموزات اسدی بنام داود پادشاه ارزنجان ، و رساله عقل و عشق ، سراج القلوب ، رساله الطیر .

۷ - از صدر الدین قونیوی متوفی ۶۷۳ « تبصرة المبتدی » در دست است ، و ترجمه مقالات او ، و وصایای او .

۸ - از نظام الدین یحیی بن صاعد بن احمد سلجوقی کتاب « حدائق السیر فی آداب الملوك » بنام علاء الدین کیقباد ، که

نسخه ظاهراً منحصر بفرد آن در کتابخانه مدرسه سپهسالار موجود است .

۹ - « فسطاط العدالة فی قواعد السلطنة » نیز که در ۶۸۳ بدست محمد بن محمد بن محمود خطیب تألیف یافته کتاب نفیسی است از نوع سیاست نامه .

۱۰ - « روضة الكتاب وحديقة الالباب » مجموعه منشآت از ابوبکر بن زکی قونیوی در سال ۶۷۷ تألیف شده و علامه قزوینی و بیرونی از آن فقید ، مرحوم بهمنیار آن را « الترسل الی التوسل » و مؤلفش را بدرالدین نخشی رومی گمان برده اند .

۱۱ - نسخه منحصر بفردی از کتابی بنام « الولد الشفیق » تألیف قاضی احمد نیکده ای در دست است که مخصوصاً فصولی بیک لهجه ناشناخته ایرانی دارد که هنوز مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته است .

۱۲ - شاعری بنام ناشری فتوت نامه منظومی بسال ۶۷۹ ساخته ، و نیز رساله ای بنام اشراقات در ۶۹۹ نوشته است .

۱۳ - یوسفی ارزنجانی کتابی بنام خاموش نامه شامل ده حکایت بسال ۶۹۹ سروده است .

۱۴ - تاریخ مشهور « الاوامر العالیه » تألیف در ۶۸۴ از ابن بی بی ، و « مسامرة الاخبار » تألیف در ۷۲۳ از محمود بن محمد معروف به کریم آقسرائی .

۱۵ - بزم و رزم عزیزین اردشیر استرابادی تألیف در ۷۹۶ در تاریخ قاضی برهان الدین سیواسی .

از آن میان مهم تر از همه آثار مولوی و یاران اوست . شهرت و نفوذ شخصیت عظیم مولوی در دوره حیات ، و عظمت تأثیر دیرپای آثارش بعد از او ، جای دارد که موضوع کتاب خاصی قرار گیرد .

مولوی و آثارش درسی سال اخیر بکوشش استاد فروزانفر خوب شناخته شده است . علاوه بر مثنوی که از هفت قرن پیش همواره مورد توجه اهل اندیشه و عرفان بوده ، دیوان کبیر و فیه مافیه او ، و معارف معلمش برهان محقق ترمذی ، و معارف پدرش بهاء ولد بکوشش فروزانفر انتشار یافته ، مکتوبات و مجالس سبعة او نیز بچاپ رسیده ، همچنین رساله فریدون سپهسالار بوسیله مرحوم نفیسی ، و مناقب العارفین بوسیله تحسین یازیجی منتشر شده است .

از آثار مهم دیگر مولویه مقالات شمس ، و معارف سلطان ولد ، و مثنویهای او بنامهای : « ابتدای نامه - انتهی نامه - رباب نامه » که خلاصه ای از آنها بوسیله استاد همائی بنام « ولد نامه » چاپ شده جای دارد که مجدداً بچاپ برسد . گذشته از اینها رساله ها و منظومه های بسیار دیگری از مولویه در دست است .

اهمیتی که اجتماعات طریقه مولویه از نظر نشر زبان فارسی داشته خود موضوعی درخور توجه است . در خانقاه های

مولویه همیشه مثنوی میخواندند و کسانی بنام «مثنوی خوان» تا سالهای اخیر وجود داشتند. وقتی که انسان در آرامگاه مولانا درقونیه آنهمه شعر و عبارت فارسی را بر در و دیوار می بیند خویشتن را در محیط آشنا و در دیار یاران می یابد.

در طریقت مولویه که آداب و رسوم و سنن خاصی دارد همه تعبیرات و اصطلاحات فارسی است. در اینجا نمونه ای از این اصطلاحات را عیناً عرض میکنم:

آستان	درگاه مولانا و آرامگاه او.
آتشبار	آشپز، مطبخی.
آیین	اشعاری که در مراسم سماع میخوانند.
آیین خوان	خوانندگان آیین.
برگ سبز - نیاز	ندری که مولویان بدرگاه مولانا می آورند.

جان	خطاب مولویان به یکدیگر.
چله	عبادت خاص چهل روزه.
دم	وقت.
درگاه	اقامتگاه شیخ.
دستار	عمامه.
دسته گل	نوعی پیراهن.
دستور	اجازه (مخفف دستوری).
خاموشان	مردگان، گورستان.
خاموشخانه	گورستان.
شب عروس	(= شب عرس) شب وفات مولانا که در همه درگاهها مراسم سماع برقرار میشود.

سماع رقص دسته جمعی پیروان مولوی که با آهنگ خاصی در شبهای جمعه اجرا میشد، و اینک همه ساله از ۲۲ آذرماه بمدت یک هفته پیادبود سال وفات او اجرا میشود.

تنوره	لباس بی آستین و بی یقه مخصوص سماع.
تیغ بند	کمر بند خاص سماع.
مطربان	اجرا کنندگان موسیقی خاص مولویه.
مطربخانه	محل اجرای آن موسیقی.
نی	ساز سنتی مولویه، ونی زن.
پوست	مقام معنوی.

پوست نشین	شیخ صاحب مقام.
مثنوی خوان	کسی که شغل خواندن مثنوی داشته (تظیر شاهنامه خوان در ایران).
هفت سلام	هفت آیه که در مراسم نوروز میخوانند.

عشق و نیاز بجای سلام.

مهمان وار دان غیر درویشان مولویه.
نونیاز درویشان نوسفر.

آنچه ذکر شد برای نمونه کافی است و طالبان میتوانند بکتاب بسیار مفید ولذت بخش محقق ارجمند و مولوی شناس بزرگ پرفسور عبدالباقی گلپنارلی بنام «آداب وار کان مولویه» مراجعه نمایند.

زندگی و عبادت مولویه سراسر شعر بود، شعر فارسی. در غم و شادی، در سوک و عروسی، در سفر و مهمانی، هم آواز ابیاتی از مولوی میخواندند که آن را «گلبنگ» می نامیدند.

مثلاً بهنگام سفر عزیزان و وداع یاران این گلبنگ را سر میدادند:

بده مرا تو خدایا در این خجسته سفر
هزار نصرت و شادی هزار فتح و ظفر
بر سر خاک عزیزان، بدین گلبنگ اشک می ریختند:
ای ز هجران فراق آسمان بگریسته
دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته
در شبهای عروسی بدین گلبنگ بزم خود را پراز شور
و شادمانی میکردند:

بادا مبارک بر جهان سور و عروسیهای ما
سور و عروسی را خدا بیرید بر بالای ما
یا این گلبنگ را میزدند:

پیشتر آ، پیشتر آ، جان من
پیک در حضرت سلطان من
بر سفره مهمانی بدین گلبنگ دست به طعام میبردند:

ما صوفیان راهیم، ما طبله خوار شاهیم
پاینده دار یارب، این کاسه را و خوان را

رسم چنین بود که ابتدا شیخ گلبنگ را میخواند، و بعد مریدان دسته جمعی آنرا تکرار میکردند، در پایان در میان سکوت حاضران شیخ این عبارت را عیناً ادام میکرد: «دم حضرت مولانا، سرشمس تبریزی، کرم امام علی، هو» و حاضران هم آواز هو می کشیدند. . . .

سخن از مولوی و یاران سراسر شور و حالش پایان ندارد. و وقت ما نزدیک پایان است. ناچار، باختصار از بقیه ادوار سخنی بگوییم.

سال ۸۵۶ با فتح استانبول بدست محمد دوم معروف به فاتح دوره امپراطوری عثمانی آغاز گردید. در نیمه اول این دوره باز هم زبان فارسی زبان رسمی، و زبان مکاتبه و تألیف و شعر و ادب بود. در همه تاریخهای عثمانی نوشته اند که در همان روز فتح که سلطان محمد قدم بر کاخ امپراطوران بیزانس نهاد

این بیت را میخواند :

بوم نوبت میزند بر طارم افراسیاب

پرده داری میکند در قصر قیصر عنکبوت

محمد دوم میخواست جامی را از خراسان باستانبول ببرد و چون این منظور عملی نشد مستمیری سالیانه درباره او برقرار کرد و مکاتبات آن دو موجود است .

در آن دوره شعروادب فارسی در اوج رواج بود . دیوان فارسی دو شاعر از معاصران فاتح بنامهای حامدی و قبولی بمناسبت پانصدمین سال فتح استانبول بصورت عکسی چاپ شده است . سلطان سلیم و سلطان سلیمان قانونی هم دیوان فارسی دارند . نامه های پادشاهان عثمانی اکثر بفارسی بود ، و تعداد مهمی از آنها در منشآت السلاطین فریدون بیگ جمع آوری شده است .

در این دوره کتابهای مهمی در زمینه تاریخ و لغت و ادبیات بفارسی تألیف گردید که از آن جمله از هشت بهشت بدلیسی و غرنامه روم کاشفی ، و بهجة التواریخ شکر الله رومی ، و همچنین از فرهنگ معروف لسان العجم شعوری و وسیله المقاصد خطیب رستم مولوی و فرهنگ قاضی لطف الله حلیمی و فرهنگ نعمت الله نام میبریم .

با این همه ، زبان فارسی اندک اندک از صورت زبان رسمی بصورت زبان دوم ، خاص طبقة اشراف و متعینین در میآمد . نتیجه آنکه اگر در این دوره ، آثار ادبی محضی که در سایه لطف و فصاحت خود مورد قبول فارسی زبانان باشد بوجود نیامده ، در مقابل کتابهای عبری یا ترکی تألیف شده که از نظر تحقیق در ادبیات فارسی مورد استفاده می باشد .

از آن جمله کشف الظنون حاجی خلیفه از نظر کتابشناسی شرقی همواره حائز اهمیت و اعتبار خواهد بود . یا شرح سودی بر حافظ و شرح مثنوی انقروی و شرحهایی که شمعی و سروری و دیگران بر دیوان حافظ و بوستان و گلستان نوشته اند برای فارسی زبانان خالی از فوائدی نیست .

در این دوره زبان و فرهنگ ایرانی در عمق وجود ساکنان ممالک قلمرو عثمانی نفوذ کرد . بهمان صورتی که در قرون نخستین اسلام کلمات عربی وارد زبان فارسی شده بود ، البته بمقیاسی بسیار وسیع تر زبان فارسی وارد زبان ترکی شد . تا بجائی که بموجب يك آمار ۷۵ درصد لغات عثمانی مخصوصاً اصطلاحات اداری و اجتماعی و مدنی فارسی بود . مثلاً اولیا چلبی در سفرنامه خود در نیمه قرن یازدهم وقتی که طبقات و اصناف مردم استانبول را می شمارد می بینیم که همه الفاظ فارسی است :

خوانندگان و سازندگان - نیزنان - قدوم زنان - شش تاربان - نکته شناسان - شعبده بازان - تیراندازان - جانبازان و پهلوانان - صدفکاران - مهتران - قلمکاران -

هنر و مردم

سرمه کشان - آهنگشان - زردوزان - سکه زنان - مهرکنان - کشتیبانان - خواجهگان - مرده شوران - پیلداران - تبرداران . هنوز هم برای بسیاری از مفاهیم که اینک ما در زبان فارسی کلمات زمخت عربی یا اصطلاحات بیگانه روی اروپائی بکار میبریم در آنجا لغات نغز و ثراة فارسی از یادگارهای پیش از مغول بر سر زبانهاست .

مثلاً : استره بجای تیغ سلمانی ، و تیغ ژیلت

آویز

بجای لوستر

بند

بجای سد آب

یگانه

بجای منحصر بفرد

شاهانه

بجای عالی

نادیده

بجای عدیم النظیر

در حال

بجای فوراً ، الآن

چشمه

بجای سقاخانه

گل

بجای گل سرخ

و صدها کلمه دیگر از : « پدر ، برادر ، چابک ، چالاک ، چاره ، چارناچار ، زیرا ، شاید ، مگر ، گویا ، گرچه . . . » که در گفتگوی روزمره بگوش میخورد .

اصطلاح « شکر آویز » در بیتی از قصاید حافظ جزو مشکلاتی بود که مرحوم علامه قزوینی هم در تحقیق معنی آن بجائی نرسیده اند ، در این بیت :

ترا رسد شکر آویز خواجگی که جود

که آستین به کریمان عالم افشانی

اما این کلمه در زبان عامه مردم آن دیار هنوز زنده است و بمعنی دنباله آویزان عمامه است که طول آن نشانه تشخیص صاحبش بوده است .

نامهای زنان و دختران نیز اکثر نامهای زیبای فارسی است . نظیر : گل ، گلو ، گلرخ ، گلتن ، غنچه ، نهال ، نسرین ، نرگس ، مژگان ، جانان . . . و نظایر اینها .

اصطلاحات موسیقی از سازها و مقامها هم فارسی است : سه گاه ، چهارگاه ، نرورز ، اصفهان ، بیات اصفهان ، خسروانی ، نهاوند ، ساقی نامه ، پرده ، مقام . . .

همچنین : ساز ، چنگ ، نی ، نای ، نی داود ، نای منصوری ، شاه نای ، بربط ، عود ، دف ، سرنا .

گفته بجای تصنیف

گفته کار بجای تصنیف ساز

بسته بجای آهنگ

بسته کار بجای آهنگ ساز

وجود صدها کلمه فارسی مربوط به ساز و آواز میرساند که اولاً موسیقی ایرانی نیز ریشه های اصیلی در متصرفات عثمانی دارد . ثانیاً معلوم میشود که در سیه صد سال اخیر بعلت فترتی که در موسیقی ایران حاصل شده بسیاری از اصطلاحات

در ایران فراموش شده است. اما چون در آنجا موسیقی کمتر در تحت فشار و تضییق متعصبان بوده، اصطلاحات اصیل و کهن موسیقی ره آورد هنرمندان ایرانی برجای مانده است. و در تدوین فرهنگ موسیقی ایرانی از این منبع غنی غافل نباید بود. عثمانیها به اخذ لغات فارسی اکتفا نکردند، بلکه در آنها نوعی تصرف مالکانه نیز بعمل آوردند.

مثلاً: آفتاب را بمجاز بمعنی زیباروی و ماهروی. آسایش را بمعنی امنیت عمومی و صلح و رفاه عمومی.

گشاد کردن را بمعنی محاصره.

و مکافات را بمعنی جایزه و پاداش بکار بردند. یا از کلمه تراش بقیاس اسم مفعول عربی کلمه «مطروش» را ساختند.

هزاران ترکیب فارسی در زبان عثمانی ساخته شده و بکار رفته است. نظیر: کار آشنا (کارشناس) لسان آشنا (زبانان)، و مطلع بزبانهای خارجی (کارآزما (کارآزموده) آرزو کش (مشتاق) جهان آشوب (برهمزن جهان) آشوبگاه (محل بروز اغتشاش).

در میان این ترکیبات که در زبان فارسی سابقه نداشته به نمونه‌های نغز و دلاویزی هم برمیخوریم که جای آنها در زبان فارسی خالی است. و در هر صورت بررسی در این زمینه از نظر تحقیقات زبان‌شناسی و جمع‌آوری شواهد جدیدی برای اثبات قدرت و استعداد ترکیب‌پذیری زبان فارسی ضرورت بسیار دارد.

عثمانیها بعزت نزدیکی به اروپا قبل از ما بمفاهیم جدید اداری و اجتماعی و سیاسی و قضائی برخوردند و لغاتی از فارسی یا عربی برای این مفاهیم جدید برگزیدند یا ساختند که بعدها همان کلمات وارد زبان فارسی نیز شد. نظیر:

مشروطه - قانون اساسی - مجلس ملی - مجلس مبعوثان - مجلس مؤسسان - صدراعظم - عدلیه - نظمیة - دیوان تمیز - دیوان محاسبات - محاکم جنحه و جزا و تمیز - علم حقوق - انتخابات - اصلاحات - ادبیات - مطبوعات - هیئت رئیسه - انجمن نظارت - سفیر کبیر - مستشار - اکثریت - اقلیت . . . و صدها کلمه دیگر که در ۳۵ سال اخیر با سیر و پیشرفت طبیعی زبان، کلمات نفرت‌ر و فصیح‌تری جانشین قسمتی از آنها گردیده است.

در سال ۱۱۴۱ هجری نخستین چاپخانه در استانبول تأسیس شد و با گسترش قابل ملاحظه‌ای که آن روز زبان فارسی در کشور عثمانی داشت طی ۲۰۰ سال تعداد زیادی از متون ادبی و دیوانهای شعری ایران در استانبول بچاپ رسید و بعدها روزنامه‌ها و مجلات فارسی نیز شروع به انتشار کرد.

وقتی هم که مدارس جدید بسبک اروپائی افتتاح شد

چون آموختن زبان عثمانی بدون آشنائی زبان فارسی امکان ناپذیر بود، فارسی جزو برنامه رسمی مدارس قرار گرفت، و ناچار تعداد قابل ملاحظه‌ای کتابهای قرائت و دستور زبان فارسی برای مدارس تألیف و چاپ شد. و مخصوصاً آن کتابهای دستور بعدها در ایران مورد استفاده و تقلید قرار گرفت.

در آخرین قسمت عرایض به شاهد عظیم و جاویدان نفوذ زبان فارسی در آن دیار باید اشاره کنم، و آن وجود گنجینه‌های گرانقدری از نسخ خطی فارسی است، که همواره مورد توجه و عنایت محققان و عاشقان زبان و ادب و فرهنگ ایرانی خواهد بود.

امروز در ترکیه نزدیک به ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نسخه خطی در کتابخانه‌های دولتی استانبول، آنکارا، قونیه، بورسا، از میر، قیصریه، ادرنه، قسطنطنیه موجود است که ثلثی از آنها فارسی و تعداد قابل ملاحظه‌ای از آنها از یادگارهای پیش از مغول است.

قسمتی از این نسخ از ایران رفته، و قسمت مهمی نیز طی هفت قرن در آسیای صغیر استنساخ گردیده، که هر یک از آنها شاهی برواج زبان فارسی در زمانی خاص و مکانی خاص میباشد. متجاوز از هشتصد نسخه از این کتابها بانتخاب و سفارش استاد مینوی، و تعدادی بوسیله بنده عکسبرداری شده، و در این مورد مساعدت و تسهیلات مقامات کشور دوست و برادر، و دقت و توجه کارکنان کتابخانه‌ها در خور نهایت امتنان است.

از مجموع آنچه عرض کردم، امیدوارم این نتیجه برای حضار محترم و شنوندگان گرامی، حاصل شده باشد که زبان فارسی و ادبیات گرانقدر آن، چنان ارزش و اهمیتی دارد که علاوه بر اینکه پدران ما، ساکنان این سرزمین بزرگ، قرن‌ها بدان عشق میورزیدند، و بدان سخن میگفتند، در خارج از این سرزمین نیز، در کران تا کران جهان متمدن، قرنهای دراز مورد علاقه و ستایش هزاران هزار صاحب‌دلان جهان بود. و مؤثرترین وسیله پیوند فکری و فرهنگی با دیگر ملتها، و مایه سربلندی و افتخار ملت ما شمرده میشد.

و جای دارد که امروز ملت ایران مخصوصاً نسل برومند و دانادل جوان ما قدر آن را بدانند، و پاس ثروت گرانسنگش را بدارند، و در افزودن بر این ثروت عظیم و جاویدان بکوشند، و در برابر نفوذ نامعقول زبانهای خارجی که متأسفانه امروز مایه رونق بازار بی‌دانشان و کوته‌بینان است سدی از دانش و بینش آمیخته به عشق و ایمان بکشند. تا باشد که تا جهان است زبان فارسی مایه سرافرازی و بلندنامی ملت ما بماند.

این مقاله در بیستم فروردین ماه سال جاری در برنامه مرزهای دانش رادیو ایران بوسیله آقای دکتر ریاحی بصورت سخنرانی ایراد شده است.

باورهای عامیانه مردم سنگسر

گردآورنده: چراغعلی اعظمی «سنگسری»

بخش یکم

آسمون و آسمون اورو Awsmun u awsmun owru

آسمان و دیدنیهای آن

۱- سنگسریها آسمان را سقف زمین میدانند و درش گفتند که چگونه خداوند بدون ستون چنین سقفی را ساخته است.

۲- خور و مونگ - «khor» یعنی خورشید را خواهر و «mung» یعنی ماه را برادر میدانند و میگویند بر سر ظاهر شدن در روز بین این دو نزاعی درمیگیرد. ماه به خواهر خود میگوید تو زنی و نباید در روز خود را نشان دهی. خورشید میگوید با افشاندن نور مردم را از دیدن صورت خود باز میدارم. سرانجام کار به زد و خورد میکشد و خورشید پنجه بر روی ماه میزند و براو چیره میشود. لکههای روی ماه آثار زخمی است که از خواهرش بر صورت خود داشته است. ماه نو را «وشت» «vasht» و ماه تمام را «مشته مونگ» «mashta mung» یعنی ماه پر میگویند.

۳- در موقع گرفتن ماه و خورشید ظروف مسی و برنجین را بصدا در میآوردند و معتقدند با این کار این بالای آسمانی که بر اثر گناه بندگان خدا حادث گشته است رفع میشود.

۴- اگر خورشید زیر ابر پنهان شود کودکان گردهم میآیند و در خواندن این شعر با جست و خیز هم آواز میشوند باین امید که خورشید سر لطف آید و چهره بنماید.
خور و جون خور تو که - پوست و دوگی پر تو که - خاموری تر تا میپته - کچا کمچه سر ندیه -
ترفه قالب ورنده

Khoru jun khotrow ka - pustu d vagi partow ka - khaw mori tar tawm bapata-
kachaw kamcha sarandia - tarfa ghawlab varandia

یعنی خورشید کوچک عزیز آفتاب کن - پوست کوچک (یعنی ابر) را بردار پرتاب کن - مادر تان برایتان پلو پخته است - قاشق و ملاقه روی آن گذاشته است - و قالب ترفه (قره قروت) پهلوی آن نهاده است.

۵- کودکان به ماه میگویند «اله تی تی» «Allawhtiti» - هر وقت ماه را در آسمان می بینند میگویند اله تی تی بابا را کجا دیدی.

۶ - بلافاصله بعد از مشاهده ماه نو به آب یا سبزه یا مسكوك طلا و نقره نگاه میکنند و این عمل را باعث رونق کارخویش میدانند .

۷ - در صورتیکه کسی بماء نو نگاه کند و بلافاصله توجه به صورت کسی بنماید روی صورت آن شخص جوش و زخم پیدا میشود . میگویند مثلاً «مونگ توونده» Mung ta vanda یعنی ماه را بتوانداخته اند .

۸ - هرگاه دور ماه دایره ای (از بخار) ایجاد شود میگویند بارندگی میشود .

۹ - حرکت ستارگان را در شب که گاهی اتفاق میافتد و ستاره ای از سوئی به سوئی میرود نشانه مردن مردم میدانند زیرا هر کس دارای ستاره ایست و افول آن دلیل بر مرگ اوست .

۱۰ - هفت برارک - (یعنی دبا کبر) - میگویند مردی همسری داشت که هفت پسر و يك دختر آورد دختر هنوز شیرخواره بود که مادرشان در گذشت و پیش از آنکه به خاک سپرده شود پدری دیگر اختیار کرد این زن به آزار فرزندان او پرداخت و خود را به بیماری زد و گفت دواي من خون فرزندان تست پدر قصد کشتن آنها را کرد آنها که از ماجرا آگاهی یافته بودند تابوت مادر خود را برداشته پا به فرار نهادند پدر به تعقیب آنها پرداخت و نزدیک بود دستگیر شوند که خداوند بزرگ به داد آنها رسید و آنها را به آسمان برد تا جاودان بمانند و دست کسی بدامنشان نرسد . چهار ستاره از هفت ستاره که بصورت مربع مستطیل هستند چهار برادرند که تابوت مادر را بردوش دارند و از جلو در حرکتند . پشت ستاره ششم ستاره کوچکی دیده میشود و این همان خواهر کوچک است که یکی از برادران او را بردوش گرفته است .

۱۱ - چهار ستاره که بصورت لوزی است «مکو» یا «ماکو» نامیده میشود .

- سه ستاره «گز» یعنی واحد اندازه گیری است .

- چند ستاره هم «سفره آرد» است و گوشه آنرا که آلوده به خمیر بوده گربه خورده و آنرا ناقص کرده است .

- سه ستاره «کل» Kal یعنی اجاق نامیده میشود .

- شش ستاره ششک نامیده میشود که همان پروین است . چند ستاره هم ترازوست .

ستاره شمالی جَدین نامیده میشود .

- کر کشون - یعنی کهکشان راه خانه خداست .

۱۲ - دو ستاره درخشنده در آسمان که به لیلی و مجنون مشهورند در فصل معینی متدرجاً بهم نزدیک می آیند تا بهم میرسند و باز از هم دور میشوند . سنگسریها معتقدند در موقع بهم رسیدن این دو ستاره اگر کسی آرزویی کند این آرزو برآورده میشود . میگویند «ورزر» Varzer یعنی برزگری در انتظار بهم رسیدن این دو ستاره روز شماری یا بهتر بگوئیم «شب شماری» میکرد و در نظر داشت که در لحظه رسیدن این دو ستاره بهم دیگر یگوید «باله طلا» Bawla Talaw یعنی بیل من مبدل به طلا شود . سرانجام آن لحظه فرارسید و برزگر بادستپاچگی گفت «باله فیفه» Bawla fifa یعنی «بیل پارو شود» و همینطور هم شد . حالا اگر کسی با وجود انتظار زیاد بمقصود خویش نرسد یا از کار او نتیجه معکوس بدست آید میگویند «باله د فیفه کرته» Bawleda fifa karta یعنی «بیل را پارو کرده است» !!

۱۳ - ظهور ستاره های دنباله دار را مقدمه جنگ و خونریزی در روی زمین میدانند .

- شهابهای بزرگ را که در جَو زمین ظاهر و همه جا را روشن میکنند نورخوبانی میدانند که تازه وفات یافته اند .

بخش دوم

ورف و وارش VARF U VAWRASH

برف و باران

۱ - سرخ شدن افق را در طلوع و غروب آفتاب نوعی «سوختن» میدانند و میگویند

« صبح بسوزه شوم بواره شوم بسوزه کی بواره » Sob basuzah shum bavahrah-shum
 « basusah key bavawrah? » اگر صبح بسوزد شام میبارد - اگر شام بسوزد کی میبارد ؟
 بطوریکه پیداست معتقدند اگر صبح افق قرمز رنگ شود شب بارندگی میشود و اگر شب چنین شود معلوم نیست کی ریزش باران یا برف آغاز میگردد .

۲ - معتقدند اگر آب درموقع ریختن در برخورد با زمین صدای زیر و بلند بدهد باران میبارد .

۳ - سنگسریها میگویند قطره های باران و برف را فرشتگان خدا بزمین میآورند باین ترتیب که هر دانه باران یا برف را يك فرشته آنها فقط یکبار بزمین میآورد - شماره فرشتگان بحدی زیاد است که از آغاز آفرینش تاکنون هنوز آمدن هیچ فرشته ای به زمین بترتیب بالا تکرار نشده است .

۴ - اگر با آفتابی بودن هوا از ابرهای پراکنده باران بیارد میگویند خدا مشغول اصلاح سروصورت است .

۵ - اگر باران درموقع باریدن حبابهایی درمحل جمع شدن آب وجود آورد میگویند « وارشی » Vawrashy میشود یعنی پی در پی باران میبارد .

۶ - میگویند « آل » یعنی صاعقه الماس بجای میگذازد و الماس زمین را شکافته آنقدر فرو میرود تا بآب برسد پس از رسیدن به آب به سطح زمین باز میگردد و بهمین جهت است که الماس را روی زمین میابند .

۷ - اگر باران متوالیاً بیارد و عرصه را تنگ کند و بند نیاید بناچار « تاوه » Tawvah ایرا به فضای باز میرند و اجاقی درست میکنند و تاوه را روی آن میگذارند و زیر آن آتش میکنند قطرات باران به داخل آن میبارد و میسوزد و این امر باعث بند آمدن باران میشود . مبادرت باین اقدام اضطراری را درمواقع معمولی جایز نمیدانند و فقط از فرط استیصال ممکن است زیر تاوه را باین ترتیب آتش کنند .

۸ - اگر باران زیاد بیارد و باعث زحمت شود زنی مقداری از اثاثیه خانه از قبیل جارو و سه پایه و خاكدانداز و غیره را بخود می بندد و درحالی که زنان دیگر او را همراهی میکنند از شهر یا « خیل » Khil یعنی اردوگاه تابستانی خارج شده از دست باران سربصرا میگذازد و میگوید :

Shundi shundi شوندی شوندی : میروم میروم

Dasti wawrashy shundi دستی وارشى شوندى : از دست باران میروم

Kordi gawlashy shundi کردى گالشى شوندى : میروم چوپانى و گالشى کنم

Ma kark kuli bammarto م كرك كولى بمرت : ما كيانم در مرغانى مرده

Ma khar towla bammarto م خرتوله بمرت : الاغم در طوليله مرده

Ma pas jaw kuh bammartan م پس جا كوه بمرت : گوسفندانم همه در كوه مرده اند

با این تدبیر باران شرمند می شود و باز میایستد .

۹ - معتقدند که در انتهای قوس قزح یا بقول خودشان « تیر کمون » Tirkamun گنج نهفته است .

۱۰ - اگر پائیز روی برگ سبز رعد بصدا درآید میگویند خشکسالی میشود .

۱۱ - اگر رعد بیموقع یعنی مثلاً در اواخر پائیز یا در زمستان بصدا درآید میگویند چهل روز پس از آن بارندگی نخواهد شد .

۱۲ - اگر برف درموقع باریدن بازی کند یعنی بگردش درآید میگویند زیاد میبارد .

۱۳ - میگویند در زیر کوه دماوند ازدهائی جای گرفته است کوه دماوند که از حرارت نفس ازدها در رنج بوده به خداوند پناه میبرد و میگوید چه گناهی کرده ام که ازدها را در درون من جا داده ای که چنین بمن آزار دهد خدا را دل برحم آمده میگوید اندوه بخود راه منده کاری میکنم که پیوسته بدنت از برف پر شده باشد تا گرمای درون را بی تأثیر سازد ابر را نیز مأمور

- میکنم که پیوسته بر تو سایه افکند و چنین میشود و دماوند از سوز درون رهائی مییابد .
- ۱۴ - اگر ابری که در سمت جنوب است به رنگ سیاه درآید میگویند «دم س واکرت» «Dam so vawkarta» یعنی «چهره خود را سیاه کرده است» و این علامت قطع بارندگی است.
- ۱۵ - هر وقت هوا غبار آلوده میشود یا با اصطلاح خودشان «خاک میبارد» میگویند در جایی خونریزی شده است .
- ۱۶ - اگر در بجهوچه جشن عروسی برف یا باران بیارد میگویند داماد همیشه ظروف غذاخوری را بعد از اتمام غذا لیسیده است .
- ۱۷ - اگر خورشید اندکی پس از طلوع زیر ابر پنهان شود میگویند «خور بخویی به» «Khor bakhuyiya» یعنی آفتاب خندیده است و همان روز یا روز بعد بارندگی میشود .
- ۱۸ - معتقدند در روزهای ریزش برف یا باران اگر خورشید موقع فرورفتن از ابر پوشیده نباشد بارندگی قطع میشود .
- ۱۹ - اگر ابرها متراکم شده و بارندگی نشود میگویند ابرها «ماچکی» «Mawchaki» یعنی ماده بوده است . چون بقعیده سنگسریها چنین ابرهایی نازا میباشند !!
- ۲۰ - معتقدند «کرموک» «Karmuk» یعنی تگرگهای ریز که گاهی در زمستان بمقدار زیاد و بمدت بسیار کم میبارد باعث صاف شدن هوا میشود .

بخش سوم

ویلاچ تبالاچ - کاتاکویرا - ناخاری - شورگه

Vilawch Tablawch - Kawtaw Kavizhaw - Nawkhawri - Shurgeh

عروسی - بچهها - کسالت - تشییع جنازه

- ۱ - میگویند «هادهگرت سات ناسات داند» «Hawde Hagert sawt nawsaht dawnda»
- یعنی ازدواج دختر و پسری از يك خانواده با دختر و پسری از يك خانواده دیگر «خوش یوم» نیست و منتهی به مرگ این عروسها و دامادها میشود . لذا حتی المقدور از چنین وصلتی خودداری میکنند و اگر بنا به مصلحتی ناچار بآن باشند سعی میکنند با قربانی کردن گوسفند و خیرات دفع شر نمایند .
- ۲ - روز قبل از عروسی پیرزنان در بستر عروس و داماد میخوانند و معتقدند این کار باعث عمر طولانی آنها میشود .
- ۳ - وقتی که داماد وارد حجله میشود اناری را بشدت بدیوار مقابل میکوبد این کار برای این است که وصلت فرخنده باشد بعلاوه معتقدند که داماد بتعداد دانههای انار دارای فرزندان برومند خواهد شد .
- ۴ - اگر در يك شب، عروسی از راهیکه عروس دیگر طی کرده و بحجله رفته است عبور کند عروس اول دچار متارکه باشوهرش میشود .
- ۵ - نشاندن دو عروس یا دو داماد را در يك جای جایز نمیشمارند و میترسند که برای یکی از آنها حادثه ناگواری روی دهد .
- ۶ - اگر زن حامله به مرده نگاه کند نوزاد او دارای چشم «گیرا» «Giraw» خواهد بود یعنی چشم او بهر کس یا هر چه متوجه شود بدبختی میآورد .
- ۷ - برای اینکه بفهمند نوزاد زن حامله پسر خواهد بود یا دختر بدون آنکه بفهمند اندکی گرد نمک برفرق سراو میریزند و زدیده باو نگاه میکنند اگر دست به سروموی خود بکشد نوزاد دختر خواهد بود و اگر دست به لب و چانه خود و مخصوصاً به لب فوقانی بزند نوزاد

پسر خواهد بود .

۸ - اگر موعد زائیدن طفل بگذرد و این امر دچار اشکال شود ته‌قلیان را به زن باردار میدهند تا دهنه آنرا بدهان خود نزدیک کرده و مادرشوهر خود را با صدای بلند نام ببرد این کار باعث تسهیل تولد نوزاد خواهد شد ۱۱

۹ - هیچگاه مادران را پیش از آنکه ده روز پس از تولد نوزاد به گرمابه ببرند تنها نمیگذارند چون ممکن است «آل» آنان را بزند و با ربودن قلب یا جگرشان موجب مرگ آنان شود . حتی اگر به گرمابه بردن این مادران بجهاتی تا چهل روزهم میسرنباشد از ترس «آل» بهیچوجه از آنان دور نمیشوند . «آل» موجودی است شبیه غول با این تفاوت که پیوسته خواهان اذیت رساندن یا کشتن مادران است .

۱۰ - زنانیکه کودکان شیرخواره دارند اگر بخواهند برای انجام کاری بدون کودک خود خانه را ترک گویند کودک را درجائی میخوابانند و بالای سرش درتاقچه کتاب دعا مینهند و روی آن نان میگذارند و معتقدند با این ترتیب پریان طفلشان را عوض نخواهند کرد .
- اگر نوزاد مشتهای خود را گره کند خسیس خواهد شد اما بازبودن دست او نشانه سخاوت درآینده است .

- دختر نوزاد میگوید تا سه روز پس از تولد مرا بپذیرید پس از آن جای خود را باز خواهم کرد .

- نوزادان میگویند حتی اگر ما را در گوش الاغ (که ظاهراً بسیار گرم است) بگذارند بازهم گرم نمیشویم و احتیاج به حرارت بیشتری داریم .

- فرشتگان بشوخی بنوزاد میگویند پدر و مادر مرده‌اند و او را بگریه وامیدارند بعد او را دلداری داده میگویند شوخی کرده‌اند و نوزاد از خوشحالی میخندد و دلیل گریه و خنده نوزاد همین شوخی فرشتگان است .

۱۱ - از گرفتن آینه جلو اطفال شیرخوار پرهیز میکنند و معتقدند که چون آنان بیگناه هستند درآینه مقام بیگناهی خود را آشکارا می‌بینند و این امر ممکن است باعث ترس و وحشت آنها بشود .

۱۲ - اگر کودکان در سینی بنشینند باید مابه‌التفاوت وزن کودک و سینی را بصورت خوراکی بعنوان صدقه بدهند این امر در مورد هر طرف دیگری نظیر لگن و دیک و غیره نیز صادق است . جاری شدن مداوم آب دهان از لب و لوجه کودکان حاکی از دولتمندی آنان درآینده است .
۱۳ - اگر کودکان جارو بدست گیرند میگویند مهمان وارد میشود .

۱۴ - اگر کودکان پاهای خود را باز نموده و دولا شوند میگویند دروازه درست کرده‌اند و در چنین وضعی ورود مهمان قطعی است .

- اگر گربه دست و روی خود را بلیسد میگویند مهمان می‌آید .

۱۵ - وقتی زکام همه گیر میشود میگویند « مگه ویوک و وچئو عقد هاکرت » «Maga Vivak u vachchu aghd hawkartar» یعنی « مگر بیوه زن با بچه را بعقد کسی درآورده‌اند » که این وضع پیش آمده است .

۱۶ - يك عطسه را « صبر » مینامند و مبادرت به کار را بلافاصله بعد از آن جایز نمی‌شمارند اگر تعجیل دارند باید بنشینند و بعد حرکت کنند - عطسه دوم را « جخت » میگویند و مبادرت به کار را بعد از آن شایسته میدانند عطسه سوم را تأیید عطسه دوم می‌شمارند و اقدام به کار بعد از آن را بقال نیک میگیرند - اما میگویند « شوی صبر جخته » « Showy sabr Jakhta » یعنی « صبر » شب مثل « جخت » است عبارت دیگر يك عطسه در شب در حکم دو عطسه در روز است و مبادرت به کار بعد از آن مانعی ندارد .

۱۷ - میگویند « آول وانه کور کندی - سورجا وانه گور کندی » « Awval vawnda kur kandi. Surjaw vawnda gur kandi » یعنی آبله میگوید کور میکنم اما سرخک میگوید

بگور میفرستم .

۱۸- اگر روی صورت کسی «گره گونده» «Gareh Gundah» یعنی جوشها و زخمهایی پیدا شود میگویند آب گرم روی پریان ریخته است .

۱۹- اگر کسی بیمار شود باندازه قامت او پارچه تهیه نموده و به مستمندان میدهند تا بهبودی پیدا کند این پارچه را «سرتاسری» «Sar tawsari» میگویند .

- اگر موی کسی از پشت سر سفید شود گویند غم پنهانی داشته است .

۲۰- در موقع بیرون بردن جنازه از خانه اگر کسی عطسه یا سرفه کند سه بار دست به پشت او و بعد به زمین میزنند .

۲۱- اگر مرگ و میر بعد از مردن کسی زیاد شود میگویند ممکن است کفن را بدهن کشیده باشد و برای جلوگیری از مرگ و میر بیشتر نبش قبر کرده و کفن را از دهن او بیرون میکشند .

۲۲- دفن کردن مردگان پس از غروب آفتاب را جایز نمی دانند زیرا معتقدند که با تابیدن نور ستاره به داخل قبر «مرگی» «Margi» میشود یعنی بسیاری از مردم می میرند . هرگاه کار دفن مرده ای بطول انجامد و آفتاب غروب کند برای جلوگیری از مرگ و میر زیاد بوته های خار را آتش زده بیام میافکنند تا باین عمل فرورفتن «خور» «Khor» را جبران نموده باشند .

۲۳- «برمه» «Borma» (یعنی گریه) بیجهت و مداوم اطفال را نیز بفال بد میگیرند.

۲۴- «خویه» «Khuyeh» (یعنی خنده) بیجهت و مداوم را نیز بفال بد میگیرند.

۲۵- پریدن چشم (یعنی حرکت یا لرزش عضلات اطراف آن) حاکی از مطالبی باین شرح است - لرزش پلک فوقانی چشم راست شومی می آورد - پریدن پلک تحتانی چشم راست عامل نیکبختی است - در مورد چشم چپ عکس شرح فوق صادق است و گاهی تعبیر این «پریدنها» بستگی به تجربه شخصی دارد .

۲۶- اگر روی ابروی کسی پر کاه یا چیز کوچکی جای گیرد میگویند ابرویش بار آورده است و باید منتظر سوغات باشد .

۲۷- اگر ابرو خارش کرد بعد از خاراندن آن دست را میبوسند و دوباره با برو میکشند. علت اینکار معلوم نیست زیرا در این جا دیگر سوغات نخواهد رسید .

۲۸- اگر گوش زنگ بکشد میگویند کسانی مشغول غیبت کردن آنان هستند .

- در صورتیکه فاصله بین دندانهای کسی باز باشد میگویند روزیش زیاد است .

۲۹- سوزش خفیف نقطه ای از پا مقدمه ورود مهمان عزیز است و سوزش خفیف دست یا صورت مقدمه رسیدن خبر خوش میباشد .

۳۰- «ناخون ناخون بژتن» - «Nawkhun nawkhun bazhetan» یعنی بهم زدن ناخن دودست که معنی و نتیجه آن در سنگسر سخن چینی و دامن زدن نزاع و آشوب است .

۳۱- چیندن ناخن را در شب ناپسند میدانند .

۳۲- پراکندن ناخن دست و پا را کاری ناپسند میدانند و آنرا معمولاً در پاشنه در میریزند و بر این عقیده اند که در روز رستاخیز ناخنها بصورت نیزه و آلات برنده دیگر روئیده و مانع ورود دجال به خانه میشود.

۳۳- بدستور پیغمبر رفتن به گرمابه را در روزهای چهارشنبه جایز نمی شمارند و معتقدند که اگر کسی نادانسته چهار چهارشنبه متوالی به گرمابه برود دچار «نگ نکه گری» «Nag naka gari» یعنی رسوائی و بدبختی میشود .

۳۴- اجنه و پریان در گرمابه «ویلچ» «Vilawch» میکنند یعنی جشن عروسی و رقص و پایکوبی برپا میدارند بدین سبب تنها به گرمابه رفتن را جایز نمیدانند .

۳۵- اگر زبان کودکان یا بزرگسالان پیوسته بیرون از دهن بماند میگویند مادرشان

در زمان بارداری به جایی رفته که مشغول خوردن چیزی بوده‌اند و از تعارف کردن با خودداری کرده‌اند.

۳۶- غول موجودی است خطرناک که مصمم به برانداختن نسل آدمی است اما خوشبختانه مشکلی درپیش دارد که پیوسته بآن میاندیشد و از آزار مردم باز میماند و آن نداشتن بینی است. برای رفع این عیب همیشه در کار ساختن آن است اما بینش پی‌درپی فرو میریزد و ناچار است دوباره دست بکار ساختن شود. بعلاوه با وجود خصومتی که با انسان دارد میترسد با او نزدیک شود چه ممکن است در جریان مبارزه به بینی او زبانی وارد آید.

بخش چهارم

جینجی بژه Jinji Bazheh

گونگون

۱- در روز «ورمز» «Varmaz» اولین روز ماههای سنگسری «ورمز» «Varmazi» یعنی شخص مبارک‌قدمی که چنین روزهایی بمنزل کسان و دوستان خود میرود صبح زود با سبزه و سنگ‌ریزه که در آب قرار داده وارد منازل میشود سبزه و آب علامت سرخوشی و شادابی و سنگ‌ریزه نشانه استحکام و تندرستی است. اگر «ورمزی» بجهتی در محل نباشد صبح روز «ورمز» کفش او را بداخل میاندازند و فقط پس از انجام این آئین است که حاضر میشوند در را بروی دیگران بکشایند.

۲- اگر استخدام چوپانی همراه با مرگ‌ومیر در گله شود میگویند «بدچو» (یعنی بدچوب) یا «بندماره» «bad damawra» (یعنی بدقدم) است.

۳- «س‌آل» «So awl» (یعنی سیاه دهن) به کسی گفته میشود که پیوسته لب به نفرین می‌گشاید. مردم از چنین کسانی دوری می‌جویند تا گرفتار نفرین و عواقب آن نشوند.

۴- اگر شخصی یا جوان زیبایی بجمعی وارد شود هر يك از حاضران از لباس خود نخی جدا کرده با تش می‌افکنند تا زخم چشمان در او کارگر نشود.

۵- اگر مردی از میان دو زن ایستاده عبور کند همسرش می‌میرد بنابراین مردانیکه بزنان خود علاقمندند از این کار می‌پرهیزند.

۶- گذشتن از میان دو نفر را که ایستاده باشند جایز نمیدانند و آنرا عامل تیره‌روزی می‌پندارند.

۷- میگویند دوست بر دوست خود نگاه می‌کند و خدا را شکر میکند که دوستش مرفه و دارای ملبوس خوب است اما دشمن بی‌انگاه میکند و منتظر است که طرف او پا برهنه و گرسنه بماند.

۸- اگر پدری پسرش نفرین کند ریش او آهین می‌گوید. اما اگر مادری بفرزندش نفرین کند نفرین از روی سینه برمیگردد و کارگر واقع نمیشود چون نمیتواند از صمیم قلب به فرزندش نفرین کند.

۹- در شروع بافتن یا رشتن به حاضران میگویند پا را حرکت ندهید چه ممکن است پای شما سنگین باشد و این باعث کندی کار شود.

۱۰- رشتن نخ با چرخ خنجرسی و همچنین جارو کردن منزل را در «پشتی خور» «Pashti khor» یعنی پس از غروب خورشید ناپسند میدانند و جارو کردن منزل را در چنین وقتی باعث کم شدن روزی میدانند.

۱۱- برش لباس در روزهای شنبه جایز یا بقول خودشان «سوک» «Sovok» یعنی سبک است.

اگر روز یکشنبه لباس برش شود صاحب آن می‌میرد و این لباس را مرده‌شور از تن او

- خارج خواهد کرد. دوشنبه هم «سبک» است.
- برش روز سه‌شنبه منتهی به سوختن لباس میشود اما میگویند «چهارشنبه ورین پنجشنبه بدوژ آینه دوژ لولو لولوئی سراینده»
- "Chawr shanba varbin panshanba baduzh awyna davoZh lowlu lowluyi sar inda."
- یعنی چهارشنبه بر پنجشنبه بدوز جمعه بیوش - لباس روی لباس می‌آید.
- اگر زنی روز پنجشنبه لباس را برش کند باید پنج خواهر جمع شوند تا آنرا بدوزند و انجام اینکار زحمت زیادی دارد.
- ۱۲ - مسافرت روز چهارشنبه را جایز نمی‌شمارند - در مقابل چهارشنبه هم میگویند اگر مرا بفال نیک بگیرند و بسفر بروند منافع سرشاری میبرند.
- ۱۳ - اگر سر یک جفت کفش بهم نزدیک و ته آن از هم دور ماند میگویند دشمنان ما مشغول غیبت درباره ما هستند و سرکشی را از هم جدا میکنند - اما اگر کفشها دنبال هم قرار گیرند میگویند صاحب آن به مسافرت خواهد رفت.
- ۱۴ - از زدن چوبدستی به تیرهای داخل چادر می‌پرهیزند و معتقدند که این عمل باعث میشود که مأمورین ناصالح بآن چادر مراجعه و مزاحمت ایجاد کنند.
- ۱۵ - به‌خاق گرم و خورشید و ماه و خمیر سرد و تنور گرم و روشنی چراغ قسم می‌خورند.
- ۱۶ - هنگام پختن نان روی خمیر را کاملاً پوشیده نگاه میدارند و خمیر را «بونک بونک» «Bunak bunak» (قطعه گرد شده اندازه قرص نان) بر میدارند بدون آنکه پوشش آنرا کنار کشیده باشند زیرا باز گذاشتن روی خمیر باعث سلب برکت میشود.
- ۱۷ - به‌نان سوگند می‌خورند. احترام به‌نان و سفره بر همه واجب است با گسترده شدن سفره فوراً در اطراف آن جمع میشوند و معطل گذاشتن آنرا جایز نمیدانند. اگر نان بزمین افتد آنرا بوسیده به پیشانی مینهند. خوردن خرده نان و برنج را که روی سفره می‌افتد ناخوشایند میدانند چه این سهم فرشتگان است. شروع غذا بنام خداست و پایان آن به سپاسگزاری بدرگاه او.
- ۱۸ - افتادن قطعات غذا از دهن شخص مژده رسیدن هدایائی جهت اوست.
- ۱۹ - خوردن «کلوچ» «Kaluch» یعنی نان سوخته را که در تنور افتاده باشد بسیار تشویق میکنند و میگویند شخصیکه چنین کند راه یافتن گنج را برای خود هموار ساخته است.
- ۲۰ - معتقدند که سفره غذا را نباید در شب تکان داد.
- ۲۱ - اگر در موقع صرف غذا مهمانی وارد شود و غذا تمام شده باشد میگویند مادر زنش (یا مادر شوهرش) باو بی‌علاقه است و اگر تازه شروع بصرف غذا شده باشد میگویند مادر زنش (یا مادر شوهرش) باو بسیار علاقمند میباشد.
- ۲۲ - «جنگ جنگ کرا» «Jang Jang Karaw» استخوان مهره مانند پای گوسفند که عامل ایجاد اختلاف است. اگر بخواهند درجائی آشوبی بپاکنند یا در خانه‌ای اختلاف اندازند آنرا مخفیانه بدانجا می‌افکنند.
- ۲۳ - شستن صافی شیر و آبگردان مخصوص شیر را جایز نمی‌شمارند زیرا چنین کاری سلب برکت خواهد کرد.
- ۲۴ - بیرون ریختن آب گرم را در شب جایز نمیدانند و میگویند ممکن است موجودات ناپیدا یعنی پریان را بسوزانند.
- ۲۵ - «دوسازی» «Du sawzay» یعنی استفاده از جارو بوسیله دوشخص در آن واحد درجای واحد ناشایسته است و آنرا بفال بد میگیرند.
- ۲۶ - گذاشتن دسته جارو را بزمین ناپسند و عامل بدبختی میدانند و سر جارو را همیشه بزمین مینهند. اگر جارو روبه‌وا باشد دشمن سربلند میشود. سر جارو در حکم سر دشمن است و نباید بالا باشد.
- ۲۷ - هرگاه کودک کان چیزی را مفقود نمایند هم صدا شده میگویند - «شیطون کله پا

میربنگی نسمة مینه نسمة تیه «

«Sheitun Kalah paw mare bangi nasma maya nasma taya»

یعنی ای شیطان کله پا برای من پیدا کن نیمی برای من ونیمی برای تو .

۲۸ - هرگاه چیزی مفقود شود گوشه دستان یا سفره یا پارچه‌ای را گره زده میکشند و میگویند این پریان هستند که آن چیز را ربوده‌اند و گوشه گره خورده دم آنهاست و با فشار آن مجبور به بازگرداندن چیز مفقود شده میشوند .

۲۹ - میگویند فوت کردن به کلاف سردرگم یا گره سخت باعث باز شدن آن میشود .

۳۰ - میگویند از تدبیر کوتاه‌قدان باید بر حذر بود چون دوسوم اندام آنها در زیر زمین است .

۳۱ - میگویند رشد موی سر از آب سینه است اگر کسی خوشحال باشد رشد موی او زیاد است اما اگر اندوهگین باشد موی سرش میریزد و پیریشان و آشفته میشود .

بخش پنجم

جك جونور - پس - مهر موژيك - Jag junvar - pas - mahor muzhik

جانوران - گوسفندان - خزندگان

۱ - اسبی که دست آن سپید باشد بد قدم است و آنرا ارزاتر میخرند . و اگر بدبختی خانواده‌ای پس از وصلت شخصی با آن خانواده باشد به آن شخص «اسپی دست اسم» «Aspidast asm» یعنی اسب سفید دست خطاب میکنند .

۲ - معتقدند که اسب ستاره پیشانی یعنی اسبی که پیشانی‌اش سفید باشد صاحبش می‌میرد .
۳ - تملك خرپوزه سیاه و خر سیاه رنگ و خریکه رانش قرمز باشد با شر همراه است .
۴ - اگر الاغی وقتی که خوابیده است عرعر کند میگویند فرشتگان آسمان می‌خندند و باران زیادی میبارد .

۵ - معتقدند - چارپائی که نعشی را کشیده باشد بزودی بعد از چنین کاری سقط میشود .

۶ - اگر زمستان گاوها بازی کنند یا بصدای درآیند هوا کولاک میشود .

۷ - اگر گوسفندان و بزها بازی کنند و باهم به جنگ مشغول شوند میگویند هوا «زنش» «Zanash» خواهد کرد یعنی طوفانی خواهد شد .

۸ - آخرین گوسفند یا بز را که از محل «بره» «Barah» یعنی محل دوشیدن شیر خارج میشود «برکتی» میگویند و از دوشیدن آن پرهیز میکنند زیرا چنین کاری باعث سلب برکات خداست .

۹ - چوپانها که در بهار از چراگاه زمستانی عازم ییلاق هستند وقتی که برای اولین بار شیربرنج یا بزبان سنگسری «شیروا» «Shirvaw» درست میکنند پیش از آنکه خود آنرا بخورند آنرا به سگهای خود میدهند و دلیل آن این است که میگویند گرگی به سگی میگوید صاحب بتو علاقه ندارد بیا با هم شريك شویم و از گوسفندها طعمه‌ای فراهم آوریم سگ میگوید برعکس خیلی هم مورد توجه چوپان هستم پس از گفتگوی زیاد سرانجام باین نتیجه میرسند که اگر چوپان سگ علاقمند باشد شیربرنج را اول به سگ میدهد و گرنه باو علاقه ندارد و آنوقت است که باید بنا به پیشنهاد گرگ رفتار کنند اتفاقاً چوپان هم بعد از تهیه شیربرنج اول آنرا به سگ میدهد و علاقه خود را به او ثابت میکند و سگ در حفظ و حراست از گله پا برجاستر میشود . غیرممکن است که اولین خوراك شیربرنج چوپانها به سگهاشان داده نشود .

ناتمام

به دنبال مقالات «نقش خطوط در کمپوزسیون تصاویر» نقل مطلب زیر را که «ری‌ترز» عکاس و نقاش مشهور انگلیسی در مجله‌ی «فتوگرافی» نوشته بود بسیار مناسب دیدم:

معماری تصویر

هر موضوع که برای عکسبرداری در نظر گرفته شود آکنده از فرم‌ها و خطوط بسیاری است که در میان آنها تعداد کمی از نظم و ترتیب بایکدیگر تناسب و ربط میتواند داشته باشد. در نتیجه هر عکس تصادفی که بدون دخالت ذوق و فکر گرفته شود ناقص و گنگ بنظر خواهد رسید. به عبارت ساده‌تر میتوان گفت که نسبت یک عکس تصادفی، عاری از نظم و ترتیب، به تصویری منظم و مرتب و دارای نقشه و فرم صحیح همچون هیاهو و صدای ناموزونی است نسبت به قطعه‌ی موسیقی زیبا!

بدین ترتیب میتوان گفت که نوعی نظم و نسق، نظام و آرایش برای هر عکسی که معنایی قابل فهم از آن انتظار میرود لازم است. این نظم و نسق به منزله و مثابه‌ی گرامر تصویر است و عیناً مانند دستور زبان قابل تحصیل و تدریس است و باید آنرا فرا گرفت اما نباید تصور کرد که بی‌زحمت و به آسانی میسر است. همچنانکه هنگام آموختن یک زبان وقت زیاد برای دستور آن باید صرف گردد.

عکاسی

(۵)

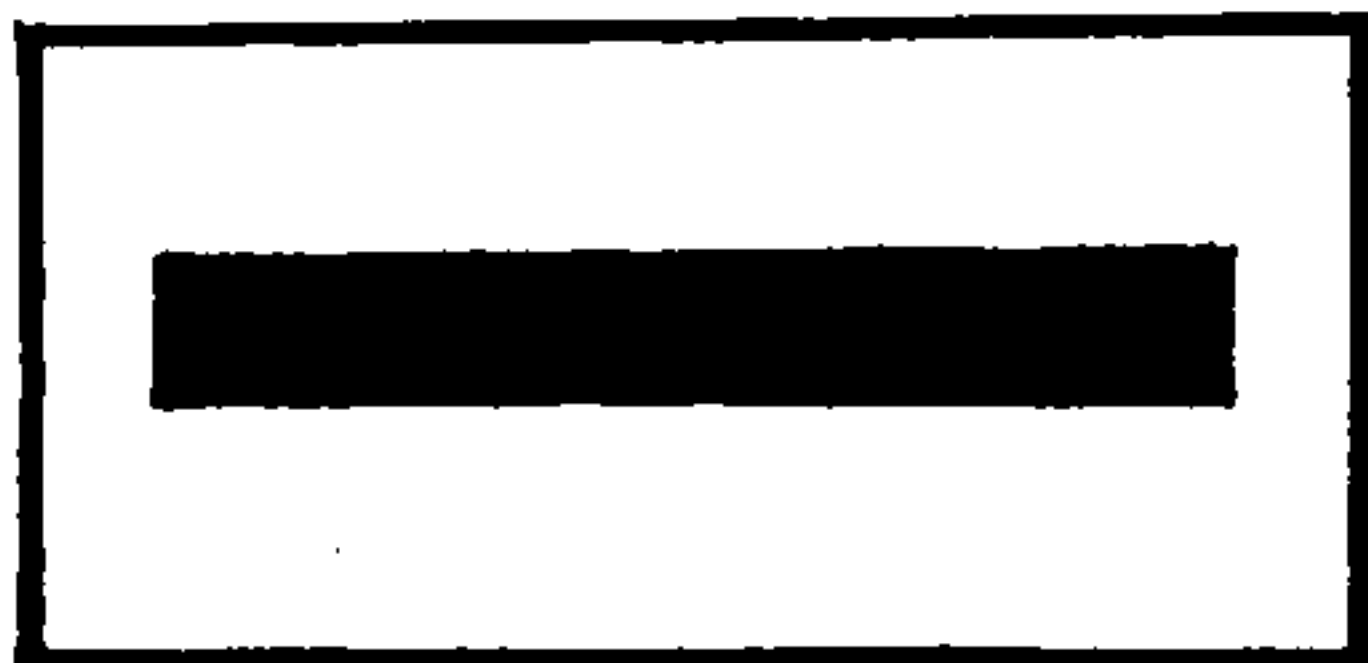
۱- وقار خط قائم - فرم عمودی دارای وقار است. همچنانکه در ساختمان‌های بلند، درختان بزرگ و اشخاص بلند قد مشهود است. هر نوع انحراف از خط عمود مطلق فوراً به چشم میخورد.

۲- شکل دو نیمه - در تصاویر افقی، یعنی تصاویری که عرض آنها نسبت به ارتفاعشان کمتر است، فرم عمودی بی‌مناسبتی میتواند آنرا دو نیم کند.

۳- آرامش افقی - فرم افقی القاکننده‌ی سکون و آرامش است. میتواند سرعت را نیز نشان دهد.



۲



۳



۱

انسان طبعاً موجودی است منظم و مرتب. خانه‌هایی که میسازد، دیوارهایی که بر اطراف آن قرار میدهد همه از طرحی هندسی پیروی میکند. حتی دگمه‌های لباسش با فاصله‌های معین و حساب شده دوخته میشود و فواصل آنها بطور ریاضی قابل مقایسه و محاسبه است.

از طرف دیگر موجودی است متوازن. شاهکار موازنه‌ی انسان راه رفتن قائم و راست اوست؛ انسان وقتی ایستاده است وضع عمودی دارد، در حالت خمیدگی و زاویه‌دار میافتد و بالاخره هنگام خواب و استراحت وضع افقی به خود میگیرد. این دو خصوصیت انسانی، یعنی «نظم» و «موازنه» (که در حقیقت رابطه‌ی علت و معلول باهم دارند) شامل حس

بصری انسان نیز هست و چشمش به این «نظام و تعادل» خو گرفته و تربیت یافته است.

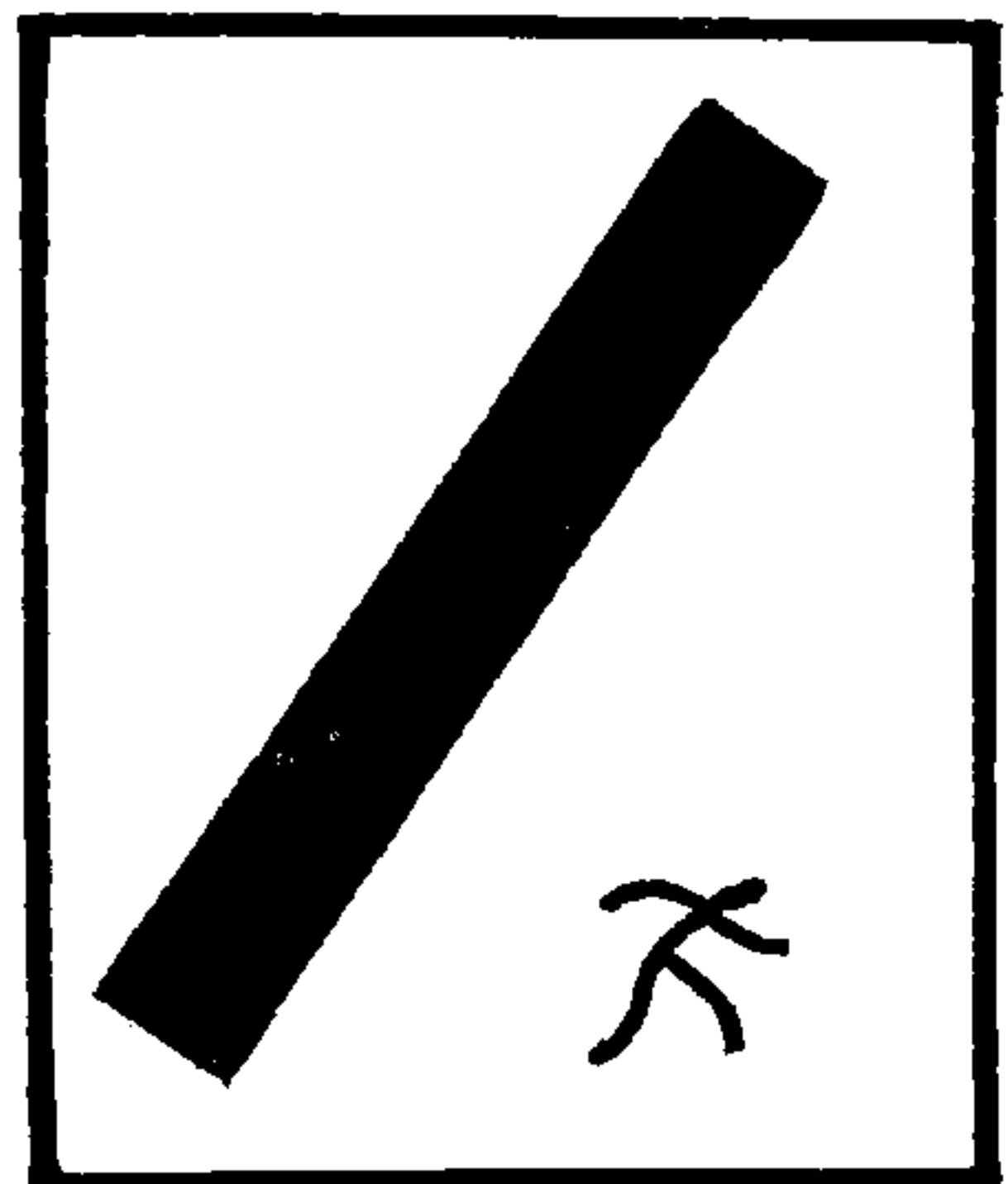
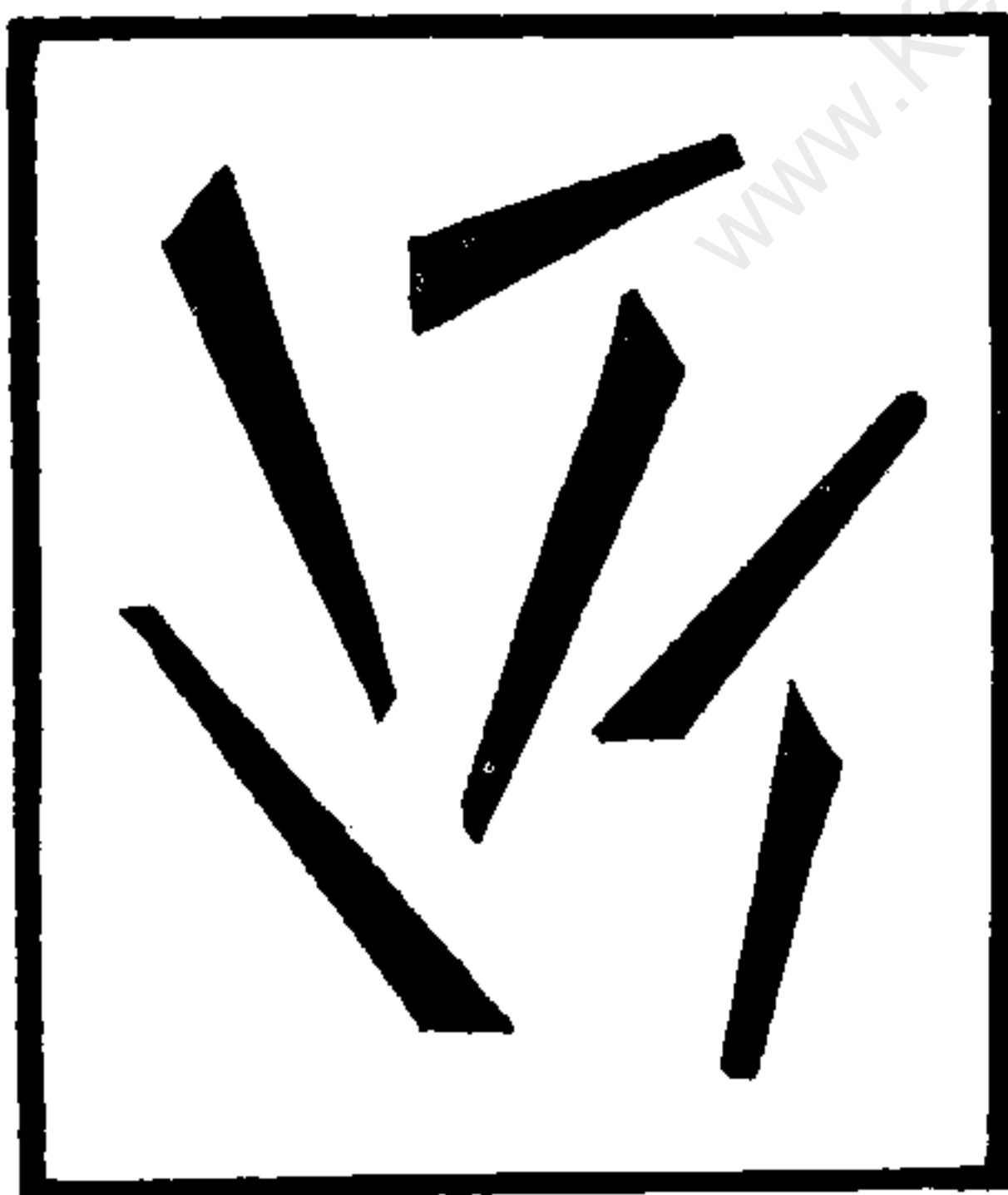
خصوصیات دید را در اینجا به شکل تابلوهایی مشاهده میکنید که در آنها فرم‌های مجرد و جهات مختلف بامعانی خاصشان نشان داده شده‌اند. شکل‌هایی که به نظر تان میرسد طرح‌های ساده شده‌ی است از طرز دید مرتب و آراسته. گرچه اینها فرم‌های مجرد و انتزاعی (آبستره) بیش نیستند اما به خوبی میتوانند گویای احساسی باشند که از آنها برمیخیزد. این معانی، بدون دقت و بطور دلخواه به شکل‌های مزبور عطف نشده، بلکه مخلوق تأثیر قوای طبیعی است که انسان به حکم تجربه‌ی روزانه آنها را فرا گرفته است، و نیز، این معانی کشفی جدید نیست و از روزگارانیکه بشر به یاد دارد آنها را دیده و احساس کرده است.

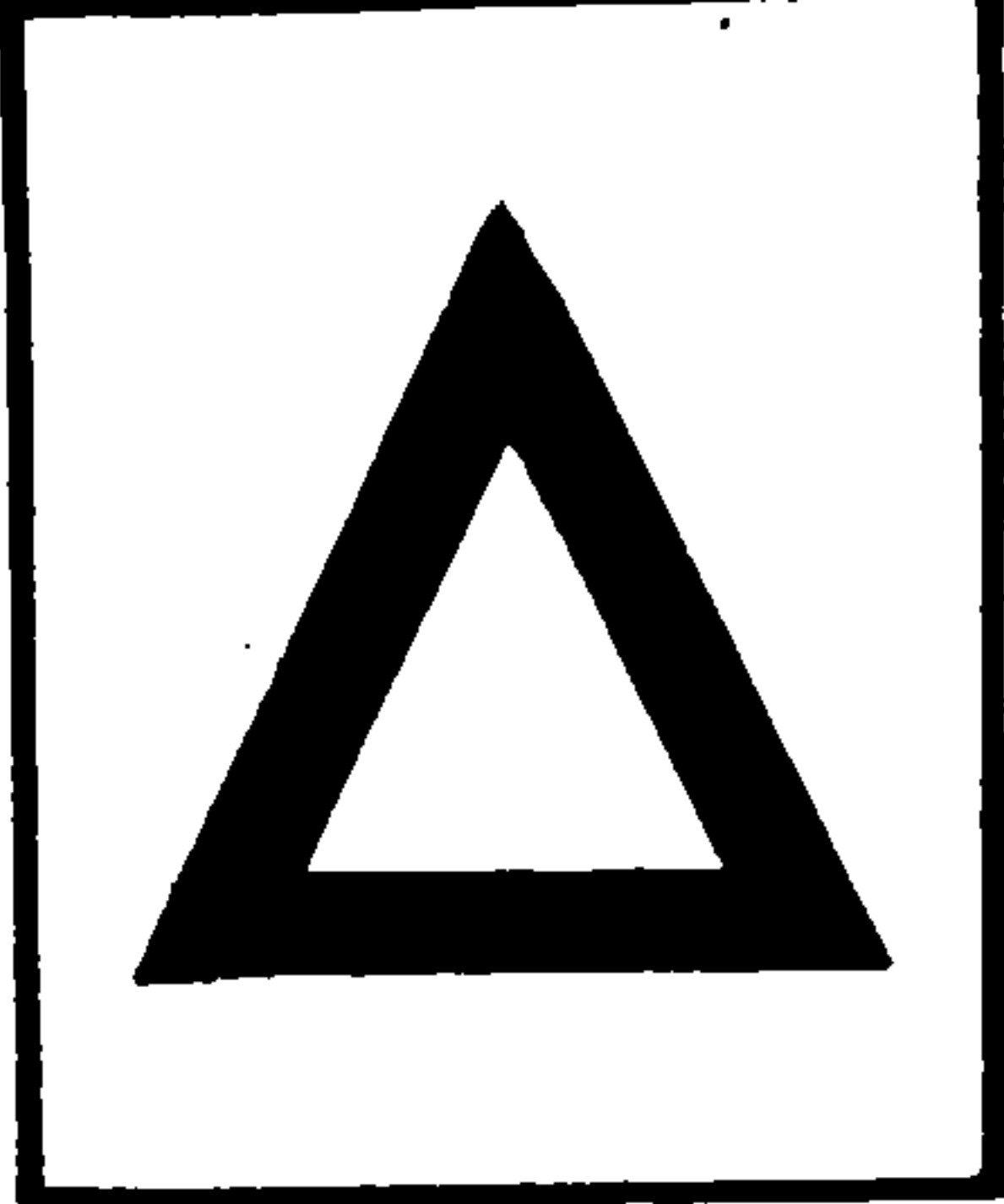
این فرم‌ها و جهات مجرد از لحاظ عواطف و تأثرات، و نیز، از نظر نظم و ترتیب در تماشاگر تأثیر میکند. برای مثال میتوان صحبت از وقار و استواری خط عمود کرد که نه تنها به علت موازات با تأثیر نیروی جاذبه، بلکه از لحاظ اینکه تکراری از دو طرف چهارچوب مستطیلی است، معنی مزبور را تأیید میکند. بدین علت خط‌های عمود و قائم متعددی میتوان در یک تصویر عمودی جای داد بدون اینکه تشویش و آشفتگی به وجود آید. هم بدینگونه است حال و وضع خطوط افقی در یک تصویر افقی.

۴ - زاویهی سقوط - عبارت از سقوط عمودی است به طرف افقی.

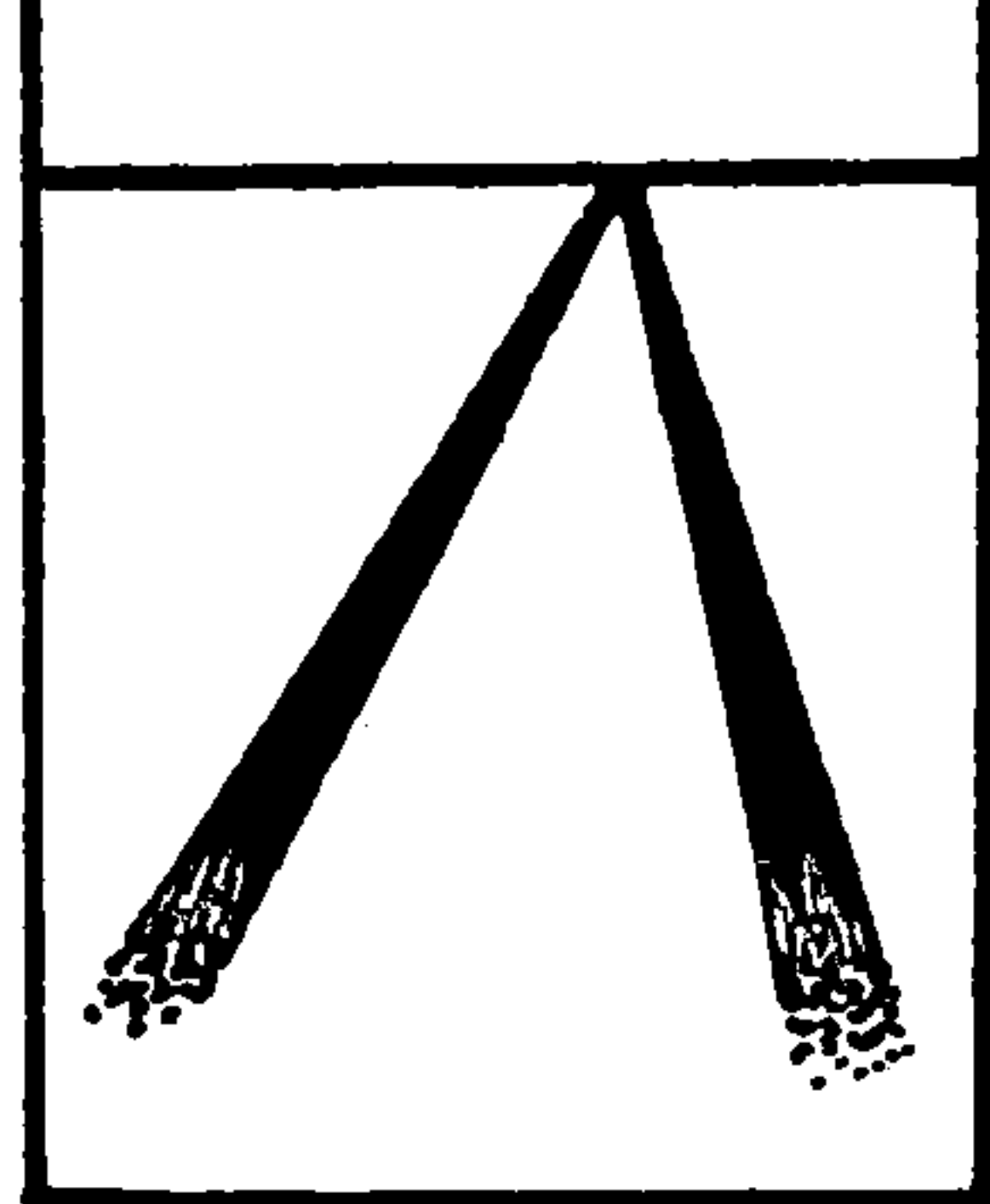
به همین جهت نمایندگی حرکت میباشد.

۵ - زوایای دینامیک - زوایای مختلفی که در آنها خطوط افقی و عمودی وجود نداشته باشد القاکننده‌ی هیجان، شدت، انفجار و نظایر آن است. زوایای دینامیک ناپایدارند.





۷- مثلث ثابت و استوار - مثلثی که بر سطح تصویر موازی باشد ثابت و استوار بنظر میرسد اما اگر از آن دور شود، مانند زاویه‌ی فضایی، بُعد سوم (عمق) خواهد بود.



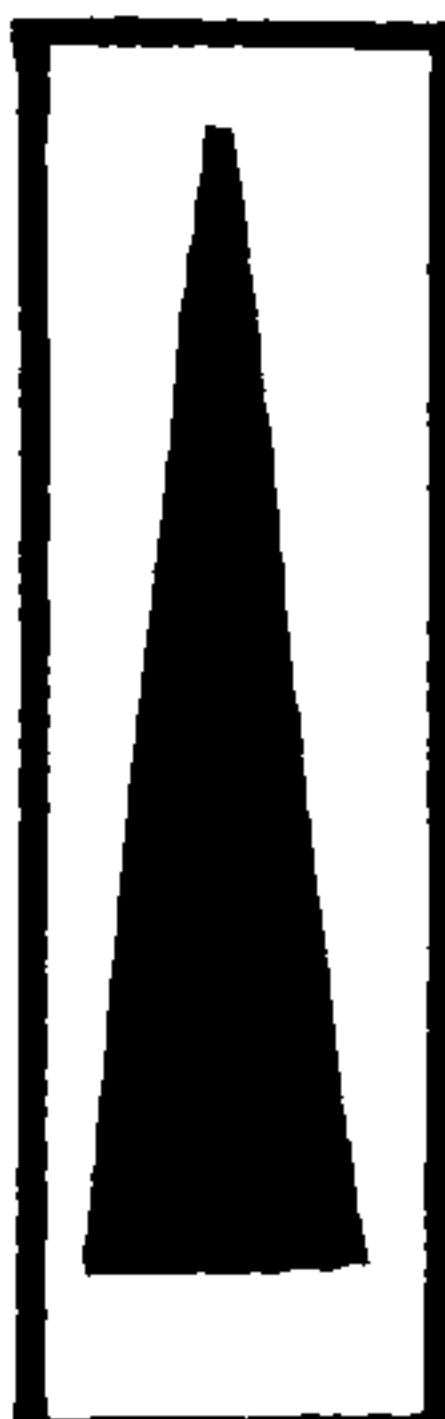
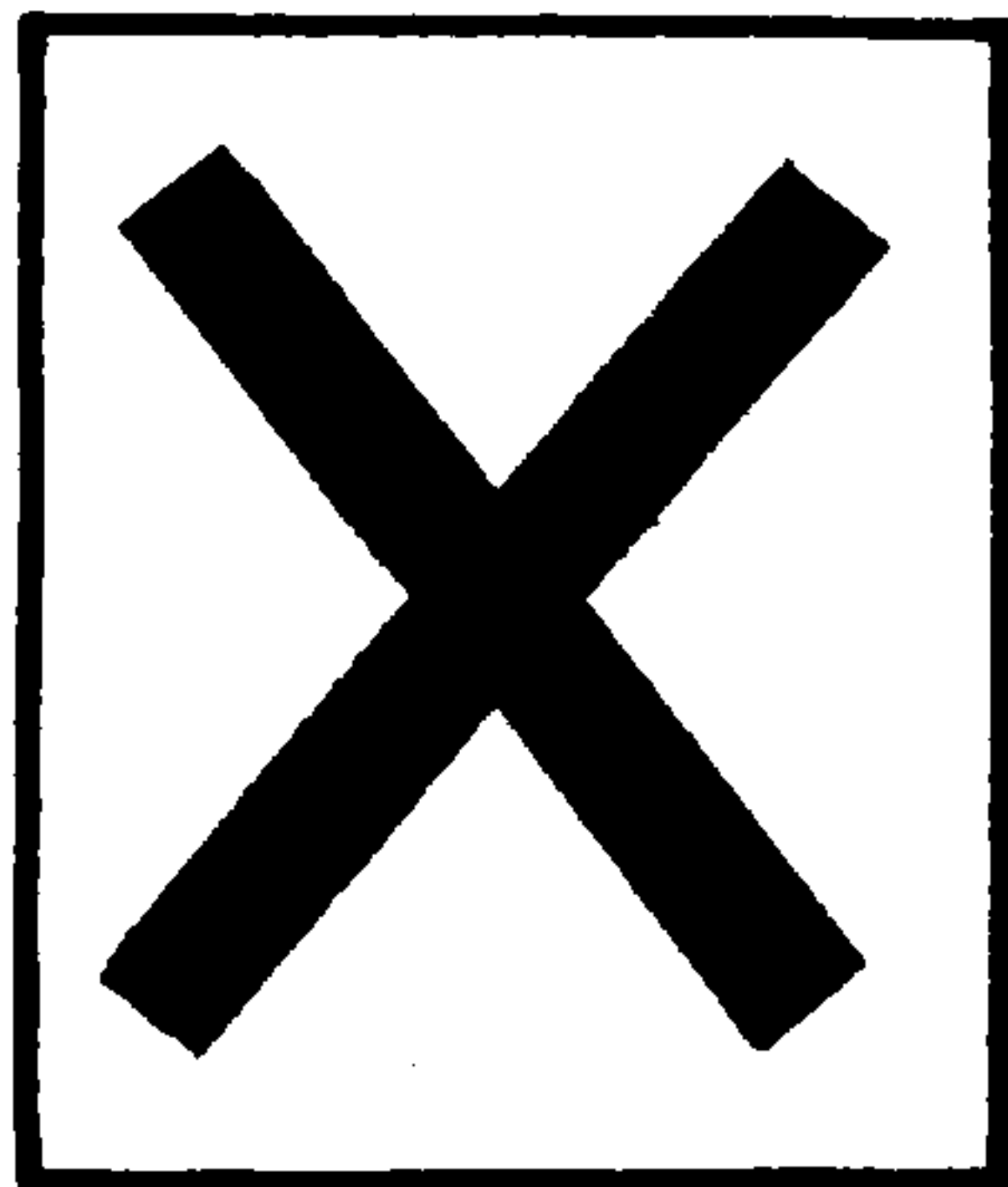
۶- زوایای فضایی (پرسپکتیو) - از زوایایی که نوک آنها به‌سوی افق باشد احساس عمق میشود و فضای تصویر را نشان میدهد. اما این عمق و فضا با حقیقت و فضایی که در دنیای ما وجود دارد بسیار متفاوت است.

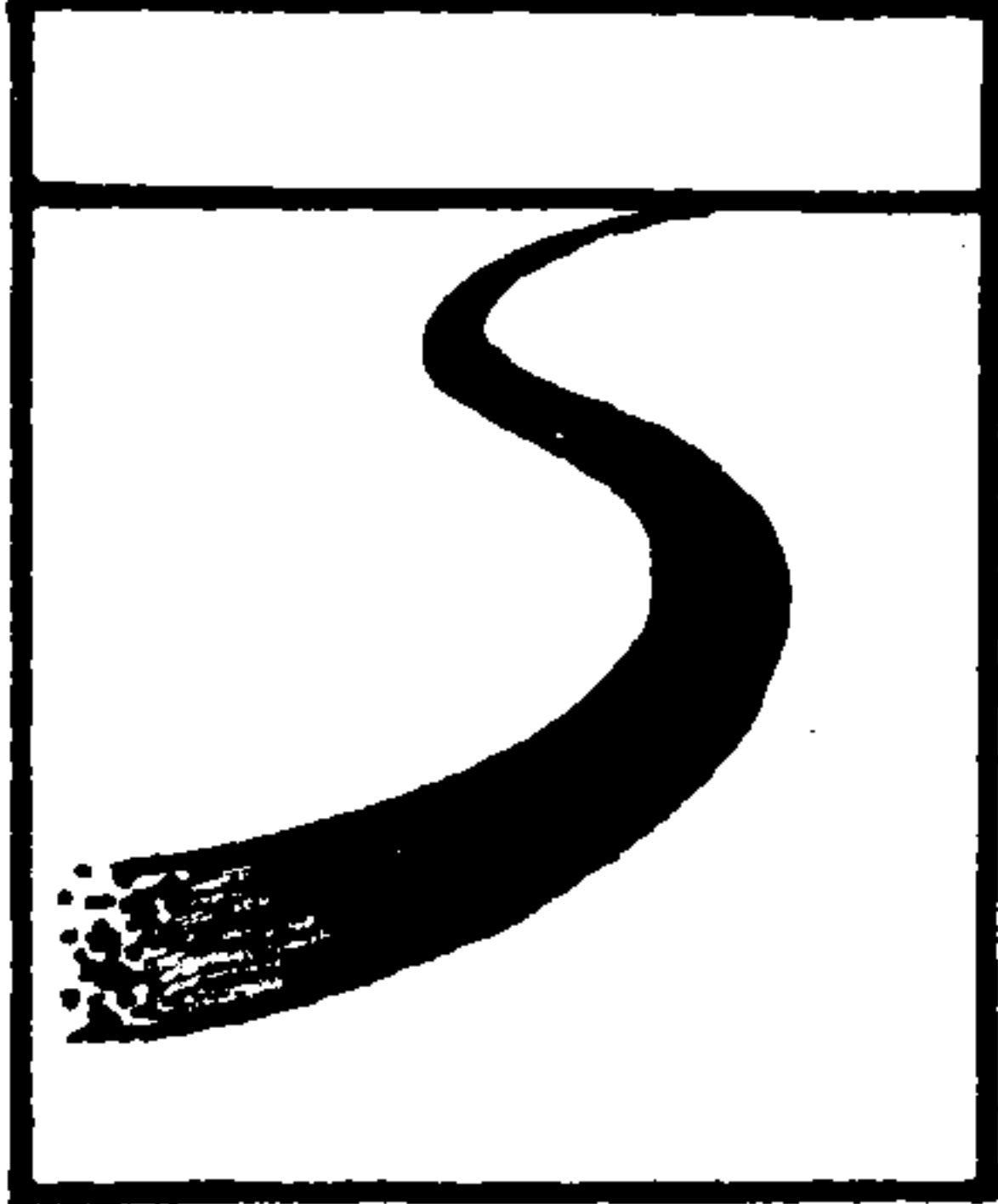
به‌دنیای تصورات و تخیلات باز میشود.
درست است که تصویر باید نظم و ترتیبی داشته باشد، اما مبالغه در این زمینه نیز موجب بروز یکنواختی میگردد و لازم است که نظم و ترتیب هم تنوعی دربر داشته باشد.
با چنین توضیحات و دستورالعمل‌هایی شاید گفته شود: عکاس که هیچ‌یک از آزادی‌های نقاش را ندارد چگونه

اما مجموعه‌یی از منحنی‌ها و زوایای مختلف تولید آشفته‌گی میکند و ربط دادن آنها به یکدیگر کاری است مشکل. شکل‌های مثلث، همچنانکه در اسکلت بناها و ساختمان‌ها مشهود است، القاکننده‌ی حس ثبات و استحکام و استقامت است. یک انحناى ساده و زیبا به راحتی و آسانی از طرف نگاه تعقیب میشود و منحنی مارپیچی و خم‌اندرخم و بالطیف راهی است که

۹- دو قطر متقاطع - اگر آزادانه و تصادفی رویهم قرار گرفته باشند القاکننده‌ی برخورد، پیکار، خصومت، رقابت و اختلاف میتواند باشد. در صورتیکه بطور دقیق و هندسی رویهم واقع شوند از آن احساس ثبات و استواری خواهد شد.

۸- مثلث‌های تنظیم‌یافته - مثلث بلند رابطهای مستقیم با شکل عمودی دارد. یعنی اگر تصویری عمودی و بلند باشد چنین مثلثی با آن متناسب خواهد بود. مثلث کوتاه و پهن برای تصویر افقی بهتر است.

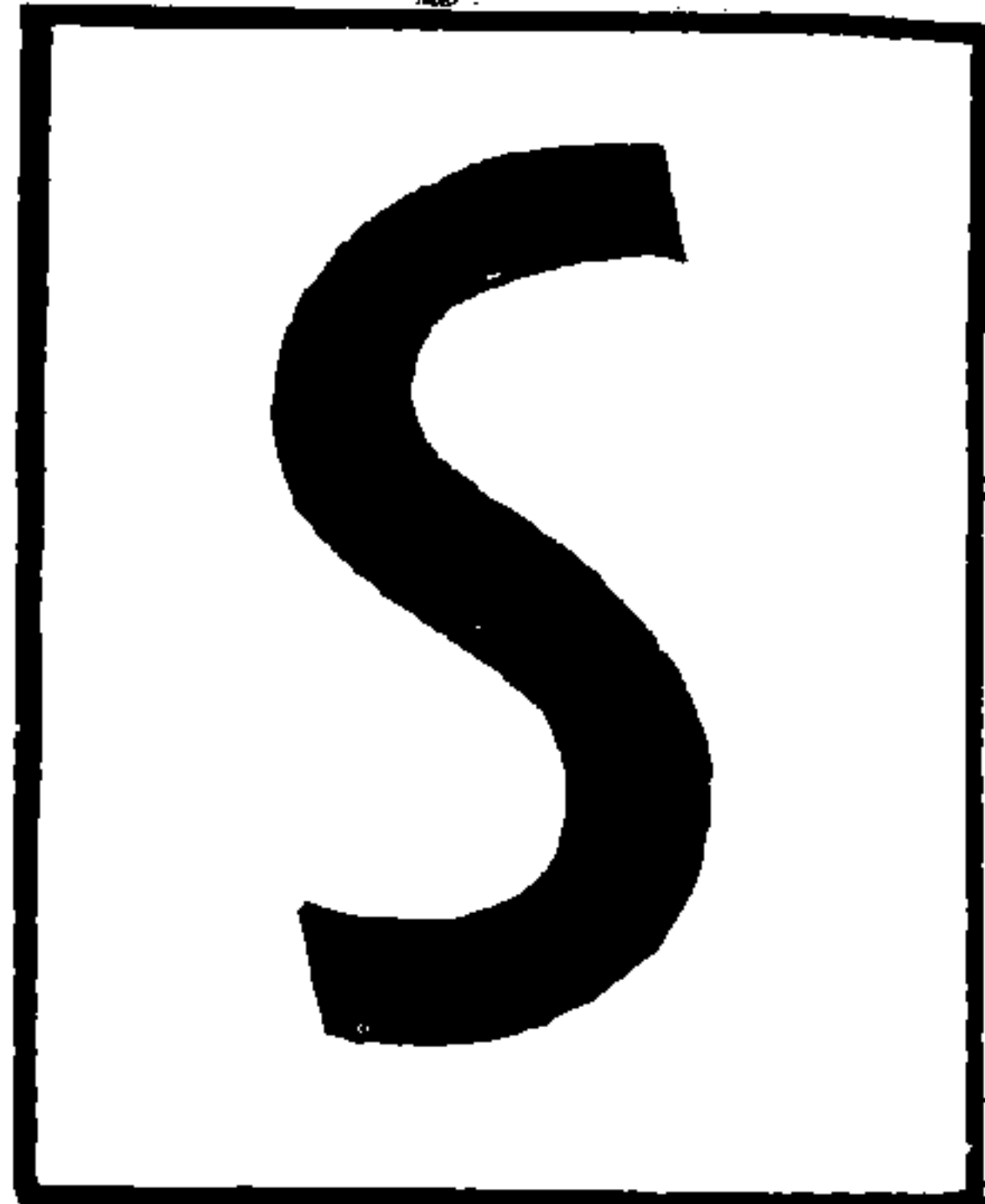
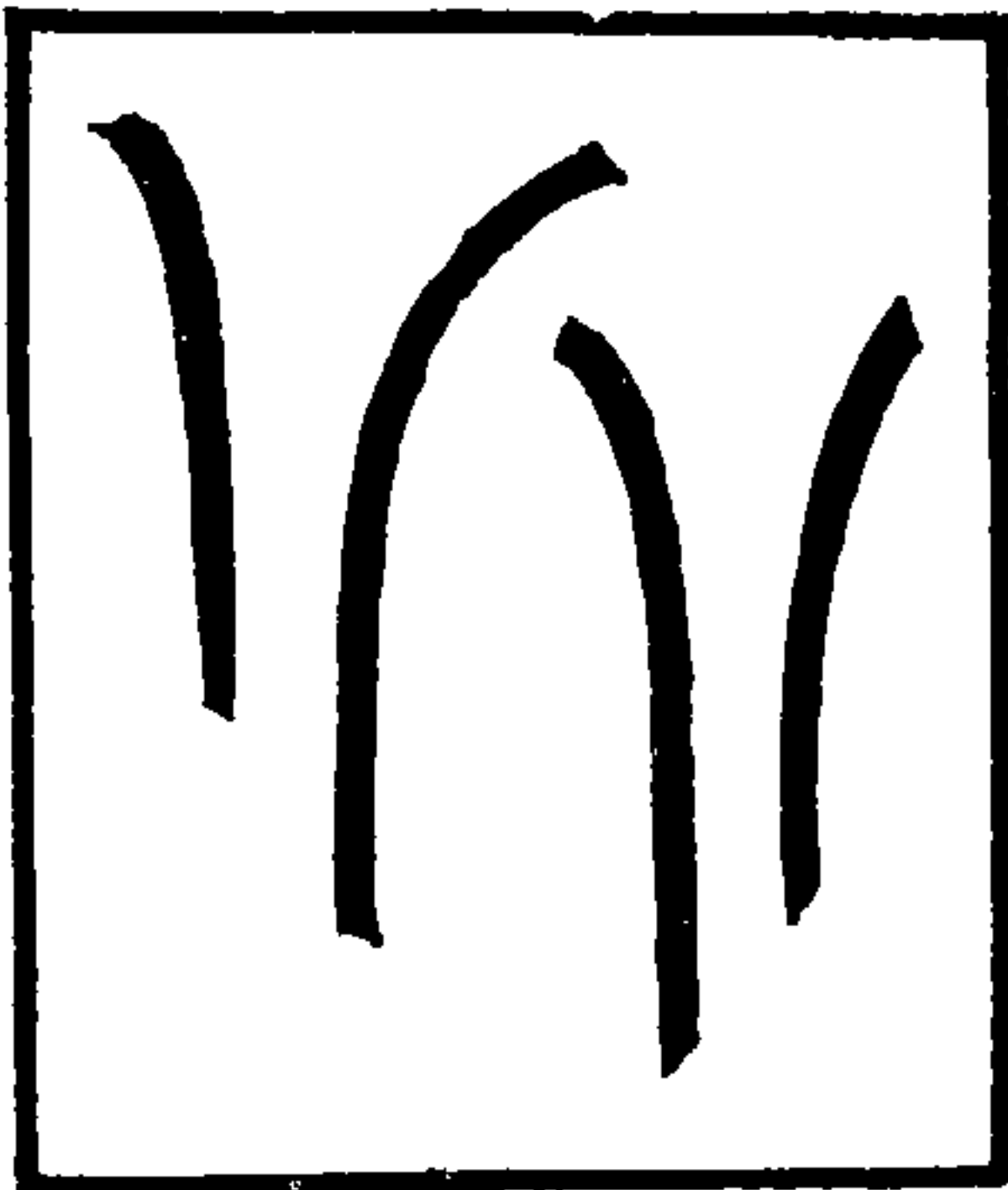




۱۱- منحنی فضایی - از يك منحنی که رفته رفته باریکتر شده و از ما دور میگردد احساس فضا و بُعد سوم خواهد شد. در تصاویری که چنین خطوطی وجود داشته باشد نگاه تماشاگر به دورها کشیده خواهد شد.

و صحیح استفاده کرد. این عوامل همچنانکه میتوانند کمک مؤثری در راه ساختن بکنند، در صورت عدم اطلاع و بی دقتی قادر به خرابی و انهدام نیز میباشند. گاهی فاصله‌ی میان این دو فقط چند سانتی متر است: یک قدم به راست یا چپ رفتن، اندکی پاشنه‌های پارا بلند کردن و یا چمباتمه زدن قادر است تصویری را از حالت ابتذال به شاهکاری تبدیل کند.

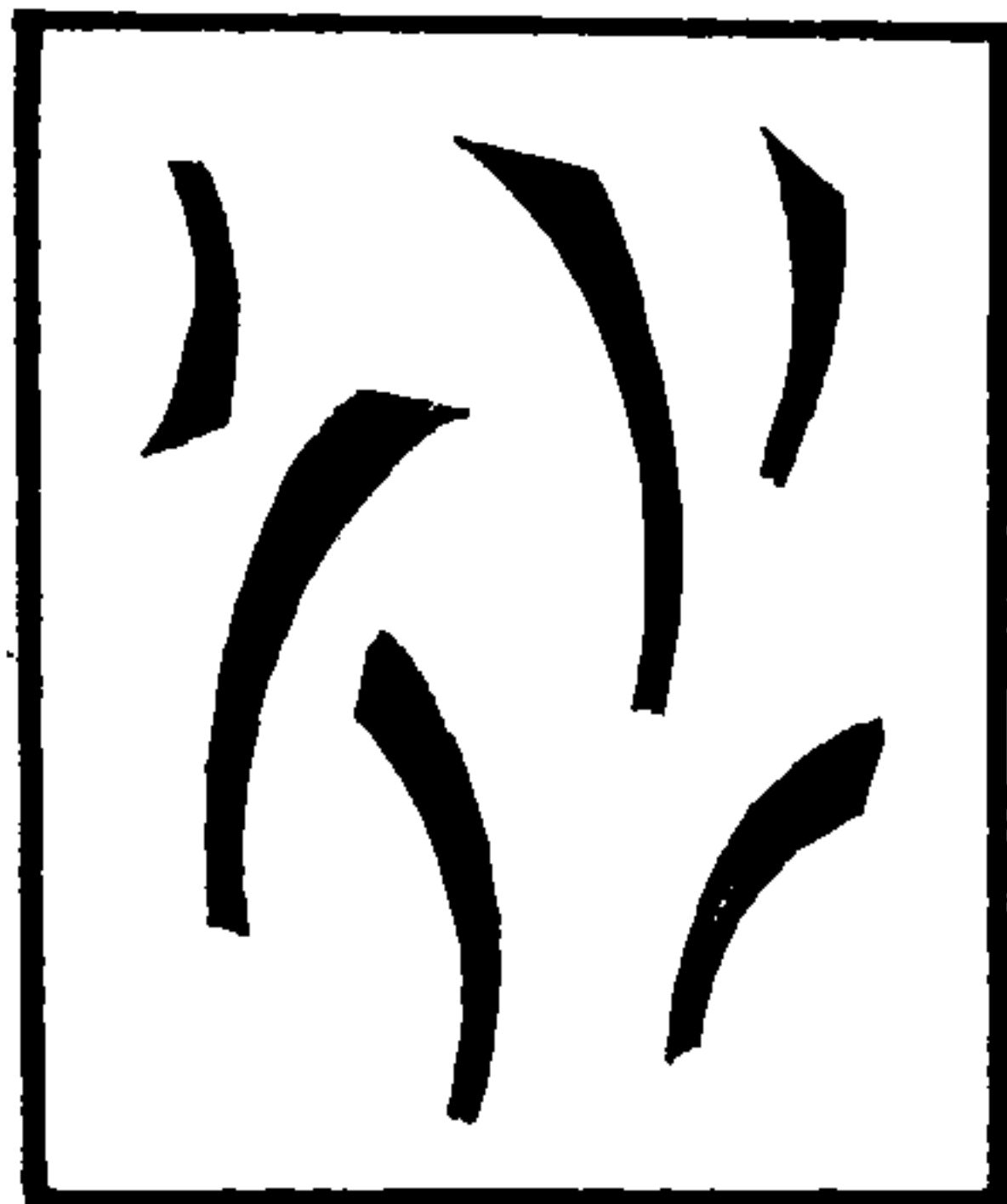
۱۳- منحنی‌های باوقار - منحنی‌های عمودی که در قسمت بالای آنها انحنا و خمیدگی شدت مییابد القاکنندگی وقار است. بهترین مثال ساختمان کلیساهای عظیم سبک گوتیک میباشد که از همین فکر الهام گرفته. این منحنی‌ها همچنین قادرند غم و اندوه برانگیزند.



۱۰- منحنی مسطح - چشم باریتم و به سهولت و آزادی میتواند يك منحنی هندسی را، که بطور مسطح بر سطح تصویر قرار یافته، تعقیب کند.

میتواند دست به این کارها بزنند؟ فکر سؤال کاملاً درست و بجایی است. يك عکاس هرگز آزادی‌های يك نقاش را نمیتواند به دست آورد. ارزش هنری عکاسی نیز در همینجاست. پیش از گرفتن هر عکس باید موضوع را به دقت بررسی کرد و از خط‌ها، زاویه‌ها و جهت‌ها برای فراهم ساختن وحدت تصویر و ایجاد کمپوزیسیون زیبا

۱۲- منحنی‌های حرکت و عمل - منحنی‌های هندسی اگر باهم رابطه‌ی موزون و ریتمیک داشته باشند میتوانند احساس شادی و خوشی بیافرینند. نگاه به آسانی و سهولت از یکی به دیگری منتقل میشود.



در جهان فرهنگ و هنر چه می گذرد ؟

نمایشگاه هنر اسلامی در کیوکا کالج

از چهارم ژانویه ۱۹۷۰ نمایشگاهی از هنر اسلامی در گالری آلبرایت ناکس کیوکا کالج برگزار شد که در آن مینیاتورهای از سده سیزدهم میلادی (قرن هفتم هجری) تاسده نوزدهم (قرن سیزدهم هجری) که تاکنون به نمایش گذاشته نشده بود و نیز اشیاء سفالی و قالی و شیشه و پارچه ساخت ایران با نظر و انتخاب کارشناسان بزرگ هنر اسلامی برگزیده و به نمایش گذاشته شده .

سخنرانی در انجمن ایران و یونان

در تاریخ هشتم اسفند ۴۸ پروفیسور ماریناتوس مدیر کل باستان شناسی یونان به دعوت انجمن ایران و یونان در آتن یک سخنرانی به عنوان «ایران و یونان دو دوست و دو حریف دیرین» ایراد کرد و در آن به پیوندهای کهن میان این دو مردم باستانی اشاره کرد و همانندیهای هنری آثار کهن دوسرزمین را باهم سنجید .

مرگ مترجم رباعیات خیام به زبان بنگالی

درگذشت دکتر محمد شهیدالله زبان شناس بزرگ و استاد دانشگاه داکا در ۸۴ سالگی موجب تأسف فراوان شد . وی در زبان سانسکریت تسلطی داشت و از آن گذشته به زبانهای بنگالی و فرانسوی و فارسی و عبری و یونانی و پشتو و انگلیسی و پالی و اردو و پراکریت و هندی و آسامی آشنایی کامل داشت . از آثار مهم او ترجمه رباعیات خیام است از اصل فارسی به بنگالی .

کهن ترین آدمیان

یک گروه باستان شناسی فرانسوی در ایتیوپی (حبشه) در کنار رود اوجو ابزارهای سنگی از انسانهای دو میلیون و دوست هزار سال پیش یافته اند . این ابزارها از سنگ چخماق

است و بدانها شکل داده اند تا بهتر به کار آید .

دندانهایی نیز از پیش انسانهای یک میلیون و نهصد و یک میلیون و هشتصد و یک میلیون و پانصد هزار سال پیش پیدا شده . کهن ترین آثاری که در این محل یافته اند به سه میلیون و سیصد هزار سال پیش می رسد که این کهن ترین اثری است که تاکنون از نیاکان آدمی یافته اند .

فهرست ترجمه های سال ۱۹۷۰

اخیراً یونسکو فهرست ترجمه های سال ۱۹۷۰ را که مشتمل بر فهرست ترجمه هایی است که در ۱۹۶۸ در سراسر جهان به عمل آمده است منتشر ساخته .

در این فهرست از ۳۶۸۰۹ کتاب ترجمه شده نام برده شده که در ۶۶ کشور جهان منتشر شده است .

شوروی با ۳۶۰۷ کتاب ترجمه شده مقام اول و آلمان با ۳۰۲۶ کتاب مقام دوم و اسپانیا با ۲۵۳۸ کتاب مقام سوم و کشورهای متحده آمریکا با ۲۱۸۲ کتاب مقام چهارم و ژاپن که در سال ۱۹۶۷ مقام هشتم را داشت در ۱۹۶۸ با نشر ۲۱۴۵ کتاب ترجمه شده مقام پنجم را گرفته است .

بعد از کتاب مقدس ترجمه های کتاب لنین به مناسبت صدمین سال تولدش بیشتر منتشر شده است . از ۲۲۵ کتابی که از او منتشر شده ۱۳۱ کتاب در شوروی نشر شده . هنوز شکسپیر پر خواننده ترین نویسنده ادبی است و ۱۳۵ ترجمه از او منتشر شده است . از ژرژ سمینیون داستان پلیسی نویس بلژیکی ۱۳۴ و از ژول ورن ۱۳۳ و از ماکسیم گورکی به مناسبت صدمین سالگرد تولدش ۱۲۳ ترجمه چاپ شده است .

از نویسندگان کلاسیک هم کتاب بسیار ترجمه شده است . مثلاً از تولستوی ۱۱۷ و از داستایوسکی ۱۰۱ و از دیکنز ۷۰ و از موباسان ۴۶ و از مارک توین ۴۳ و از گوته ۴۱ و از استندال ۳۸ کتاب ترجمه و منتشر شده . *

* در تهیه خبرهای بالا از بسیاری منابع از جمله خبرنامه یونسکو بهره گرفته شد .

راست : شیشه ساخت ایران - سده ۹ میلادی . وسط : افراسیاب بانوان را به حضور می پذیرد - مینیاتور ایران سده ۱۵ میلادی . چپ : مخمل ایرانی - سده ۱۶ میلادی .



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

ژکفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۸۹ .

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن .

www.KetabFarsi.com